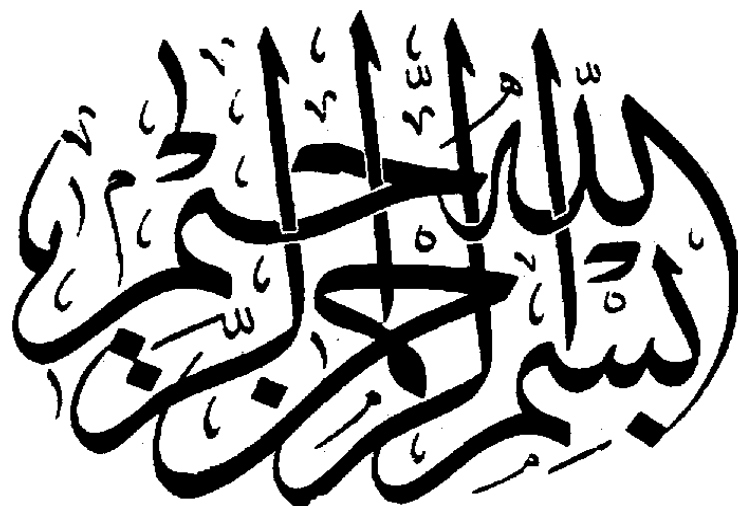




درسنامه

امام صادق (عليه السلام)

شناسنامه کتاب

* نام کتاب: درسنامه امام صادق علیه السلام

* آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی (دام ظلّه)

* تدوین: زیر نظر گروه ترجمه آثار آیت الله العظمی شیرازی

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آیت الله العظمی شیرازی محفوظ است.

www.iswf.net

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار.....
۱۳	آغازِ نامه.....
۱۴	خدا، اولین پناهگاه.....
۱۵	معنای وقار و سکینه.....
۱۶	محاسبه نفس.....
۱۸	حکایت.....
۱۸	سرانجام نیک.....
۱۹	حکایت عیاشی.....

حیا و پیروی از صالحان ۲۱/

۲۳	اموری که باید از آنها دوری کرد.....
۲۴	امام علی علیه السلام و حکومت.....
۲۷	ابن ابی عمیر.....
۲۹	حکایت.....
۳۱	خوشرفتاری با اهل باطل.....
۳۴	پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بهترین الگوی مجامله.....
۳۵	اصول مجامله.....
۳۸	مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت.....

تقوا و جایگاه آن / ۴۱

- ۴۲..... دشواری های تقوا و اجتهاد
- ۴۳..... بررسی اعمال
- ۴۶..... امام علی علیه السلام و تقوا
- ۴۹..... حکایت آدم و حوا در تورات

نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها / ۵۱

- ۵۲..... بنی امیه و اسلام
- ۵۳..... تصمیم و استقامت
- ۵۵..... اثم و عدوان

سکوت ، گذرگاه تجهیز / ۵۷

- ۵۸..... سکوت و سخن گفتن
- ۶۱..... دشواری سکوت
- ۶۳..... حکایت

ذکر و انواع آن / ۶۷

- ۶۸..... ثواب ذکر
- ۶۹..... تسبیح موجودات
- ۷۱..... آثار ذکر
- ۷۳..... حضور قلب
- ۷۴..... فوائد ذکر
- ۷۵..... حکایت

دوری کردن از حرص / ۷۷

- ۷۸..... نعمت های خداوند

مسلمانان و اخلاق پیامبر ﷺ / ۸۵

- نمونه‌ای از ابتلائات گذشتگان ۸۷
- اسلام آوردن عثمان بن مظعون ۸۸
- مسئله شرعی ۹۱

جایگاه صبر در اسلام / ۹۵

- حکایت ۹۸

آثار دعا / ۱۰۵

- چگونگی استجابت دعا ۱۰۷
- شروط استجابت دعا ۱۰۹
- موانع استجابت دعا ۱۱۱

احسان به خویشان / ۱۱۷

- خدمت به خلق و آخرت ۱۲۰
- صدقه و بی‌نیازی ۱۲۱
- استجابت سریع دعا ۱۲۲
- امام سجاد علیه السلام و نیازمند ۱۲۳

تقدیر الهی و رضایت / ۱۲۵

- رضایت به تقدیر خدا ۱۲۷
- تفاوت صبر و رضا ۱۲۷
- حکایت ۱۲۹
- منشأ بلاها ۱۳۲
- حکایت ابوتراب با ابوسفیان ۱۳۳
- تفاوت انسان‌ها در قسمت و تقدیر ۱۳۷

۱۳۸	 حکایت
۱۴۰	 مراتب رضا در انسان‌ها
۱۴۰	 محاسبه در دادگاه الهی
۱۴۲	 حضرت زهرا علیها السلام و مقام رضا

اطاعت، تنها راه موفقیت / ۱۴۷

۱۴۸	 طاعت و عبادت
۱۴۹	 رفاقت تا جهنم
۱۵۰	 همت بلند
۱۵۰	 تأمل در جواب
۱۵۱	 یک سؤال و دوگونه جواب
۱۵۱	 دشواری‌های عصر غیبت
۱۵۲	 معرفت خدا و نبی و امام علیهما السلام
۱۵۴	 نابودی اعمال
۱۵۶	 کوشش و مقام طاعت
۱۵۶	 احتیاط، نشانه ایمان
۱۵۷	 دعای «یا مَنْ ارجوه»
۱۵۷	 نیرنگ‌های شیطان
۱۵۸	 غفلت و عبرت

تسلیم در دین / ۱۶۱

۱۶۳	 دین فروشی سمرة بن جندب
۱۶۳	 دشواری تسلیم
۱۶۴	 سرگذشت علی بطائنی
۱۶۵	 زاهد و ترس از گناه

احسان به نفس / ۶۷

۱۶۹	حقایق معقول
۱۷۰	آخرت و حسرت
۱۷۱	لذت روح
۱۷۱	قلب، مرکز طاعت و معرفت
۱۷۲	غذای آسمانی و ایثار
۱۷۳	احسان و اسائه

اجتناب از گناهان / ۷۵

۱۷۵	بهترین اعمال در ماه رمضان
۱۷۶	خندیدن در صحن امام رضا علیه السلام
۱۷۷	ملاک اهل دنیا
۱۷۸	عالمی که علم باعث گمراهی اش شد
۱۷۹	بازخواست از عیسی بن مریم

پیروی از فرمانهای خدا / ۸۱

۱۸۲	انکار فضایل ائمه علیهم السلام و رضای خدا
۱۸۳	تصرف در دعای مأثور
۱۸۴	بی دقتی در نقل احکام
۱۸۴	سبک شمردن دین

نفس و سبک شمردن نماز / ۸۷

۱۸۸	شهوتهای انباشته و دنیای آکنده از بلا
۱۸۹	ولایت الهی و ولایت نفس
۱۸۹	خانه هارون
۱۹۰	تصمیم، رمز موفقیت

- ۱۹۰..... شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت
- ۱۹۱..... استخفاف، مایه عقب افتادگی
- ۱۹۲..... سیزده سال درس و یک جلسه غیبت
- ۱۹۲..... مراتب سبک شمردن نماز
- ۱۹۳..... جنگ با شیطان

تلاش در راه طاعت خدا / ۱۹۵

- ۱۹۶..... وقارِ صالحان
- ۱۹۷..... صبر و حلم
- ۱۹۷..... خشوع صالحان
- ۱۹۸..... دوری از محارم
- ۱۹۸..... صدق و وفا
- ۱۹۹..... اطاعت صالحان
- ۲۰۰..... طاعت چیست؟
- ۲۰۱..... حکایت
- ۲۰۲..... طاعت و عبادت

دنیا و ارزش آن / ۲۰۵

- ۲۰۵..... ارزش دنیا از نگاه امام علی (ع)

دوستی خدا / ۲۰۹

پیرامون واقعه غدیر / ۲۱۱

- ۲۱۶..... غدیر و نفی ظلم و دروغ
- ۲۱۶..... غدیر و مسئولیت ما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

نامه‌ای از امام صادق علیه السلام در کتاب‌های کافی^(۱)، وافی و بحارالانوار^(۲) آمده است که توصیه‌های بسیار مهمی برای شیعیان در بر دارد. مرحوم کلینی این رساله را با سه سند ذکر کرده و علامه مجلسی هر سه سند را معتبر دانسته است.

« عن أبي عبد الله انه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها، والنظر فيها، وتعاهد بها، والعمل بها ».

آن امام همام قبل از پرداختن به متن نامه چهار دستور در مورد این نامه به شیعیان می‌دهند، که عبارتند از: مدارست، نظر، تعاهد، و عمل.

« مدارست »، یعنی برای یکدیگر خواندن؛ « نظر » در این جا به معنای تأمل در یکایک کلمات و اندیشیدن در آن است؛ « تعاهد » یعنی تکرار و تجدید عهد کردن و معنای « عمل » هم معلوم است.

آری، امام علیه السلام به شیعیان سفارش می‌کنند که مطالب این رساله را بارها برای خود و دیگران بخوانند و در آن تأمل نمایند و بدان عمل کنند. نکات مذکور در این نامه شریفه به قدری مهم است که رهبر شیعیان این چنین بر حفظ و تکرار و خواندن و عمل به آن تأکید می‌کنند. شیعیان آن زمان نیز در برابر این توصیه‌ها چنین کردند:

« فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم، فإذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها؛ وروشت

۱. کافی، ج ۸، ص ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۰.

نامهٔ امام را در نمازخانه منزل‌های خود قرار می‌دادند و وقتی از نماز فارغ می‌شدند در مضامین آن تأمل می‌کردند.»

براساس سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستحب است که در خانه جایی به عنوان نمازخانه معین شود. ائمه اطهار این مسئله را رعایت می‌کرده‌اند؛ به عنوان مثال، در روایات و تاریخ آمده است هنگام ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام ایشان را به مصلاهی منزلشان انتقال دادند و این می‌رساند که آن حضرت در خانه خویش، جایی را بدین منظور اختصاص داده بوده‌اند. در آن روزگار، شیعیان نیز با تأسی به پیشوایان خود، در خانه‌هایشان جایی را به عنوان نمازخانه تعیین می‌کردند. اهمیت نامهٔ امام صادق علیه السلام برای آنها به اندازه‌ای بود که علی‌رغم کمبود قلم و کاغذ در آن روزگار، نسخه‌ای از این نامه را در نمازخانه می‌نهادند و بعد از نماز آن را مطالعه می‌کردند و این چنین با دل و جان از امر مولای خویش اطاعت می‌کردند.

امید است ما هم که پیرو آن امام همام هستیم بتوانیم به سفارش‌های حضرتش عمل کنیم.

آغاز نامه

بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فاسئلوا ربكم العافية وعليكم بالدعة والوقار والسكينة^(۱)؛ به نام خدای بخشاینده مهربان. از خداوند عافیت بطلبید و بر شما باد طمأنینه و وقار و آرامش.

واقعیت این است که کلمه کلمه این نامه شریف جای تأمل، توضیح و تدبّر دارد، تا مضامین آن در جان و دل مؤمنان رسوخ کند و با تمام وجود به سفارش‌های امام خود جامه عمل بپوشانند.

بعضی از مسائل و اشیاء و افراد همیشه در یاد و خاطره انسان می ماند و همیشه با آنها مانوس است؛ مثل لباس، زمین، دوست، ماشین و...؛ به عنوان مثال کسی که مشکلی برایش پیش آمده و برای حل آن به کمک دیگران نیاز دارد، قبل از هر چیز و هر کس به یاد دوستانش می افتد و تصمیم می گیرد که پیش آنها رود و از آنان کمک بخواهد. امام صادق (علیه السلام) نیز سخن خود را با نام و یاد مانوس ترین و عزیزترین چیز در نزدشان آغاز می کنند. پس از آن می فرمایند: «عافیت را قبل از هر چیز و هر کس، از خدا بخواهید». کلمه عافیت در اصل به معنای سلامت بدنی است، اما توسعاً در معنای کلی دوری از هر بدی نیز به کار می رود.

۱. متن نامه.

خدا، اولین پناهگاه

اولین درسی که از نامه امام صادق (علیه السلام) می آموزیم توجه به خدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام (علیه السلام)، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آنکه از دیگران کمک خواسته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمک و راه چاره خواست. اگر بدهکاری، بیماری و یا کمبودی هست، اول باید در خانه خدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسی که بیمار است اول دعا کند، سپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسته است که بیماری او از طریق اسباب طبیعی مانند مراجعه به پزشک درمان شود. چنین کسی نباید بیماری اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواستن این نیست که مسیر عادی راه ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا شروع شود. «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^(۱)؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. «کسی که می خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه بپردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی همتا و قدرت مطلق کمک بخواهد. بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می شود: «اللهم إني أعوذ بك أن أضلّ أو أضلّ أو أزلّ أو أزلّ أو أظلم أو أظلم أو يُجهل عليّ، عزّ جارك و تقدّست أسماؤك جلّ ثناؤك ولا إله غيرك»^(۲)؛ بار خدایا، به تو پناه می برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام هایت مقدس، ستایشت بزرگ است و خدایی جز تو نیست».

خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت هایی که از جانب ائمه (علیهم السلام) وارد شده، با نام مبارک قادر بی همتا، آغاز شده

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۲.

است. گاه انسان خیال می‌کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن‌که ضرر بزرگی برای او دارد. و این را فقط خدا می‌داند و فقط اوست که قدرتِ مهار و از بین بردنِ ضررها را دارد. «و علیکم بالدعة و الوقار و السکینه».

«دعة» گرچه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع‌تری نیز برای آن گفته‌اند و آن عبارت است از این‌که انسان از چیزهایی که می‌داند برایش ضرر دارد یا احتمال می‌دهد ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه‌های خطر فهمیده می‌شود. مرحوم والد^(۱) می‌فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشد تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شک داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

معنای وقار و سکینه

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و ... آرامش و طمأنینه داشته باشد می‌گویند شخص با وقاری است. پس مورد استفاده و قار اعضا و جوارح است.

اما آرامش و قرار دل را سکینه می‌گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده سکون است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد. ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمدهای سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید باهمدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می‌کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که

۱. آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی رحمته‌الله علیه.

این همان « سکینه » است. اگر انسان نتواند دلش را تحت تصرف خود درآورد، وقار ظاهری اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشد، سکینه دل نیز وجود نخواهد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر (ع) نقل شده است که می‌فرماید:

« ما أضر أحدكم شيئاً إلا وأظهره الله على صفحات وجهه و فلتات لسانه ^(۱)؛ هیچ کس چیزی را در دل نهان نمی‌کند مگر آن که در سخنان بی‌تأملش یا در چهره‌اش ظاهر می‌گردد. »

اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سرانجام تأثیرات آن ظاهر می‌شود و همه از آن با خبر می‌شوند. حتی آنهایی که قوی النفس و بااراده هستند نیز در نهایت درویشان آشکار می‌گردد، اما دیرتر از دیگران.

« علیکم » اسم فعل و به معنای « الزموا » است. امام در این جا از شیعیان می‌خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدّیت می‌خواهد و در هر کاری تمرین لازم است.

پس کسی که می‌خواهد درون و بیرون خود را به صفت آرامش و وقار بیاراید باید بسیار تمرین کند و تلاش و استقامت فراوانی به خرج دهد.

محاسبه نفس

محاسبه نفس از بهترین تمرین‌ها برای کسب وقار و سکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمده است: « لیس منّا من لم يحاسب نفسه في كل يوم ^(۲)؛ آن که هر روز نفس خود را محاسبه نکند از پیروان ما اهل بیت نیست ». با تمرین و استمرار است که انسان پخته می‌شود و ظاهر و باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکمفرما می‌کند.

اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می‌گویند: « أما

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۱۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

تری الحبل بتکراره، في الصخرة الصماء قد أثرا؛ آیا نمی‌بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟ «دلوی که با آن از چاه آب می‌کشند به یک طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آنقدر بر روی این سنگ کشیده می‌شود و بالا و پایین می‌رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می‌کند. می‌گویند علم از آن طناب لطیف‌تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت‌تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می‌توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس‌ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند.

برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» در صدد بیان همین نکته‌اند. باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی‌رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلاهای خانه‌های خود قرار می‌دادند و هر بار که از نماز فارغ می‌شدند، آن را مطالعه می‌کردند. بر اثر عمل به این سفارش‌هاست که بزرگانی همچون ابن ابی عمیر، و محمد بن مسلم^(۱) و دیگران پرورش می‌یابند.

نباید از سختی کار ترسید، و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست.

در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی‌آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی‌توانستند، اما تاریخ گواهی می‌دهد که کسانی توانسته‌اند بر قله‌های افتخار قدم نهند و

۱. محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهري (۵۸-۱۲۴ ق) از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده‌اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاده علیه السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نیز شمرده‌اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده‌اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می‌داند که حدیث را تدوین نموده است. (ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹).

صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حداعلای آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستی دیرینه‌ای بایکدیگر داشتند، بر سر مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند. یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست رنجیده‌اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند. فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن‌که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده‌خاطر خود را می‌دید سلام می‌کرد، اما جوابی نمی‌شنید. یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: علیکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟ گفت: من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و می‌خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چندین و چند ساله‌مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دوباره لطف و صفا و دوستی را بنشانم. پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می‌تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره گردد و او را در بند کشد.

سرانجام نیک

زهیر بن قین^(۱) کسی است که بنا به گفته مرحوم نمازی^(۲) در مستدرک سفینه البحار

۱. زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین (ع) است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرای کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با تشویق زنش هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهد شهادت نوشیدند.

۲. علی نمازی شاهرودی (۱۲۹۳ - ۱۳۶۳ ش)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فراگرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره‌مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از

«تشرّف بالسلام من الناحية المقدسة» یعنی در زیارت ناحیه که منسوب به حضرت ولی عصر است آمده: «السلام علی زهیر بن القین». آری فخر عالم، منجی بشریت بر زهیر بن قین درود می فرستد. مگر زهیر که بود؟ در تاریخ آمده است که او عثمانی بود و با اهل بیت علیهم السلام جنگ و دشمنی داشت. عثمانیه جریانی بود که پس از کشته شدن عثمان به سرکردگی معاویه تشکیل شد و اساس آن بر این عقیده بود که سبب کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب بوده است. عثمانی ها ادعا داشتند اطرافیان علی بودند که عثمان را کشتند. آنان نه تنها علی بن ابی طالب را امام نمی دانستند که با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمنی هم داشتند. زهیر در کوفه یعنی مرکز اصحاب امیر مؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی می کرد، اما با این حال با آنان دشمنی داشت. ولی همین زهیر بن قین عثمانی به مقام و مرتبه ای می رسد که امام غایب شیعیان بر او سلام می فرستد.

حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل بیت پیوست عیاشی^(۱) است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی^(۲) و

مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می توان مستدرک سفینه البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست مستهی الجمال، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد.

(اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، ج ۶، ص ۶۴).

۱. ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم ۱۵۷ کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم ترین آنها تفسیر عیاشی است. (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱).

۲. ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز (م: حدود ۳۴۰ ق) از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و از وی روایت نموده است. وی در علم رجال تبحر داشت و کتاب رجال او معروف است، نام اصلی این کتاب معرفة اخبار الرجال یا معرفة الناقلین عن الأئمة الصادقین است. رجال کشی به دست شیخ طوسی تلخیص شده و اختیار الرجال یا اختیار الکشی نامیده شده است آنچه امروز در دسترس است همین خلاصه است و اصل کتاب وی بنا بر قولی موجود نیست. (ریحانة الادب ج ۵، ص ۶۲-۶۳).

نجاشی^(۱)، دو رجالی معروف را می‌توان نام برد که کتاب‌های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است و اگر رجال کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی‌اعتبار می‌شد؛ زیرا از راویان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال کشی و نجاشی است.

۱. ابو الخیر ابو الحسن (ابو العباس) احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی، صاحب رجال مشهور، از علمای امامیه در قرن پنجم، از شاگردان سید مرتضی است و از شیخ مفید، هارون بن موسی تلکبری، احمد بن نوح سیرافی و احمد بن حسین ابن الغضائری روایت کرده است از آثار وی می‌توان رجال وی را نام برد. (ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵).

حیا و پیروی از صالحان

و علیکم بالحياء و التَّزَّه عَمَّا تَنْزُهُ عَنْهُ الصَّالِحُونَ قَبْلَكُمْ و علیکم بمَجَامَلَةِ
اهل الباطل^(۱)؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان
پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا
با اهل باطل سفارش می‌کنم.

حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می‌گردد. انسان با حیا به معنای
انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب
با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه‌ای در وجود همه هست. مقداری از
حیا خدای است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد
توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه السلام از یاران خود می‌خواهند؛ که بر حیای
ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین
معنایی را اراده می‌کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی‌گرفتند. چیزی که خدا
به ماعطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» والزام نمی‌خواهد، و
امر به تحصیل آن بی‌معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که
نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی.

البته، در روایات آمده است که «الحياء يمنع الرزق»^(۲)؛ حیا [بی‌جا] مانع رزق و

۱. متن نامه.

۲. غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۵۷، ح ۵۴۷۳.

روزی می‌گردد». گاهی حجب و حیا باعث می‌شود بعضی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسیار بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهد. ائمه (ع) همیشه واقعیت‌ها را برای مردم می‌گفته‌اند و به هیچ عنوان سعی نکرده‌اند مردم را «العیاذ بالله» بفریبند. سر سفره‌ای که عده زیادی نشسته‌اند، حق انسان باحیا پایمال می‌شود، اما چیزی مهم‌تر از رزق در اختیارش گذاشته می‌شود. در این باره ذکر قضیه‌ای خالی از لطف نیست.

یکی از نزدیکان آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی، که پیرمرد بسیار با تقوایی بود نقل می‌کرد: «روزی در حرم امیر مؤمنان (ع) مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج‌دیناری پخش کرد^(۱) که یکی از آنها روی شانه من افتاد. خواستم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصی از پشت سرم آن را از روی شانه من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهیم.

حضرت در ادامه خطاب به پیروان خود می‌فرمایند: ببینید انسان‌های صالحی که قبل از شما زندگی می‌کرده‌اند، از چه اعمالی خودداری می‌کرده‌اند، شما هم از آن اعمال دوری کنید. اعمال انسانهای شایسته را سرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان پیروی کنند. گل سرسبد و صالح‌ترین اولیای الهی و شایسته‌ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم (ع) هستند. در مرتبه بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلاً با آنها مأنوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه‌تری در می‌یابد، و اگر این کار ادامه یابد ظرف مدتی

۱. عده‌ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می‌کنند.

نه چندان طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می‌یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه تربیت صالحانی دیگر است.

اهمیت سفارش امام صادق علیه السلام به اندازه‌ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزموا» بیان کرده‌اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به ده‌ها، بلکه صدها مصداق و مثال برمی‌خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده‌اند. اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می‌طلبید: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن‌گیر اهل علم می‌شود.

شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده‌روی است، اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه‌نکند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند. مسلماً یک کوهنورد که در حال پایین آمدن از کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می‌باشد.

بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلِيلِ، وَ الْمَاسِكِ مِنْ أَسْبَابِكِ بِجَبَلِ الشَّرَفِ الْأَطُولِ، وَ النَّاصِعِ الْحَسْبِ فِي ذُرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْبَلِ وَ الثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ^(۱)؛ خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلی که بلندترین ریسمان شرافت [که قرآن باشد] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه بلند مقام‌ترین مردان قرار داشت و در

زمان اول (دوره جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پابرجا بود.»

علت ذکر این فقره از دعا در این جا این است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویاست. «زحالیف» جمع «زحلوفه» یعنی جای سُر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سرایشی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوفه گویند.

آری، علما در میان زحالیف محاصره شده‌اند، مخصوصاً در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران به آنان روی می‌آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد.

چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق (علیه السلام) و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ افرادی که اهل علم بوده‌اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده‌اند.

امام علی (علیه السلام) و حکومت

در ایام حکومت سید صالحان، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عده‌ای از رؤسای خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن عباس^(۱) با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، عده‌ای از رؤسا قصد شرف یابی به حضور شما را دارند. حضرت که وضع ابن عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می‌زد، در وصف حکومت و بی‌ارزشی آن فرمود: «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا^(۲)»؛ به خدا سوگند این

۱. عبدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، (سه سال قبل از هجرت - ۶۸ ق) معروف به ابن عباس، از اکابر صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از شاگردان خاص امیرمؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۷۶.

کفش‌های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم». آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حکومت روی کره زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم‌نظیر است.

آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین حکومت روی کره زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش‌هایی است که از لیف خرما درست کرده است.

مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و حریر، طلا، نقره، خانه‌های مجلل، غلام و کنیز داشتند.

این یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» می‌باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند.

باید ریاست در نفس انسان بی‌ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی‌شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان‌های معمولی سخت است، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ»^(۱)؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید.

این یک واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیات داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط یک دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می‌فرماید: «إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيَّة»^(۲) و مِنْ طُعْمَةٍ بِقَرْصِيَّة^(۳)؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است.

آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و همه اموال خود را ببخشد و با این که می‌تواند لباس‌های گران

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. طمرین به لباس دو تکه‌ای گفته می‌شود که یک تکه آن از شانه تا کمر را می‌پوشاند و نصف دیگر آن از کمر تا ساق پاها را می‌پوشاند. مطمهار به ژنده پوش گفته می‌شود.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند ؟

به شخصی گفتند : چرا امام جماعت نمی شوی ؟ گفت : من وقتی نماز جماعت می خوانم که نمازم در خانه با نمازم در مسجد فرقی نداشته باشد . اما هنوز نتوانسته ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم . البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده ای است و اقامه آن بسیار لازم است ، اما گاهی اوقات یک مزاحم پیدا می کند و آن چیزی جز غرور نیست . واضح است که داشتن حضور قلب و نیت سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم تر است .

انسان باید سعی کند با تلقین به خود ، خواهش های نفس را کاهش دهد . درخت را یک دفعه نمی توان از جا کند ، اما کم کم و با مرور زمان می شود آن را از ریشه درآورد . حضرت امیر مؤمنان علی (ع) می فرمایند : « خادع نفسک ^(۱) » [همان طور که نفس تو را فریب می دهد] تو نیز او را فریب ده . باید این گونه پیش رفت ، تا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشه دوانده ، کم کم ضعیف گردد .

عایشه دختر ابوبکر بسیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضعف نمی کرد ، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیر مؤمنان . قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضعف نکرده بود ، در آن جا به ضعف و زبونی خود اعتراف نمود .

پس از جنگ جمل ، فاتح جنگ که خلیفه مسلمانان و امام مؤمنان بود در تأسی به رسول خدا ﷺ که روز فتح مکه به سران مشرکان فرمود : « اذهبوا فأنتم الطلقاء » ؛ بروید که شما آزاد شدگانید « نه کسی را اعدام کرد و نه کسی را حبس نمود . عایشه با این که امیر مؤمنان علی (ع) را خوب می شناخت و می دانست هیچ خطری متوجه او نیست ، به ضعف و زبونی خویش اعتراف کرد . آری ، امیر مؤمنان دارای چنین قدرت و صلابتی بود . علی (ع) می فرماید : « والله ما کتمت و شمة ولا کذبت کذبة ^(۲) » ؛ به خدا سوگند که هیچ سخنی

۱. همان ، نامه ۶۹ .

۲. همان ، خطبه ۱۶ .

را پنهان نداشتیم و حتی یک دروغ هم نگفته‌ام». شیعیان معتقدند که امامان معصومند و علی علیه السلام در رأس ائمه آنها قرار دارد، اما مسیحیان و یهودیان نیز گفته‌اند که علی حتی یک دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه اعمال خود قرار داد؟

مسئله دیگری که باید مواظب آسیب‌های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است. توجه به آفت‌های پول برای همه، خصوصاً برای اهل علم مهم است. سمره بن جندب^(۱) شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا یک روایت جعل کند. وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می‌فروشند.

ابن ابی عمیر

یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» ابن ابی عمیر است که پول او را از راه به در نبرد و در سخت‌ترین وضعیت فریفته پول و ثروت نشد.

او عالمی دینی بود که زندگی‌اش را از راه کسب و معامله اداره می‌کرد و از همین راه ثروت زیادی به دست آورده بود. هارون الرشید او را به جرم طرفداری از ائمه به زندان افکند و مدت هفده سال از عمر خود را در زندان گذراند. علاوه بر حبس، به دستور

۱. سمره بن جندب (م: ۶۰ ق) از جنایت‌کاران عصر بنی‌امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره ۲۰۷) را حادثه لیلۃ المبیت می‌دانند و بر آنند که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام و جان‌فشانی ایشان در شب هجرت رسول خدا نازل شده اما سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضر شده که نزول این آیه را درباره حضرت علی علیه السلام انکار کند و در مجمعی عمومی بگوید که آیه درباره عبدالرحمان بن ملجم نازل شده است. وی نه تنها نزول آیه را درباره علی علیه السلام انکار کرد، بلکه آیه دیگری را که درباره منافقان است مربوط به علی علیه السلام دانست. آیه یاد شده این است: «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (بقره ۲۰۴)؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است. آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی علیه السلام کشت. وقتی زیاد از او بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی‌گناهی باشد، با کمال بی‌شرمی پاسخ داد: «لو قتلتم مثلهم ما خشيت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتیم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال پنجاهم هجری).

هارون تمامی اموالش نیز مصادره شد. شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نقل می‌کند که ابن‌ابی‌عمیر هنگام آزادی از زندان می‌گفت: به خدا قسم اکنون حتی محتاج یک درهم هستم. او قبل از آن‌که به زندان افتد به شخصی مبلغی قرض داد و طی سال‌هایی که در زندان به سر می‌برد، این شخص به او بدهکار بود.

پس از آزادی از زندان، شخص بدهکار فهمید که ابن‌ابی‌عمیر از زندان آزاد شده و به سختی روزگار می‌گذراند. خانه‌اش را فروخت تا پول ابن‌ابی‌عمیر را برگرداند. ابن‌ابی‌عمیر مطالبه نکرده بود، اما او دلش سوخت و خانه‌اش را فروخت تا دین خود را ادا نماید. پول‌هایی را که از فروش خانه به دست آورده بود، در میان کیسه‌ای گذاشت و به در خانه ابن‌ابی‌عمیر آمد. گفت: این پول‌ها از آن توست. ابن‌ابی‌عمیر پرسید: بابت چه؟ گفت بابت بدهی‌ام. پرسید این پول‌ها را از کجا آوردی؟ املاک خود را فروخته‌ای؟ پاسخ داد: نه. پرسید: کسی به تو هدیه داده است؟ پاسخ داد: نه، گفت: پس این پول‌ها را از کجا آوردی^(۱)؟

گفت: خانه‌ام را فروخته‌ام. ابن‌ابی‌عمیر با شنیدن این جمله گفت: به خدا قسم من در وضعیتی به سر می‌برم که حتی به یک درهم نیز نیاز دارم، اما حاضر نیستم حتی یک درهم از این پول‌ها را قبول نمایم، و قبول نکرد. اگر ابن‌ابی‌عمیر پول‌ها را می‌گرفت از جهت شرعی هیچ اشکالی نداشت. چرا که اگر بدهکار خود با رضایت و بدون آن‌که اجباری در کار باشد، چنین کرد، گرفتن پول از او اشکالی ندارد. فقط یک نکته وجود دارد و آن این است که حضرت امیر (ع) می‌فرماید: «فأحبُّ لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها»^(۲)؛ آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری نیز، بیسند و آنچه برای خود ناپسند می‌داری برای او نیز مخواه». به هر حال ابن‌ابی‌عمیر پول‌ها را

۱. مستحب است شخص طلب کار، وقت بدهی خود را از بدهکار دریافت می‌کند از او بپرسد که پول را از کجا آورده است این مطلب از آن رو نیست که از حلال بودن پول اطمینان حاصل شود، بلکه حتی اگر طلبکار یقین داشته باشد از راه حلال بوده مستحب است سؤال کند تا مطمئن گردد بدهکار ضروریات زندگی‌اش را برای پرداخت دین فروخته است.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

نگرفت و به بدهکار گفت: برو و خانه‌ات را پس بگیر و معامله را فسخ کن. این روایت را شیخ طوسی در تهذیب و صاحب وسائل با چند سند در جاهای مختلف از جمله « کتاب القرص والدین » نقل کرده‌اند.

گفته شد که امام صادق علیه السلام فرموده است: اعمال صالحان قبل از خود را، سرمشق قرار دهید. ابن ابی عمیر یکی از این صالحان است؛ فردی که در عین فقر و درماندگی حاضر نیست برادر مؤمنش، خانه و مسکن خود را برای ادای دین بفروشد. مسئله مال و ثروت بی‌اندازه مهم است و نباید از آن غافل بود.

حکایت

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمده بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیرقانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود. شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول‌ها را گرفته‌ای؟

در جواب گفته بود: « الحلال ما حلَّ في الكف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است ». این آقا علی‌الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که « حلال » و « حلَّ » با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و « حلَّ » از ماده « حلول » و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی یک آخوند است و ابن ابی عمیر هم یک آخوند!

آیا ابن ابی عمیر از روز اول چنین بوده است؟ خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه‌ای دست یافته است. در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن بسیار است و با مطالعه در این زمینه می‌توان نمونه‌های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام‌ها و درس‌های آموزنده این حکایت‌ها

را به کار بست. باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی^(۱)، شیخ طوسی^(۲)، سید بحر العلوم^(۳)، مقدس اردبیلی^(۴) و بسیاری دیگر که در مکتب پربار تشیع تربیت یافته‌اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد.

خوب بودن به هیچ وجه به عده خاصی منحصر نیست. خداوند فقط امامان معصوم (ع) را استثنایی قرار داده است که نمی‌توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است. واضح است که دیگران نیز می‌توانند به مقام و منزلت ابن‌ابی‌عمیر دست یابند. بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن‌ابی‌عمیر می‌گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن‌ابی‌عمیر، حماسه‌مردانی است که حتی یک لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول (ص) برنداشتند. البته افتخارات شیعه منحصر به ابن‌ابی‌عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری^(۵)، میرزا محمدتقی شیرازی و حاج

۱. علی بن حسین (۳۵۵ - ۴۳۶ ق)، معروف به سید مرتضی و ملقب به ثمانین ذوالثمانین، ابوالثمانین و علم الهدی، نسبش به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد، از استادان وی می‌توان شیخ مفید، خطیب ابن‌نباته، و شیخ حسین بن بابویه را نام برد. شیخ طوسی، قاضی ابن‌براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی و سلار بن عبدالعزیز از شاگردان وی بوده‌اند. (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۰).

۲. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعیان به نام تهذیب و استبصار و بنیان‌گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شیعیان و عامه داشته است. (اثر آفرینان، ج سوم، ص ۳۷۹ و ۳۸۹).

۳. سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲ ق) فقیه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است در پانزده سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وی می‌توان مصباح و الدرّة البهیة را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۵).

۴. ملا احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبیلی (م: ۹۹۳ ق) از محضر اساتیدی همچون شهید ثانی بهره‌مند گردید و پس از شهید ثانی مرجعیت شیعه به وی رسید او معاصر شیخ بهائی و میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال بوده است. از شاگردان او می‌توان صاحب معالم و امیر فیض‌الله تفرشی، و از آثار وی می‌توان حدیقة الشیعة، زبدة البیان فی براهین آیات احکام القرآن را نام برد (اثر آفرینان، ج ۵، ص ۲۷۰).

۵. شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۵ - ۱۳۵۵ ق)، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استادانی همچون سید محمد طباطبائی فشارکی، آیت‌الله محمدتقی شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی بهره‌مند گردید. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افکند و حوزه علمیه این شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وی می‌توان، آیات عظام مرعشی، شریعتمداری و گلپایگانی را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۲۵۹).

آقا حسین قمی برای شیعه مایه افتخارند. خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی یک دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است.

اصولاً خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولاً زشت و زیبا را می بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر از هر کس می فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده ام. آقا حسین قمی مانند ابن ابی عمیر معاصر امامان معصوم علیهم السلام نبوده اما به درجه ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است.

آیا دیگران نیز می توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیه السلام فرموده اند: «الخير عادة والشر عادة؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است». یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرآفرینی. یکی عادت کرده است که خواهش های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می شود.

همان طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می شوند. باید حب ریاست و ثروت را در نفس درهم کوبید. البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر حسب ادله ای که به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود ریاستش را اعمال نماید و هر جا صلاح نبود از اعمال ریاست خودداری نماید.

خوشرفتاری با اهل باطل

«و علیکم بمجاملة اهل الباطل، تحمّلوا الضّیم منهم»^(۱)؛ با اهل باطل با خوشرفتاری و مدارا رفتار نمائید و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید.

«مجاملة» گرچه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می شود

۱. متن نامه.

که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله آن که باب مفاعله گاه به معنای تفعیل نیز می آید. در این جا مجامله به معنای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن.

از طرفینی بودن مجامله دریافت می شود که اگر انسان با دشمن به نیکی رفتار کند، دشمن نیز سرانجام دلش نرم می شود و برخورد خود را با وی تطبیق می دهد. البته شاید در ابتدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می شود.

حضرت امام صادق (علیه السلام) این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده اند؛ یعنی مؤمنان باید ملتزم باشند که با اهل باطل برخورد انسانی و خوبی داشته باشند. آری هدف اصلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می گردد.

ناگفته نماند که ممکن است عده ای این فرمایش فرزند رسول خدا ﷺ را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یا به عبارتی «مداهنه» کنند. اما بین «مجامله» و «مداهنه» فرق بسیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و امام با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پایبندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله با انسان های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارند. وقتی امام صادق (علیه السلام) ما را به مجامله با اهل باطل سفارش می کند، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی باید چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله - بلکه مؤاخات و خدمت و احسان - را نگاه داریم.

آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره انسان های بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی شناسند تا به آن پایبند باشند. آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلماً در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکویک طرفه

است. این دیگر از باب « هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ^(۱) »؛ آیا پاداش نیکی جز نیکی است ؟ « نمی باشد، بلکه از باب « وَ يَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ^(۲) »؛ و بدی را بانیکی می زدایند « می باشد. کافر بدی می کند، اما مؤمن جواب نیکو می دهد. این زیبایی، ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی « مداهنه » از دهن و به معنای نرمش به خرج دادن است. آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می گویند: تدهین و مداهنه کرد. « مداهنة أهل الباطل » یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است: « خدای متعال به حضرت شعیب علیه السلام وحی کرد: صد هزار نفر از اُمت تو را نابود می کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند. عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می کنند ^(۳) ».

این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می کردند. مثلاً می گفتند فلانی که گناه می کند جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیهات

در قرآن کریم نیز به تدهین اشاره شده است: « وَ دُّعُوا لَوْ تَدْهِنُ فَيَذَرُوكَ ^(۴) »؛ [ای رسول خدا، گناهکاران] دوست دارند در مقابل گناه آنها نرمش به خرج دهی تا آنها نیز نرمش به خرج دهند. اما آن جا که قادر متعال خطاب به رسول خود می فرماید: « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ^(۵) »؛ پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم خو و پرمهر شدی «؛ « لنت » دیگر « تدهین » نیست، بلکه مجامله است و مراد از « لهم » در این جا مؤمنان نیست،

۱. رحمن، آیه ۶۰.

۲. رعد، آیه ۲۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶: «عن أبي جعفر علیه السلام (في حديث) قال: أوحى الله إلى شعیب التبی علیه السلام إني معذب من قومك مائة ألف، اربعين ألفاً من شرارهم وستين ألفاً من خيارهم، فقال علیه السلام: يا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخيار؟ فأوحى الله عز وجل إليه: داهنوا أهل المعاصي ولم يغضبوا لغضبي.»

۴. قلم، آیه ۹.

۵. آل عمران، آیه ۱۵۹.

بلکه منافقان و کافران است. خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می کنید. اینها بد بودند و بدی می کردند، اما شما با آنها رفتار نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شما نفرین می کردند، اما شما برایشان دعا می کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آنجا متبلور می شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می زنند و به او اهانت می کنند، طلب هدایت می کند و می فرماید: «اللهم اهد قومی فإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱)؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند.

«لَا يَعْلَمُونَ» به این معنا نیست که معذورند؛ به عبارت دیگر این «لَا يَعْلَمُونَ» در گفتار حضرت از باب «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^(۲) نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند.

بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم (ص) اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند. باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه ده ها بار.

پیامبر (ص)، بهترین الگوی مجامله

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا (ص) قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می کرد به او سلام می کرد و احوالش را می پرسید. وقتی باخبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آنکه یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت برمی آمدند. باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این روست که امام (ع) می فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

« وَتَحْمِلُوا الضِّيمَ مِنْهُمْ؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید. »

« ضیم » یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علی (ع) مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند.

انسان گمراه بایک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف بایک گل بهار نمی شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می گویند: « حَذْفُ الْمُتَعَلِّقِ يَفِيدُ الْعُمُومَ ». برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می گیریم: خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ^(۱)؛ خداوند بندگان خود را به رعایت عدل و احسان امر می کند. » در این آیه شریفه متعلق احسان حذف شده و نوع احسانی که بندگان باید انجام دهند معلوم نیست. پس در این صورت، احسان سفارش شده، همه احسانها را در بر می گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق (ع) نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

اصول مجامله

اصول مجامله در سه چیز است: ۱. مجامله در نیت؛ ۲. مجامله در قول؛ ۳. مجامله در عمل. مجامله در نیت، یعنی این که انسان نه تنها برای خود و مؤمنان، بلکه برای همهٔ انبای بشر حتی برای اهل باطل، نیت خیر داشته باشد. مرحوم علامه مجلسی^(۲) در جلد های آخر بحار، در باب اعمال شب قدر مطلبی به

۱. نحل، آیه ۹۰.

۲. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ ق)، محدث و فقیه بزرگ امامی، از محضر استادانی همچون شیخ عبدالله بن جابر آملی، شیخ علی جبل عاملی و ملا محسن فیض کاشانی بهره مند گردید. پس از فراگیری علوم عقلی به علم حدیث روی آورد و آثار بسیاری در این زمینه من جمله کتاب عظیم بحار الانوار به رشته تحریر درآورد. از زمان شاه عباس دوم تا زمان سلطان حسین دارای مقام و قدرت دینی بود و عنوان شیخ الاسلامی از جانب سلاطین صفوی به وی عطا گردید.

این مضمون از سید بن طاووس^(۱) نقل می‌کند: «شب قدری، با خود گفتم چه عمل و عبادتی انجام دهم که از همه عبادت‌ها بالاتر باشد و چه دعایی کنم که از همه دعاها افضل باشد. آیا برای فقرا دعا کنم؟ یا برای مریض‌ها شفا بخواهم؟ یا از خدا بخواهم حوائج مؤمنان را برآورده نماید؟ دیدم فقرا، با فقر خود می‌گذرانند، و فقرشان هم همیشگی نیست. مریض‌ها نیز در حال امتحانند و خدا آنها را شفا خواهد داد. مؤمنان نیز از گوه‌ر ایمان برخوردارند و این بالاترین نعمتی است که خدا به آنها عطا فرموده است. پس هر حاجت دیگری داشته باشند مهم نیست. ناگهان به ذهنم رسید آنهایی که بیش از همه به دعای من در این شب احتیاج دارند کافران و مشرکانند؛ چرا که آنها با سرآمدن عمرشان دچار عذابی ابدی می‌گردند که خلاصی از آن برایشان امکان ندارد. پس به دعا برای هدایت مشرکان مشغول شدم و از خدا خواستم که مشرکان و کافران را هدایت کند و به آنها توفیق دهد تا مؤمن شوند».

سید بن طاووس بسیار جلیل‌القدر است تا جایی که بعضی از مسائلی که ایشان و جدّ مادری‌شان، ورام بن ابی فراس^(۲) نقل کرده‌اند، به غیر از گفته این بزرگواران هیچ مدرک و دلیلی ندارد، اما به دلیل اطمینان و اعتمادی که فقها و علمای شیعه به این بزرگواران داشته‌اند، فرموده آنان را به منزله مدرک شرعی تلقی کرده و براساس آن فتوا صادر کرده‌اند. به هر حال ممکن است سید بن طاووس این نحو دعا کردن را از روایت‌ها فرا گرفته باشد و چنین عملی واقعاً مستحب باشد.

نقل شده است روزی که مشرکان مکه، پیامبر اکرم را سنگ زدند و آن حضرت را

۱. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر (۵۸۹-۶۶۴ق) معروف به سید بن طاووس، فقیه، متکلم، محدث و مورخ، مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش دختر شیخ طوسی است، با دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم معاصر بوده و با آنها رابطه خوبی داشته است. پس از تصرف عراق توسط مغولان تلاش فراوانی جهت جلوگیری از ویرانی انجام داد. مقام نقابت علویان را با اکراه قبول کرد و تا آخر عمر در این مقام بود. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵).

۲. مسعود بن ابی فراس (ورام) متوفای ۶۰۵ ق فقیه و محدث امامی، نسبش به مالک اشتر نخعی می‌رسد و جد مادری سید بن طاووس است کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر که به مجموعه ورام شهرت یافته از آثار اوست. (ریحانه الادب، ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴).

دنبال کردند، پیامبر رو به درگاه الهی کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اهد قومي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱)؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که نادانند». در جواب این همه اذیت و آزار، از خدا خواست که کافران و مشرکان مکه را هدایت کند و حتی از ناحیه آنها به درگاه خداوند عذر آورد و فرمود: «انَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

معلوم نیست مراد پیامبر ﷺ جهل واقعی باشد. ممکن است معنای «لَا يَعْلَمُونَ» و جهل در این جا تجاهل باشد مانند آیه: «وَجَاهِدُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»^(۲)؛ پیامبر را انکار می‌کنند حال آنکه در دل یقین دارند. «معنای «لَا يَعْلَمُونَ» جهل قصوری و جهل مرکب نیست بدین معنا و با این حال بر باطل خویش پافشاری می‌کند. پیامبر ﷺ برای چنین کسانی دعا می‌کند و از خدا هدایت چنین افرادی را می‌خواهد در آیات و روایات نیز نیز از «سَفَه» به جهل تعبیر شده است. معلوم نیست که جهل به معنای ندانستن واقعی باشد، بلکه شاید در جاهائی مثل «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»^(۳)؛ وقتی که نادان بودید - که در آن نسبت جهل به برادران یوسف داده شده - مقصود آن باشد که آنها مرتکب کار جاهلانه شدند.

خلاصه این که یک نوع مجامله، مجامله در نیت است، به این معنا که باید در دل برای اهل باطل نیت زیبا داشت و برای آنها دعا کرد. مؤمن باید برای پیروان مذاهب باطل و ادیان و خطوط منحرف دعا کند، چون که اینها نیز انسانند و خدا آنها را برای هدایت شدن خلق کرده است. «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»^(۴)؛ مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است. «مجامله در نیت تحمل نمی‌خواهد چون امری نفسانی است، اما مجامله در قول و عمل تحمل می‌خواهد و طی آن مؤمنان باید با صبر و حوصله در برابر رفتار زشت و ناپسند اهل باطل، در قول و عمل با مجامله رفتار کنند.

سخت‌ترین مرحله مجامله مجامله عملی است. در این مرحله مؤمن باید حاجت

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲. نمل، آیه ۱۴.

۳. یوسف، آیه ۸۹.

۴. هود، آیه ۱۱۹.

کسانی را برآورده نماید که چه بسا با وی دشمنی نموده و برایش مشکل ایجاد کرده‌اند. این، کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است و آمادگی روحی بسیار بالایی می‌خواهد. بزرگان دین به ویژه ائمه اطهار (ع) و رسول اکرم (ص)، بسیاری از گمراهان را با همین روش هدایت کردند. شخصی به حضرت باقر (ع) ناسزا گفت و العیاذ بالله نام مادر آن حضرت را به زشتی برد. در آن زمان اگر کسی چنین فحشی به دیگران می‌داد، سزایش قتل بود و چه بسیار کشت و کشتارها که بر سر چنین دشنام‌هایی به راه می‌افتاد، اما امام باقر (ع) به نرمی و لطافت جواب او را دادند و اهانت او را نادیده گرفتند. آن فرد نیز پشیمان و آگاه شد و ایمان آورد. آیا حیف نبود که این انسان مسلمان نشود و راهی جهنم گردد؟ آیا حیف نبود که حرّ بن یزید ریاحی به جهنم برود؟

حرّ بن یزید ریاحی به دنیا ثابت کرد که انسان در لحظه آخر می‌تواند از همه چیز بگذرد. او برای کسانی که می‌گویند نمی‌توانیم یا نتوانستیم توبه کنیم حجت است. حرّ انسانی عادی نبود، بلکه از نظر ثروت و مقام اجتماعی نزد خلیفه وقت احترام بسیاری داشت اما - با آن که می‌دانست که اموال و موقعیت خود را از دست خواهد داد - به یک باره از همه چیز گذشت. واقعاً اگر کس دیگری به جای امام حسین (ع) بود در مقابل عذرخواهی حرّ چه جوابی می‌داد؟ شاید می‌گفت: حال که کار از کار گذشته و ما را اسیر کرده‌ای، دیگر چه جای توبه است؟ حال که باعث شدی این همه مصیبت بر خاندان رسول خدا (ص) وارد آید، دیگر توبه چه فایده‌ای دارد؟

اگر حرّ توبه نکرده بود - با توجه به این که او باعث شده بود اهل بیت رسول خدا (ص) به چنگ لشکر یزید بیفتند - به یقین، بار گناهش بسیار سنگین تر از دیگران بود. باید این رفتارها سرمشق قرار گیرند. باید با خود بیندیشیم که در برابر کار ناپسند دیگران و عذرخواهی آنان چه کنیم؟

مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت

در مجموعه ورام‌بن ابی فراس ماجرای بدین شرح درباره مالک اشتر نخعی نقل شده است: روزی مالک اشتر نخعی، فرمانده ارتش بزرگ‌ترین کشور روی زمین، در حالی که

پیراهنی از کرباس بر تن داشت و عمامه‌ای از بقیه پارچه پیراهنش بر سر بسته بود از جایی می‌گذشت. شخصی برای خوشامد دیگران و تفریح و خنده یک هسته خرما یاریگی (بندقه) به طرف او پرتاب کرد، مالک اشتر او را دید، اما توجهی نکرد و به راهش ادامه داد. پس از رفتن مالک مردم به آن شخص گفتند: آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: نه. گفتند: او فرمانده ارتش اسلام و یار و یاور امیر مؤمنان علی علیه السلام است. وای به حالت! چرا این بی‌حرمتی را مرتکب شدی؟ با شنیدن این سخن لرزه بر اندام آن مرد افتاد و به دنبال مالک دوید تا آن‌که او را در مسجد در حال عبادت دید. در گوشه‌ای منتظر ماند تا نماز مالک اشتر تمام شد. پس از آن به پای او افتاده معذرت خواهی کرد که او را نشناخته است. مالک اشتر سوگند یاد کرد که من به مسجد نیامدم، مگر این‌که خواستم برای تو دعا کنم. باید توجه داشت مالک اشتر نخعی، فرمانده دلاور و شجاع لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه مسلمانان، زمانی با چنین لباس ساده‌ای از بازار عبور می‌کند که فرمانده لشکر معاویه در دیباج و زر می‌غلطد و در مقابلش صدها نفر تعظیم می‌کنند و اگر کسی جسارتی به مراتب کم‌تر از این، در حق او می‌کرد، سزایش اعدام بود. فرمانده‌ای با عظمت و بزرگوار چون مالک در مقابل این گستاخی چه زیبا و با لطافت پاسخ می‌دهد و چنین باگذشت و بزرگواری با او برخورد می‌کند. مجامله در عمل این‌گونه است.

اگر دیگری به جای مالک اشتر بود می‌گفت: نباید مردم را بی‌تربیت بار آوردم. این‌که امروز به مالک اهانت کرد، فردا به امیر مؤمنان علیه السلام اهانت می‌کند. باید چنین و چنان کرد تا دیگران عبرت بگیرند.

اما این حرفها و فکرها چیزی جز خط معاویه و عُمر نیست. البته، اصل کلی در این مقام آن است که انسان با افراد نادان با مجامله رفتار کند اما گاهی لازم است خلاف این اصل عمل کرد که در آن موارد اندک نیز باید تابع دستور اهل بیت علیهم السلام بود.

مالک اشتر به گفته مورّخان، پیامبر خدا را درک کرده و از آن حضرت حدیث شنیده بود؛ در یکی از جنگها خطاب به لشکر امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حدود صدتن از شما از «بدرین» هستید و در جنگ بدر شرکت داشتید. و لذا مالک از صحابه رسول

خدا ﷻ به شمار می‌آمد. مرد عمل، زهد، و جهاد بود و در عین نیرومندی با اهل باطل مجامله می‌کرد و این داستان، نمونه‌ای از مجامله او با اهل باطل است.

شیعیان می‌توانند مالک اشتر را به عنوان انسان کاملی که در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) پرورش یافته به دنیا معرفی کنند و به او افتخار نمایند. کشوری که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) بر آن حکومت می‌کرد حدود پنجاه کشور امروز را در بر می‌گرفت که یکی از آنها ایران است. عراق، حجاز، یمن، مصر، از مرز چین گرفته تا قلب اروپا، و از قلب اروپا تا وسط آفریقا همه و همه جزو کشور اسلام بوده است. آری فرمانده ارتش چنین کشور پهناوری با فردی گستاخ این‌گونه بزرگوارانه رفتار می‌کند. مالک قسم خورد که این کار تو باعث گردید من به مسجد بیایم و برای هدایت تو دعا و استغفار کنم. تو کار بدی کردی و نامه اعمال خود را سیاه کردی و گناهی به گناهانت افزودی. من از تو گذشتم، خدا از تو بگذرد.

این رفتارها را باید آموخت؛ زیرا تا این تعالیم بلند را نیاموزیم توان به کار بستن آنها را هم نخواهیم داشت.

تقوا و جایگاه آن

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَكُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ^(۱)؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از سخن نیک بازدارید .

تقوا از « وقایه » به معنای حذر کردن ، دوری جستن و احتیاط آمده است . برای مثال شخصی که در حال راه رفتن در جای بی خطری است شاید چندان لزومی نداشته باشد که احتیاط کند . اما آن که مشغول رانندگی است باید احتیاط و « وقایه » داشته باشد ، چه رسد به این که در خیابان شلوغ و پرترددی رانندگی کند . با این اوصاف اگر کسی بخواهد در حال رانندگی ، هم صحبت کند و هم ببیند ماشینهایی که از کنار او عبور می کنند از چه نوع و مدلی هستند ، به آسانی در معرض هلاکت قرار می گیرد . در امور اخروی نیز چنین است ، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می کند ، مانند شخصی است که در حال پیاده روی است . اما آنکه علاوه بر خود ، مسئولیت دیگران را نیز بر عهده دارد و صاحب نعمتهای بیشتری است باید بیشتر احتیاط کند و تقوای بیشتری داشته باشد .

فلسفه خلقت بشر آن است که در بهشت با اولیاء و انبیا هم نشین گردد ، این هم نشینی جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه های معنوی در وجود بشر ، میسر نمی گردد .

۱. متن نامه.

دشواری‌های تقوا و اجتهاد

تقوا مانند اجتهاد^(۱) مراتبی دارد. هزاران نفر کوشش می‌کنند تا به مرتبه اجتهاد برسند ولی از بین آنها عده کمی به این مقام دست می‌یابند. از بین صدها مجتهد نیز که کوشیدند به مقام اعلی‌ت بررسند در گذشته و حال فقط شمار اندکی موفق شده‌اند. خدا می‌داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلی‌ت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشهای فراوان نتوانستند شروط اعلی‌ت را فراهم کنند و بسیاری شروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سر راهشان ماند و موفق نشدند.

ممکن است انسان در طول سال ده‌ها تصمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز ماند. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم.

تقوا نیز کلمه‌ای است که به سادگی می‌توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار دشوار و طاقت فرسایی است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می‌کنند و از این میان عده بسیار کم‌تری موفق به تحصیل آن می‌شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می‌خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می‌کنند، به درستی نمی‌دانند در این راه با چه موانعی برخورد می‌کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل بیت (ع) بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند. در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل بیت (ع) حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقواست. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه‌های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می‌شود که سراسر عمر را به تباهی می‌کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می‌شود، خداوند فرموده است:

۱. در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله آنها را اجتهاد گویند.

« ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسْأُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ^(۱) »؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند .»

بررسی اعمال

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه ناپذیر است . خورشید با این که هزاران بار از کره زمین بزرگ تر است و حرارت آن به بیش از ده هزار درجه سانتیگراد می رسد ، در طول هزاران هزار سال یک ثانیه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده است . قرآن کریم می فرماید : « وَأَنْتِنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ^(۲) » ؛ و از هر چیز سنجیده ای در آن رو یانندیم . ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام ، نزد خداوند به اندازه یک بال پشه ارزش ندارد « إِنَّ الدُّنْيَا لَتَسَوِي عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ ^(۳) » ؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش ندارد . در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه دو بال پشه ارزش ندارد ؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می خورد و با آنها پرواز می کند دنیا حتی به اندازه یک بال پشه نزد خدای متعال ارزش ندارد . آیا خدای متعال که این دنیای بی ارزش را تا این حد با نظم و دقت اداره می کند ، در کار آخرت دقت به خرج نمی دهد ؟

یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می طلبد این آیه است : « وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ^(۴) » ؛ و آنچه تصوّر [ش را] نمی کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می گردد . آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعد از این آیه بر می آید این است که وقتی انسانها می میرند و وارد جهان آخرت می شوند و دقت آنجا را می بینند در حیرت می مانند ، چرا که هرگز گمان نمی کردند ، آخرت و حساب و کتاب اعمال آنها تا به این حد ، دقیق باشد . در آخرت حلال دنیا حساب دارد ، چه رسد به حرام آن . خدای متعال بعضی از

۱. روم، آیه ۱۰.

۲. حجر، آیه ۱۹.

۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸.

۴. زمر، آیه ۴۷.

چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، اما معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب ندارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسبه آن اذیت و آزار نیست، و کلمه به کلمه باید جواب داد.

ائمه اطهار (ع) و اولیای الهی به ما گفته‌اند که باید از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ‌گاه ظلم نمی‌کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ‌کس را یارای آن نیست. تنها راه برای در امان ماندن انسان‌ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است. تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کدام بادیگری از جهات گوناگونی متفاوت است. در یک ماشین سواری، باید صدها شرط و جزء به هم پیوسته باشد، تا ماشین توان حرکت داشته باشد و درست کار کند. ممکن است از هزاران ماشین که خراب می‌شود هر کدام به علت متفاوتی خراب شده باشد. وقتی چیز ساده‌ای چون ماشین این همه اجزا و شروط داشته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می‌توان هم‌نشین امیر مؤمنان و ائمه اطهار (ع) شد، جای خود دارد.

امام هادی (ع) می‌فرماید: «الدنيا سوق ریح فیها قوم وخسر الآخرون»^(۱)؛ دنیا بازاری است که عده‌ای در آن سود می‌برند و عده‌ای دیگر ضرر می‌کنند. آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده‌اند زیان کمتری می‌بینند و بیشتر سود می‌کنند. باید در بازار دنیا به توصیه‌های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، استثناهایی در دنیا وجود دارد که آن هم بر اساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می‌کند. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»^(۲)؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندان‌شان در ایمان از ایشان پیروی کرده‌اند فرزندان‌شان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عمل‌شان نمی‌کاهیم». ممکن است فردی چون پدر و مادر یا اجداد و نزدیکان او به درگاه الهی قربی داشته یا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۶.

۲. طور، آیه ۲۱.

دعایی کرده‌اند موفقیتی پیدا کند و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجداد نصیب او شده باشد. اما چنین مسائلی استثناست و قانون کلی این است: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^(۱)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

زیارتی از امام هادی علیه السلام خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است و مرحوم شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه حضرت امیر در روز غدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایرة المعارف حضرت امیر علیه السلام بخوانیم سخن گزافی نگفته‌ایم. آنحضرت می‌فرماید:

«قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ فَيَدَعَاهَا رَأْيَ الْعَيْنِ وَيَسْتَهْزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيْجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ»^(۲)؛ مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می‌دانند در هر کاری چه حیلست سازند، ولی امر و نهی خدا سد راه آنهاست. اینان با آن که راه و رسم حيله گری را می‌دانند و بر آن توانايند، گرد آن نمی‌گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروايشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حيلتي به کار برند.

«حَوْلُ الْقَلْبِ» یک اصطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصطلاح با هم استعمال شده است و شاید جایی پیدا نشود که «حَوْل» یا «قَلْب» به تنهایی ذکر شده باشد. کلمه «حَوْل» از ماده «حول» و به معنای حيله و چاره‌اندیشی است. کلمه «قَلْب» نیز از ماده «قلب» و گرداندن است و این اصطلاح را درباره کسی به کار می‌برند که هم حيله را خوب بلد است و هم تقلب امور را می‌فهمد. حضرت می‌فرماید چه بسا کسی می‌داند که چگونه سر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل اوست که نمی‌گذارد چنین عملی از او سرزند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست. چنین کسی به خوبی می‌تواند مقاصد دنیایی و شهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار اوست. «فیدعها رأی»

۱. نجم، آیه ۳۹.

۲. زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص ۶۰۸، چاپ دارالتقلین، قم.

العین» با این که می‌بیند مطامع دنیوی از دستش می‌رود اما آن را رها می‌کند. این رأی العین به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره شخصی که دارد شاخه زیر پای خود را می‌برد می‌گویند می‌بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می‌داند که می‌افتد و آن قدر این حدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است.

«و یتنهنز فرصتها من لاجریجة له فی الدین» اما کسی که درد دین و خداپرستی ندارد آن کار ناروا را دنبال می‌کند. امیرمؤمنان (ع) خلافت مشروط را رها کرد.^(۱) اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنده ماجرا شده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و ستم را ترک می‌کند، اما آن که دین برایش بازیچه‌ای بیش نیست دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار می‌دهد.

امام علی (ع) و تقوا

تقوا را باید از امیرمؤمنان (ع) آموخت. با این که هیچ کس مانند آن حضرت لیاقت خلافت مسلمانان را نداشت و خلافت هم به آن حضرت رو آورده بود، ۲۵ سال از خلافت دور ماند، چرا که نمی‌خواست حتی یک لحظه از تقوای الهی دور باشد. وقتی عبدالرحمن بن عوف به حضرت گفت: «ابایعک علی کتاب الله وسنة رسوله و سيرة الشيخین»^(۲)؛ به شرطی با تو بیعت می‌کنیم که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین عمل کنی، چون امام سیره شیخین را باطل می‌دانستند فرمودند: «بل علی کتاب الله وسنة رسوله ﷺ واجتهاد رأیی»^(۳)؛ کتاب خدا و سنت رسول خدا را می‌پذیرم، اما سیره شیخین را نمی‌پذیرم و به اجتهاد خود عمل می‌کنم.

۱. در شورائی که بعد از عمرو به دستور وی تشکیل شد به حضرت علی (ع) پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می‌کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم اما سیره آن دو را نه نمی‌پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می‌کنم.

۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸.

۳. همان.

امیرمؤمنان (علیه السلام) از دنیا و آنچه در آن است بالاتر و بزرگ تر است، بلکه این قیاس جسارت به ساحت مقدس آن حضرت است. درست مانند آن است که بگوییم فلان مرجع تقلید از پشه بزرگ تر است! هرچند این سخن حقیقت دارد، چنین قیاسی بشأن آن مرجع تقلید سازگار نیست و توهین تلقی می گردد. قیاس امیرمؤمنان با دنیا و با تمام نعمت هایش فقط به علت کمی معلومات ماست؛ چراکه اگر از دنیا و نعمت های آن چیزی بالاتر سراغ داشتیم آن حضرت را به آن قیاس می کردیم؛ کسی که در عین لیاقت رهبری جامعه، ۲۵ سال از عمر شریف خود را صرف کشاورزی و چاه کندن و بیل زدن کرد. به راستی اگر جز ماجرای زندگی آن حضرت هیچ دلیلی بر بی ارزشی دنیا نزد خدا وجود نداشت، همین یک دلیل برای اثبات بی ارزشی دنیا نزد خدا کافی بود. اگر دنیا برای ذات اقدس الهی ارزش می داشت، دنیا برای بالاترین بندگانش چنین با زحمت سپری نمی شد. در احوال آن حضرت نقل شده است که در طول سال فقط یک بار گوشت میل می فرمود آن هم در روز عید قربان. منطق علی (علیه السلام) این بود که رئیس مسلمانان باید در امور معیشتی با ضعیف ترین مسلمانان مساوی باشد. از این رو در روز عید قربان که همه گوشت نصیبشان می شد گوشت می خوردند.

روزی امیرمؤمنان وارد منزل شدند و بوی جگر سرخ کرده به مشام مبارکشان رسید. پرسیدند: این چیست؟ عرض کردند: بستگان یکی از همسران شما شتری نحر کرده و قدری گوشت و جگر آن را برای همسران هدیه فرستاده اند. حضرت با کمال متانت فرمودند گوارا باد.

آنان که می خواهند اوج تقوای حقیقی را بنگرند به علی (علیه السلام) که حق مطلق است بنگرند. ایشان با آن که خویشان را ملزم کرده بودند که در سال یک بار بیشتر گوشت نخورند، این امر را حتی بر نزدیک ترین بستگانشان تحمیل نمی کردند. البته ناگفته نماند که اگر همسر ایشان به آن حضرت اقتدا می کرد کار پسندیده ای بود، اما علی (علیه السلام) در این خصوص امر نمی کرد و فشار نمی آورد، بلکه می فرمود: گوارا باد. به دنبال این فرمایش، همسرشان تا زنده بود هیچ وقت مریض نشد و حتی یک بار هم به سر درد معمولی گرفتار نشد.

متقی شدن نیاز به آموزش و آگاهی دارد و ملاک تقوا ائمه اطهارند. در غیر این صورت و بدون شناخت تقوای حقیقی چه بسا کار خوبی بد پنداشته شود یا کار ناپسندی در جامعه پسندیده‌ای جلوه کند. اما اگر اعمال آن بزرگواران الگوی ما قرار گیرد، دیگر چنین اشتباهاتی رخ نخواهد داد.

امام کسی را مجبور نمی‌کند که از او تبعیت نماید. شاگردان مکتب او نیز به وی اقتدا می‌کنند. در حالات یکی از علمای زاهد آمده است که خودش در کمال زهد و تقوا زندگی می‌کرده، اما هیچ‌گاه بر اهل خانه و نزدیکانش سخت نمی‌گرفته و هیچ کاری را بر آنها تحمیل نمی‌کرده است. شاید گاهی اوقات نصیحتی می‌کرد، اما در چیزی که جزو واجبات نیست، هیچ‌گاه اصرار و الزام نمی‌کرد. در جایی که خدا الزام نکرده، بنده خدا هم نباید الزام نماید. این خود یک مسئله شرعی است و عموم مردم به آن مبتلایند و موظفند این مسئله را هر چند در رساله‌های عملیه نیامده، بیاموزند.

هیچ کس حق ندارد انجام مستحبات و ترک مکروهات را بر اطرافیان خود الزام کند، مگر از باب تربیت. پس اگر الزام به کاری غیر واجب، مقدمه امر واجبی همچون تربیت باشد جایز است و الا جایز نیست.

کسی حق ندارد فرزند خود مجبور به خواندن نماز شب یا نماز غفیله و یا گرفتن روزه مستحبی نماید. در این زمینه حتی به اندازه یک اوقات تلخی هم حق ندارد. شخصی می‌گفت: من خودم گاهی روزه مستحبی می‌گیرم و فرزندانم را نیز به این کار تشویق می‌کنم، اما آنها توجهی نمی‌کنند از همین رو با آنها قهر کرده‌ام. آیا چنین قهری جایز است؟ بنده خدا حق ندارد، چیزی را که خدا واجب نکرده واجب کند.

در روایت آمده است: «و جعل لكل شيء حداً و جعل عليه دليلاً عليه و جعل على من تعدى ذلك الحد حداً»^(۱)؛ خداوند برای هر چیزی حد و حدودی قرار داده است و هر کس از این حدود تجاوز کند نیز حد و کیفر معینی دارد.

دین اسلام آن قدر دقیق است که اگر قرار باشد هشتاد ضربه شلاق به کسی بزنند نباید

آن را به ۸۱ ضربه تبدیل کرد و اگر کسی چنین کند آن یک ضربه اضافه را به خودش خواهند زد. جایی که لازم است شلاق را از وسط آن بگیرند و حد جاری کنند باید این گونه باشد و در غیر این صورت قصاص خواهد داشت.

مرحوم حاج آقا حسین قمی از مراجع تقلید عصر حاضر است. ایشان هر روز از کربلا به زیارت امیر مؤمنان علیه السلام در نجف می شتافتند، روزی شیخ محمد خراسانی که از منبری های معروف آن زمان بود، حاج آقا حسین قمی را در صحن مطهر مرتضوی ملاقات کرد. آن بزرگوار که از لحاظ سنی از حاج آقا حسین قمی بزرگ تر بود، بدون آن که قصد اهانت داشته باشد به آقا حسین فرموده بود: آقا، وظیفه شما این نیست که هر چند روز یک بار به نجف بیایید. مرحوم حاج آقا حسین قمی نیز فرموده بود: چشم، و به نصیحت ایشان عمل کرده بود؛ چرا که دیده بود حرف درستی می زند. تقوا چیزی جز این نیست. رعایت حدود و وظایف، تقواست. البته، در راه کسب تقوا محاسبه نفس و استقامت لازم است. خدای متعال لطف کرده و به مؤمنان نعمت ایمان ارزانی کرده است. آنها نیز در عوض باید بکوشند هر روز مقداری از شیطان فاصله بگیرند. خدا بر شیعیان منت نهاده و نعمت ائمه اطهار علیهم السلام را به آنها داده است که یک پارچه نور و مشعل هدایتند. دیگران جز مشتی خرافات چه دارند؟ شیعیان بر سر حوض اهل بیت علیهم السلام مهمان خواهند بود و این بزرگ ترین نعمتی است که خدا به آنها ارزانی داشته است، نعمتی که اگر همه درخت های روی زمین تبدیل به قلم، و تمام آب دریاها مرکب می شد و جن و انس می نوشتند هم چنان نمی توانستند ارزش و مقدار آن را بنویسند. حتی دیگر ادیان حتی یک هزارم افتخارات شیعیان را هم ندارند.

حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیاست، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است: خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره این درخت بخورید فوراً می میرید.

آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره این درخت نمی‌خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید. گفت: آیا می‌دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می‌میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی‌خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه خوردن میوه‌های این درخت را نداده است. اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیداست و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی‌فهمید. اگر از میوه این درخت بخورید می‌فهمید. آنها نیز از میوه آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتمان پیداست؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست.

نتیجه این داستان این است که العیاذ بالله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی‌خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی‌خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعتها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است.

نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها

و اَيَّاكُمْ اَنْ تَذَلُّقُوا اَلْسِنَتَكُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ وَ الْبَهْتَانِ وَ الْاِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ^(۱) ؛
مبادا زبانتان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمنی آلوده سازید .

« ایاکم » در این روایت نهی نیست بلکه تحذیر است ؛ به این معنا که حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید : ای مؤمنان ، مواظب باشید که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشی است و باید همیشه هوشیار و مواظب باشد .
« ذلاقت » به معنای فصاحت و زبان آوری و « زلاقت » به معنای لغزش است .
عبارت بعد از « ایاکم » اگر « تزلقوا » باشد ، معنای عبارت این است که از این که زبانتان به لغزش دچار گردد ، و قول زور و بهتان بر آن جاری گردد حذر کنید ، اما اگر « تذلقوا » باشد ، یعنی خوش زبانی هایتان را در قول زور و بهتان قرار ندهید .
کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی . همان طور که بدون آب زندگی ناممکن است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست .
اگر زبان کنترل گردد جلو بسیاری از گناهان گرفته می شود . انسان ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می کنند با زبان نیز مرتکب گناه می شوند ، اما اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه گناهان زبان نمی شود .
امام زین العابدین علیه السلام می فرماید : إن لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كل صباح

۱. در بعضی از نسخه ها تزلقوا آمده است . (متن نامه)

فیقول کیف أصبحتم فیقولون بخیر إن ترکتنا...^(۱)؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می پرسد : حال شما چطور است ؟ آنها جواب می دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است ... « زبان منشأ گناهان بزرگی چون دروغ ، غیبت و تهمت است . زبان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود ، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل پوشاند . این زبان است که باعث می گردد یزید بن معاویه خلیفه مسلمانان شناخته شده ، و امام حسین (ع) خارجی و سرکش معرفی گردد .

بنی امیه و اسلام

حسین بن علی بن ابی طالب ، سبط پیامبر ، فرزند زهرا و علی و کسی است که اگر نبود ، بنی امیه در همان آغاز ، بساط اسلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسلام و مسلمانی وجود نداشت ، و کسی شهادتین را بر زبان جاری نمی کرد . این مسئله خود بحث بسیاری می طلبد و روایات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد ، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست ، اما همین قدر بدانیم که اگر حسین (ع) نبود ، امروزه از اسلام نشانی نبود . یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سلامی خدمت ابی عبدالله (ع) عرض می کرد و می گفت : این نمازهایی که ما می خوانیم همه از برکت خون سیدالشهدا (ع) است و اگر حسین (ع) نبود پیامبر آخر الزمان نیز مانند هزاران پیامبر دیگری می شد که حتی اسم بعضی از آنها در سینه تاریخ نمانده است . می گویند خدای متعال برای هدایت ابنای بشر ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاده است ، اما از این همه فقط نام چند تن در تاریخ آمده است .

نه یزید و نه پدر و نه جدش حتی یک لحظه هم به اسلام و پیامبر ایمان نیاورند . ابوسفیان پیوسته می گفت : « تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكِرَّةُ^(۲) ؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران بربایید » . معاویه پدر یزید نسبت به رسول خدا ﷺ و بنی هاشم دائماً

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، باب الصمت وحفظ اللسان.

۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

می گفت: « دفناً دفناً^(۱)؛ به خدا قسم کاری می‌کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم‌تر از این کار رضایت نخواهم داد ».

و خود یزید می‌گفت: « لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل^(۲)؛ بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند. نه خبری از آن دنیا آمده و نه وحیی در کار است [بلکه همه این سخنان دروغی بیش نیست] ».

بنی‌امیه با شهادت حسین بن علی علیه السلام گمان می‌کردند خیال خام خود را تحقق بخشیده و کار اسلام را یکسره کرده‌اند. اما اراده‌ی خدای متعال بر این تعلق گرفت که باریخته شدن خون آن حضرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخر الزمان تا ابد بر صفحه روزگار نورافشانی کند و راه و آیین او و فرزندان گرامی‌اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

تصمیم و استقامت

انسان‌ها در طول زندگی با هزاران پستی و بلندی مواجه می‌شوند و به دست گرفتن مهار زبان در چنین جاهایی تصمیم و استقامت می‌خواهد. باید کم‌کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن‌که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می‌کند تا مبدا حرف نادرستی بگوید. انسان‌ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش‌دانگ جمع می‌کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم. خدای متعال در وجود همه انسان‌ها قدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان‌طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می‌خواهد و جوهره‌ی هر کاری تصمیم است.

۱. همان، ج ۳۳، ص ۱۶۹، باب ما ورد فی معاویه.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷. احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «من طلب شیئاً ناله أو بعضه»^(۱)؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می‌رسد یا به بخشی از آن دست می‌یابد.

با تصمیم و استقامت انسان به جایی می‌رسد که می‌توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار (ع) خواند. در چنین حالتی انسان به درجه‌ای رسیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی‌کند و مصداق این فقره از زیارت وارث می‌گردد: «والتارك للخلاف عليكم»^(۲)؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم. هر قدر درک و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیک‌تر شود، ارزش بیشتری می‌یابد و اگر توانست در آن ارتفاع خود رانگه دارد، کارش اهمیت بیشتری می‌یابد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی لغزش‌هایش نیز بسیار خطرناک‌تر و بدتر است. در روایت آمده است: «زلة العالم تفسد عوالم»^(۳)؛ گمراهی عالم، گمراهی عالم است. همان طور که عالم می‌تواند باعث نجات مردم گردد می‌تواند آنها را هلاک نماید. چه کسی مردم را علیه امام حسین (ع) بسیج کرد؟ علمای خود فروش و پست مانند شریح قاضی فتوا دادند که آن حضرت مهد و رالدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می‌کنند و این عالم است که می‌تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می‌تواند میلیون‌ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد.

امام حسین (ع) روز عاشورا، در گرما گرم جنگ، با صدای بلند گریه کردند؛ کاری که آن حضرت در جنگ‌های پیشین انجام نداده بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معركة جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟ در روایات جواب این پرسش نیامده است، اما عده‌ای گفته‌اند که امام به حال دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می‌دید که عده

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹ و ۲۶۲؛ مصباح المتعجد، ص ۷۱۹.

۳. غرر الحکم، ص ۴۷.

زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند. آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زیون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت‌های جگر گوشهٔ رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده‌ای بر طبل کوبیدند تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند. اما در عین حال عده‌ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سیدالشهداء علیه السلام جان خود را فدا نمودند.

اثم و عدوان

« اِثم » و « وُعدوان » دو واژه‌ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی^(۱) و گاه با هم ذکر شده‌اند^(۲) اما در آن جاهایی که با هم آمده‌اند بعضی از مفسران احتمال داده‌اند عطفی که بین آنهاست، عطف تفسیر است؛ چرا که اثم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اثمی عدوان هم هست.^(۳) برخی نیز احتمال داده‌اند که اگر عدوان پس از مادهٔ اثم بیاید به معنای گناه بی‌اندازه است.

امام صادق علیه السلام در این بخش از سخنان خود می‌فرماید « اثم » و « عدوان » را ترک کنید؛ چرا که اگر یک پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می‌لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می‌دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت‌تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می‌رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود.

۱. برای نمونه: فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه (بقره، آیه ۱۷۳)؛ فمن تعجل فی يومین فلا اثم علیه (بقره، آیه ۲۰۳)؛ و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً (نساء، آیه ۳۰).

۲. برای نمونه: و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیة الرسول (مجادله، آیه ۸)؛ و تری کثیراً منهم یسارعون فی الاثم و العدوان (مائده، آیه ۶۲).

۳. مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۶۲ از سورهٔ مائده آورده است: «الفرق بین الاثم و العدوان ان الاثم الجرم کائناً ما کان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اثم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اثم می‌گویند، اما عدوان به ظلم گفته می‌شود. (تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۳۴).

سکوت، گذرگاه تجهیز

و علیکم بالصمت إلا فیما ینفعکم الله به من أمر آخرتکم و
یاجرکم علیه^(۱)؛ سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به
آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد.

امام علی (علیه السلام) در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می دهد که دهان خود را
ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در بر داشته باشد؛ یعنی
حتی فواید دنیوی را در چهارچوب آخرت بنگرید و از دایره آخرت وارد امور دنیوی
شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می خواهد اما غیر ممکن
نیست. چه بسیار سخن ها که از دهان انسان بیرون می آید و پس از آن گوینده در می یابد
که هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در بر نداشته است.

امام علی (علیه السلام) سفارش می فرماید که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است،
سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه اند: یا مانند نماز خواندن،
مستقیماً اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می شوند و
قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی اند. به عنوان مثال در روایت آمده
است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «المؤمن يأكل بشهوة أهله والمنافق يأكل أهله»

۱. متن نامه.

بشهوت^(۱)؛ مؤمن بر اساس میل خانواده‌اش غذا می‌خورد، ولی کافر خانواده‌اش طبق میل او غذا می‌خورند». یکی از علامات مؤمن این است که می‌کوشد طبق میل خانواده‌اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی کرد؛ چرا که این کار از خصلت‌های منافقان است.

کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می‌شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می‌برند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی. نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم (ع) پرسید: عائله شما چند نفر است؟ امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن‌که عده زن و بچه آن امام همام بسیار کم‌تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت‌ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد. کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه جنسی نیست، بلکه غریزه جنسی فقط یکی از مصداق‌های شهوت است، در زبان عربی به همه خواسته‌های نفس شهوت اطلاق می‌شود. در روایت آمده است: «من أكل التمر على شهوة رسول الله إياه لم يضره»^(۲)؛ اگر کسی چون رسول خدا (ص) خرما را دوست داشت خرما بخورد، خدا زیان خرما را از او بر می‌دارد. شهوت در این جا به معنای اشتها و دوست داشتن آمده است. به هر حال مؤمن باید طبق میل خانواده غذا بخورد و این نوع غذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکوست که شخص در عین حالی که غذا میل می‌نماید در نامه اعمالش ثواب ثبت گردد. پس در چنین جاهایی، امور دنیایی با واسطه و غیر مستقیم به امر آخری منتهی می‌گردند و مؤمن در عین حال که، غذا یا خرما می‌خورد، ثواب هم می‌برد.

سکوت و سخن گفتن

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره اموری که دوست دارد با

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۲، باب کفایة العیال و التوسع علیهم؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.

دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان‌ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده‌ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلاً اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می‌داند که دیگران نمی‌دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم‌چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی‌یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می‌شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی عمیر آمد در طول تاریخ بنی‌العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه‌ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می‌خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می‌کرد. کافی بود ابن ابی عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی عمیر می‌گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن^(۱) را دیدم که به من می‌گفت: «یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی عمیر، روزی را به یاد آر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی

عمیر شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود. مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده آخری هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی تر است. گاهی دانشمندی برای فخر فروشی به سخن گفتن در مسئله ای می پردازد و داد سخن می دهد، اما دروغا از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می خواهیم بر زبان آورم، به درد آخرتم می خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می کردند. نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی^(۱) به مسجد امام حسن عسکری (ع) رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می رفت و داستان های کتاب منازل الآخرة، نوشته شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می گوید: ببین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری (ع) منبر می رود، چه زیبا موعظه می کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس چیزی نمی گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است.

۱. شیخ عباس قمی فرزند محمدرضا معروف به محدث قمی (م: ۱۳۵۹ ق) از شاگردان و ملازمان میرزا حسین نوری بود و دارای آثار بسیار پر ارزشی همچون: بیت الأحران فی مصائب سيدة النسوان، سفينة البحار و مدینه الحکم والآثار، الکنى والألقاب، منازل الآخرة، منتهی الآمال فی مصائب النبی والآل و مفاتیح الجنان می باشد (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ و ۴۸۸).

دشواری سکوت

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل شهوت جنسی سخت‌تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت‌تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می‌شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می‌کرده‌اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می‌کرده‌اند می‌توان مرحوم حاج حسین قمی^(۱) را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (۱۳۱۳ ش) از شیخ دعوت می‌کرد تا در منزل او منبر برود. مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی^(۲) برای بنده نقل می‌کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می‌کردند و اهل علم گریه می‌کردند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «إحسبوا کلامکم من أعمالکم»^(۳)؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان‌طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می‌شود، و از اعمال انسان به شمار می‌آید، بد و خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه عمل ما گناه، و در مقابل موعظه دیگران ثواب نوشته می‌شود.

۱. سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود (۱۲۸۲ - ۱۳۶۶ ق) فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره‌مند گردید. سال ۱۳۰۶ ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف گردید و در درس بزرگانی همچون میرزا حبیب‌الله رشتی، آخوند خراسانی، سید میرزا محمد تقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال ۱۳۳۱ ق به مشهد رفت و در آنجا علاوه بر عهده‌دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال ۱۳۱۴ ش به تهران آمد و از آنجا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال ۱۳۲۱ ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت (اثر آفرینان: زندگی نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۴، ص ۳۵۸).

۲. سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۹ ش) اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که از مراجع تقلید بودند.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۸، باب ۷.

مرحوم والد [آیت الله میرزا مهدی شیرازی (ره)] می فرمودند: وقتی می خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می گذارند و شما می مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می گویند یا نه. اگر دیدید در تنهایی قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعاً این جمله در پیچ و خم های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت های زیادی برایم به دنبال داشت.

ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نابه جا شود و بر ممدوح بودن همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده اش را نصیحت کند. قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ»^(۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید». زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند. باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم. در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده اش، برایش ثواب تسبیح می نویسد.

در روایت آمده است: «الندامة على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مرات»^(۲)؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود.

پیرمردی می گفت: پنجاه سال پیش با عیالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می آید، صدایش را بلند می کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی آوردم.

ممکن است انسان ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل

۱. تحریم، آیه ۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

سکوت بسیار کم تر اتفاق می افتد تا پشیمانی به دلیل بر زبان آوردن یک سخن .

حکایت

مرحوم شیخ محمود عراقی^(۱) که از شاگردان مبرز شیخ انصاری^(۲) بوده است در قسمت پایانی کتاب دار السلام قصه هایی را با ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی^(۳) است . یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است ؛ چرا که شیخ انصاری متولد ۱۲۱۴ قمری است و میرزای قمی به سال ۱۲۳۱ چشم از جهان فرو بست ؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد ، شیخ جوانی هفده ساله بود . این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد ، اما از آن جا که می گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پرو بال نداده است ، ذکر آن خالی از فایده نیست . شیخ محمود عراقی در کتاب دار السلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود . در بین راه همیان پول خود را در آورده بود و داشت محاسبه می کرد که چقدر از

۱. شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع (م: ۱۳۱۰ق، تهران) از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۲۵۵ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

۲. شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری (م: ۱۲۸۱ق) فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء والمجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال ۱۲۳۲ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندارنی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال ۱۲۴۰ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال ۱۲۵۰ق وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ق مرجع تقلید شیعیان گردید. (اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۱، ص ۳۲۰).

۳. ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی (م: ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ق) از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی دان، حکیم، فیلسوف و شاعر می باشد. او استاد شیخ مرتضی انصاری بود و از پدر خود و سید بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء روایت می کرده است. (ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۶۰-۱۶۲)

پول هایش خرج شده و چقدر مانده است. در همین حال متوجه می شود که شخصی از طبقه بالای کشتی او را می پاید. چند لحظه بعد همان شخص از بالای کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همین پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همین این زائر بیت الله الحرام را به آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقاً مشخصات همین او را می دهد و می خواهد از این طریق پول هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الان است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسم. این بود که گفت: یا امیر مؤمنان، این پول های من نزد شما امانت باشد، و پول ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید. او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند. اما مجازات او هیچ فایده ای به حال این زائر بی نوا نداشت؛ زیرا پول هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیر مؤمنان (ع) رفت و عرض کرد: یا امیر مؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم. من همین خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می خواهم. شب حضرت علی (ع) را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را برایش نقل کرد. میرزای قمی نیز همان همین را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول ها دست نخورده است.

میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است. انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری

است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد .
میرزای قمی که به این مقام رسیده بود ، چنین نبود که اصلاً سخن نگوید . بلکه
میرزا درس می‌گفته ، بحث می‌کرده ، و ریگ هم در دهانش نبوده است . ریگ
دهان ، عقل انسان است .

در روایت آمده است که انسان باید « هَشَّ » و « بَشَّ » یعنی دارای چهره‌گشاده باشد .
لازم نیست همیشه ساکت باشد ، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد .
البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی ،
منافع اُخروی نیز در بردارد . برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط
یافت . کسب روزی به اندازه‌ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل
است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست ، بلکه طلب آخرت
است . شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد : من دنیا را دوست دارم . حضرت فرمودند :
امور دنیوی و پول را برای چه می‌خواهی و آن را دوست داری ؟ گفت : یابن رسول الله ،
می‌خواهم با پول صله رحم کنم ، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم . حضرت
فرمودند : این پول در آوردن کسب دنیا نیست ، بلکه کسب آخرت است .^(۱)

کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد . تزکیه نفس
واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست . البته ، به موعظه باید
به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می‌دانیم مقدمه واجب ، واجب است .

ذکر و انواع آن

و اکثروا من التهليل و التقديس و التسبيح و الثناء على الله و التضرع
إليه و الرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر قدره و لا يبلغ كنهه
أحد فاشغلوا ألسنتكم بذلك^(۱)؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستايند
و تسبیحش گویند و ستایشش کنید و به درگاهش زاری کنید و از آن
خیر و خوبی که در نزد اوست و قدرش کس نداند و دست کسی به
حقیقتش نرسد فراوان بخواهید .

« اکثروا » یعنی زیاد بگویند . اکثار و زیاد انجام دادن کار یک امر مشکک
است و نسبت به افراد و مواقع فرق می کند . تهلیل و تقدیس و تسبیح ، یعنی بر زبان
ذکر خدا را جاری کردن .

بر زبان آوردن اسماء حُسنای الهی ، مدح خداوند است . هزار اسم از این اسما در دعای
جوشن کبیر آمده است . معروف است که می گویند ، خداوند متعال هزار و یک اسم دارد
که هزارتای آن در دعای جوشن کبیر آمده و یک اسم دیگر ، که همان اسم اعظم باشد از
غالب مردم مخفی است . اما چنین حصری صحیح به نظر نمی رسد . چرا که در دعاهاى
دیگر ، غیر از دعای جوشن کبیر اسم های دیگری از اسماء حسنای الهی آمده است ، که در
دعای جوشن کبیر نیست .

۱. متن نامه.

معنای دقیق و معادل فارسی «تضرع»^(۱) خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته‌اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است. تضرع، یعنی خواستن بامسکنت و با احساس احتیاج. گاهی اوقات انسان خواسته‌ای دارد که چندان برایش ضروری و سرنوشت‌ساز نیست مثلاً می‌خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می‌رود، اگر هم نشد نمی‌رود و این نرفتن خیلی برایش اهمیت ندارد. در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگناست و خواسته مهمی دارد که اگر برآورده نشود، بیچاره می‌شود در این وضعیت، اگر علی‌رغم تلاش و تکاپو نتیجه نگیرد دست بردار نیست و دوباره دست به کار می‌شود و تلاش و پافشاری می‌کند تا به خواسته‌اش برسد. به چنین حالتی تضرع می‌گویند. امام صادق (ع) از شیعیان می‌خواهد به درگاه الهی تضرع نمایند. «والرغبة فیما عنده من الخیر» و مؤمنان باید به خیرهایی که در نزد کریم بی‌همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذي لا يقدر قدره و لا يبلغ كنهه أحد». کسی نمی‌تواند به عمق و کُنه خیرهایی که نزد خدای متعال وجود دارد پی ببرد؛ چرا که این دیگر از امور دنیایی نیست که ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی‌دانند کُنه و عمق خیرهایی که نزد خداوند وجود دارد چقدر است.

مرحوم سید عبدالله شبّر^(۲) در کتاب مصابیح الأثر فی حل مشکلات الأخبار، آورده است که از یکی از معصومین (ع) پرسیدند: حد و حدود خیری که نزد خداست چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدى نمی‌داند.

ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حکومتی بود که هیچ چیز از سیطره قدرتش خارج نبود. هیچ کس قبل و بعد از او به چنین حکومتی نرسیده و نخواهد رسید. سلیمان بر بشر، پرندگان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حکومت می‌کرد، و چنین حکومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ کس نخواهد رسید؛ چرا که او از خدای متعال چنین

۱. تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و گُرنش نیز آمده است.

۲. سید عبدالله شبّر فرزند محمد رضا (م: ۱۲۴۲ ق) از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود.

خواست : « رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي ^(۱) »؛ پروردگارا مرا ببخشا و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد ». از دایره ملک و پادشاهی سلیمان ، فقط سرزمین سباً خارج بود که آن هم جزوش شد . روزی سلیمان از جایی عبور می کرد . با خود گفت : خداوند لطف بزرگی در حق من کرده که حکومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است . ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند که می گفت : ثواب یک « سبحان الله » گفتن از تمام این حکومت تو بیشتر است .

از این جا معلوم می شود که در آخرت چه حسرتی گریبانگیر انسان هایی می شود که اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده اند ؛ چه رسد به این که خدای نا کرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد . امام صادق علیه السلام می فرماید : زبان خود را به تسبیح مشغول کنید ، هم چنین در روایت آمده است : « إِذَا قَالَ الْعَبْدُ سُبْحَانَ اللَّهِ سَبَّحَ مَعَهُ مَادُونَ الْعَرْشِ ^(۲) » ؛ وقتی بنده ای تسبیح می گوید مَادُونَ عرش همه با او تسبیح می گویند » .

تسبیح موجودات

لباسی که بر تن انسان هاست ، قلمی که بر روی کاغذ می لغزد ، سنگ ، کوه ، چشمه ، دریا ، مار ، ماهی ، مرغ ، خروس ، همه و همه تسبیح گوی پروردگار بی همتايند . خدای متعال می فرماید : « يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ^(۳) » ؛ آنچه در زمین و آسمان هاست خدا را تسبیح می گویند » .

برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتبط با این مضمون را تأویل کرده و گفته اند این تسبیح ، تسبیح تکوینی است . چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است . البته ، به طور کلی نفی نمی کنیم ، اما اینجا ، مسئله کاملاً روشن است و نیازی به تأویل نیست . مراد از این آیه ، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی جان تسبیح حضرت حق را

۱. ص ، آیه ۳۵ .

۲. بحار الأنوار ، ج ۹۰ ، ص ۱۶۶ .

۳. جمعه ، آیه ۱ .

می‌گویند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^(۱)؛ و هیچ چیز نیست، مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید. «شیء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می‌شود. هر چند در حاشیه ملا عبدالله آمده است که «امر» عام‌تر از شیء است، اما ظاهراً شیء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «إِنْ» نافیه که در این آیه همراه شیء آمده است، شاید این آیه از آن عام‌هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «مَا مِنْ عَمَلٍ إِلَّا وَقَدْ خُصَّ»^(۲) نباشد. بعضی از عام‌ها هستند که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳)؛ خدا بر هر کاری تواناست» در آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است. حتی شیطان هم تسبیح خدا می‌گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که بسیاری از بندگان هستند که مولایشان را می‌شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما در عین حال از فرمانش سرپیچی می‌کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می‌گویند، «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ»، اما انسان‌ها تسبیح آنان را نمی‌فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لَا تَفْقَهُونَ» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی‌کنید. این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می‌گویند: «سبحان الله»، اما انسان‌ها تسبیح گفتن آنها را در نمی‌یابند.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^(۴)؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک پاک ارجمند فرزانه است، تسبیح می‌گویند».

از امام صادق (ع) پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب»^(۵)؛ بیشتر از ذرات خاک. تعداد دانه‌های یک مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک‌های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این

۱. اسراء، آیه ۴۴.

۲. هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می‌شود، هر قانون کلی استثنائاتی دارد.

۳. بقره، آیه ۱۰۶.

۴. جمعه، آیه ۱.

۵. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰.

ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می‌گویند. انسان‌ها نیز باید تسبیح بگویند. در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوند، در بعضی جاها می‌کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن^(۱). فقها گفته‌اند: مکروه است انسان قرآن را با خود به دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ‌گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه پدرم را می‌دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود؛ یعنی همیشه «لا اله الا الله» می‌گفت. در وقت ادای جمله «لا اله الا الله» لب‌ها روی هم نمی‌آید. «لا اله الا الله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می‌چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می‌شود. حال کسی که می‌خواهد به نعمت‌های بهشت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه السلام خشک شود چه اشکالی دارد.

آنچه در زیر عرش الهی است تسبیح می‌گویند، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خدا می‌داند و اگر کسی صد سال هم تحقیق کند نمی‌تواند دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است. انسان به راستی موجودی ضعیف و کوچک است و با این‌که بزرگ‌ترین و بالاترین مخلوق خداست و خداوند دربارهٔ خلقت او فرموده است: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^(۲)؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است، اما در عین حال نسبت به دستگاه الهی بسیار کوچک است.

آثار ذکر

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیاست. انسان‌ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیامت باشند، به این درک می‌رسند که نعمت‌های این دنیا دائم و ماندنی نیست و این دنیا امتحانی بیش نیست. در قرآن آمده

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

است: «يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ»^(۱)؛ آن روز [مردم] پراکنده می‌شوند «روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می‌افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست.

جمله «لااله الا الله» به طرق و اشکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است. خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجأ و پناهگاه، و اساس تمام علت‌هاست. اما انسان‌ها از این معنا غفلت می‌کنند. مرحوم شیخ عبدالزهراکعبی شبی در مورد کلمه لااله الا الله سخن می‌گفت. می‌فرمود: «آدم با زبان می‌گوید لااله الا الله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می‌رود مگر خدا. آدم مقروض وقتی می‌خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می‌خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می‌گویند: آیا در خانه خدا هم رفتی یا نه، می‌گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟ از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست‌کم شخص را سزاوار عتاب می‌سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی‌گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی‌آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می‌شود من در دل تو جایی ندارم، و الا یادت نمی‌رفت.

حتی آنهایی که دائم‌الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می‌گوید، اما دل جای دیگری سیر می‌کند، و از صد ذکر که می‌گوید، نود و نه تائی آن با دلی مشغول گفته می‌شود.

نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی (ع) متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهارم در حرم نشسته بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر (ع) حاجتی خواست، فوراً حاجتش برآورده شد. آن عالم ناراحت شد، اما گله نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب^(۲) دید. حضرت از او پرسیدند: چه

۱. روم، آیه ۱۴.

۲. خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست

می‌خواهی؟ گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می‌آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

حضور قلب

باید با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم‌السلام درخواست کرد. در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می‌کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی‌گردد. یکی از علما می‌گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می‌کنم! چنین شخصی نماز می‌خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می‌گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد. شیطان حربه‌های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می‌برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می‌خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حيله‌های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می‌شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته‌ام این کتاب را بنویسد! گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه توست. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به در برم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سواد است و اگر در مورد شیطان و بدی‌های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می‌تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین‌ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی‌شود من و شما هم کتاب ننویسیم، تا نکند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم. مرحوم صاحب عروة الوثقی^(۱) فرموده‌اند: شیطان عده‌ای را از این راه بی‌دین و از فضایل دور می‌سازد و عده

است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. (شیرازی)

۱. سید محمد کاظم یزدی.

دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند. یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می خواندیم، مجرد بود و حجره نشینی می کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی روید؟ گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده‌ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود. شیطان عده‌ای را وادار می کند که کتاب ننویسند و فعالیت‌های مفید دیگر انجام ندهند، با این بهانه که نکند تیششان خراب باشد.

ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکرِ مقام انسان را بالا می برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

فوائد ذکر

جمیل بن دراج^(۱) در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده‌ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه‌های مجللی از خشت‌های طلا و نقره‌اند. گاهی کار می کنند و گاهی دست‌نگه می دارند. از آنها پرسیدم: چرا دست از کار می کشید؟ گفتند: منتظر مصالح می مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می سازید چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله والله اکبر». و این خانه‌ها برای کسانی ساخته می شود که این ذکرها را می گویند. وقتی مصالح نمی رسد، ما دست‌نگه می داریم و منتظر می مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد. حضرت امام صادق علیه السلام به شیعیان امر می کند که در ذکر گفتن اکتفا نکنند و بسیار ذکر بگویند.

۱. ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهراً یکی از اصول اربعه است. وی در عهد امام رضا علیه السلام وفات یافت (ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۱۶).

حکایت

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته‌اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می‌شود! و ... سبحان الله یعنی این که خدا منزّه است از این نسبت‌های ناشایست که بدو می‌بندند. نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: اسئلونی عن الله ما خلا الذکر واللحیة، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می‌خواهید از من بپرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و ... فقط این دو را بلد نیستم. واقعاً این یاوه‌گویی‌ها و ادعاها، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی‌عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت‌ها منزّه است. قدوس، یعنی خدا از همه پلیدی‌ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان‌ها می‌افزاید.

ذکر خدا و اکثار نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می‌کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی انسان به عنوان یک کار مستحبی می‌خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است.

ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم‌تری تداخل و تزامم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند. اباصلت از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلماً طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد. در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی کجاست؟ گفتند: وضع کاسبی‌اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند. امام صادق علیه السلام فرمودند: به او بگو بید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله رحم کند و به فقیران کمک کند که این کار بهتر است. این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت‌ترین مکان‌ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم‌تر را از دست بدهد.

دوری کردن از حرص

وإياكم أن تشتره أنفسكم إلى شيء مما حرّم الله عليكم فإنه من إنتهك ما حرّم الله عليه هاهنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة ونعيمها ولذتها وكرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبداً الآبدین^(۱)؛ مبادا شیفته چیزی شوید که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت‌ها و خوشی و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که برای اهلش مقرر شده برای همیشه جدایی می‌افکند.

«ایاکم» یعنی بپرهیزید، حذر کنید، دوری کنید. «شَرَه» به معنای حرص و مرتبه‌ای بالاتر از آن است. علامه مجلسی در تفسیر شَرَه عبارت‌های مختلفی همچون «شدة الحرص» و «اسوء الحرص» بیان کرده‌اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه می‌کند و در درون انسان رغبتی نسبت به آن چیز پیدا می‌شود، به دنبال به دست آوردن آن می‌رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطیع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شدیدتر شده، تبدیل به شره می‌شود. البته، این تفاسیر و تعبیر گاهی سبب، مسبب، لازم و یا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص یعنی این که انسان نعمت‌های الهی را بیشتر از حد نیاز برای خویشتن بخواهد.

۱. متن نامه.

ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه‌ای از شهوات و روحانیات درآمیخته است. به علت وجود شهوت در درون انسان، طبیعتاً خواسته‌هایی فرا روی او قرار می‌گیرد. این خواسته‌ها اگر در حد معمول و منطقی باشند و قوام زندگی به آنها بستگی داشته باشد، حرص نیست. چرا که شهوت خوراک، شهوت آسایش، شهوت جنسی و شهوت‌هایی از این قبیل از لوازم ادامه حیاتند و بقای نسل بشر به اینها بستگی دارد و کسی که غذا نخورد و آب نیشامد، سرانجامی جز مرگ در انتظارش نخواهد بود. کسی که غریزه جنسی‌اش را ارضا نکند و شهوت خود را در این زمینه اشباع نکند دچار بیماری می‌گردد. خواسته‌های نفس در این حد و اندازه حرص نیست، بلکه از ضروریات قانون زندگی است. شارع مقدس نیز ارضای این نیازها را در حد معقول تایید کرده است.

نعمت‌های خداوند

گاهی در روایات به مطالبی درباره چگونگی استفاده از نعمت‌های خدای بزرگ برمی‌خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمده است: «من أكل التمر على شهوة رسول الله إياه لم يضّرهُ»^(۱)؛ هر کس چون پیامبر خرما دوست داشت خرما بخورد، ضرر خرما گریبانگیر او نخواهد شد.

آری، در روایات آمده است که رسول گرامی اسلام خرما را دوست می‌داشتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی یک بار هم شکم خود را از غذا سیر نکردند، خرما را دوست داشتند. درباره حضرت امیر (ع) نیز آمده است که خرما را دوست داشتند و از آن میل می‌فرمودند تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید. به هر حال برآوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است.

یکی از علمای اخلاق می‌گوید: «هر چیزی که به دست انسان می‌رسد معنایش این نیست که مال خود اوست و حتماً باید آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و

غذا و دیگر نعمت‌هایی که به دست او می‌رسد همه و همه را به تنهایی مصرف کند. اگر کسی بخواهد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می‌شود و می‌میرد. نباید فکر کند هر چه پول در اختیار دارد مال اوست.

پول و خوراک و نعمت‌های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می‌کند و آیا همه را برای خود می‌خواهد یا به فکر هموعان نیز هست. نعمت‌ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم‌کم به «شَرَه» تبدیل می‌شود. حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شَرَه باز داشته و فرموده‌اند: «إياكم أن تشره أنفسكم إلى شيء». فعل تشره، در این جا با «إلى» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علی»، و در بیشتر جاها با «الی» متعدی شده است. در کلام بلیغ «الی» بر انتهای غایت دلالت می‌کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرت من الكوفة إلى البصرة». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده‌طلبی شره است. اما اگر با علی متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه‌طلبی و چیرگی خواهی است.

در جایی که به «إلى» اختصاص دارد، استفاده از «علی» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرت من الكوفة إلى البصرة» نمی‌توان به جای «إلى»، «علی» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می‌رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می‌رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علی» بلامانع است و «سرت» با «علی» متعدی می‌شود.

در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسكم» و فعل «شَرَه» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می‌اندازد. نوع انسان‌ها معمولاً

از شره در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن‌که دارای درجات بالای علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید. شره در انسان‌ها به گونه‌های متفاوت نمود می‌یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است.

در کتاب‌های روایی و اخلاقی همچون حلیۃ المتقین و بحارالانوار، حد و مرز هریک از این غرایز به تفصیل بیان شده است. به طور کلی می‌توان گفت در هر غریزه اگر پا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می‌گردد و اگر این حرص مهار نشود و شدت یابد به شره منتهی می‌شود. شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می‌کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می‌انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمۃ ما خلا الحمی»^(۱)؛ همه بیماری‌ها به جز تب از پر خوری و سوءهاضمه است.

کسانی که پر خوری می‌کنند و هنوز غذای قبلی هضم نشده، غذای دیگری را به معده خود تحمیل می‌کنند، در نتیجه سوءهاضمه و مرض‌های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می‌گردند. همچنین افراط در غریزه جنسی منتهی به جنون می‌گردد. جوانی در همسایگی ما زندگی می‌کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسفانه بر اثر این کار، کم‌کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشید. از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خدا جوانشان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحات گوناگونی می‌بردند. اما طاقت نیاورد و مُرد. همان‌گونه که گفته شد حد و مرز تمام غریزه‌ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شهوات گوناگون زیاده روی کرد.

«إياکم أن تشره أنفسکم إلى شیء مما حرم الله علیکم».

کلمه «شیء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند، هر چند اادات صریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنای جمله، معنای منفی است. «ایاکم» یعنی «احذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداوند حرام کرده دوری نمایید. مبدا حرص و

طمع و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند.

« فَإِنَّهُ مِنْ إِنْتِهَکِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ هَاهُنَا فِي الدُّنْيَا حَالُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَنَعْمِیْهَا وَلَذَّتْهَا وَكَرَامَتُهَا الْقَائِمَةُ الدَّائِمَةُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَبَدَ الْآبَدِینَ » .

« انتهاک »، یعنی پاره کردن پرده . خداوند پیرامون انسان‌ها حدود و پرده‌هایی قرار داده است . این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هستند در این بخش امام علیه السلام می‌فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه حرام، گوش دادن به حرام، لمس حرام، فکر حرام، همه و همه حریم‌هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این‌ها نزدیک شود .

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده‌اند . در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده‌اند که مؤمن نباید این پرده‌ها را بدرد و مرتکب حرام گردد . استفاده از کلمه انتهاک در این روایت، نوعی استخدام است، و استخدام از اقسام مجاز به شمار می‌رود . آن‌که مرتکب محرمات می‌شود و پرده‌ری می‌کند خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری قرار خواهد داد .

کسی که با استفاده از قدرت و اختیار خدادادی حدود الهی را بشکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می‌کند: « فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ ^(۱) »؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می‌شود .

انسان می‌تواند خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیاندازد و برای این کار قدرت تکوینی دارد، اما شرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود . این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده‌ای قرار داده است .

در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شده است که شره باعث از دست دادن آنها می‌شود: نعیم، لذت، کرامت . نعمت‌های بهشتی لذت می‌آورد و لذت همراه و مصحوب کرامت است . ولی دنیا چنین نیست و هیچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشته است . حتی حضرت سلیمان علیه السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او

قرار نداده است، قدرت و نعمت‌هایی که در اختیار او بود، این اوصاف را نداشت؛ چرا که نعمت‌های این جهان با نعم جاودان آن جهان قابل مقایسه نیست. نعمت‌های این دنیا مانند صحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیستند؛ به عنوان مثال شخصی را تصور کنید که در حال میل کردن بهترین و خوشمزه‌ترین غذاهاست، اما فکرش مشغول دادگاهی است که پیش رو دارد. چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت‌های دنیایی است، اما از این نعمت‌ها کم‌ترین لذتی نمی‌برد.

یکی از تجار بزرگ می‌گفت اهل علم از دنیایشان لذت بیشتری نسبت به ما می‌برند، چون صبح نان و پنیر و چای شیرین ساده‌ای می‌خورند و لذت هم می‌برند، اما میز صبحانه ما آن قدر شلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی‌دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم. اگر بخواهیم سر همان میز شش کیلو غذا در معده جا بدهیم می‌توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صبحانه لذت نمی‌بریم؛ چرا که اول صبح دل مشغولی‌های ما نیز شروع می‌شود. چون رادیو همزمان با وقت صبحانه قیمت اجناس را اعلام می‌کند و ما هم در حال خوردن صبحانه گوش می‌دهیم. تا می‌گوید قیمت فلان چیز سقوط کرد ما با خود می‌گوییم ای وای! چقدر ضرر کردیم. ای کاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم! و مرتب در حال فکر و خیال هستیم. آری، نعمت‌های دنیا این چنین است و گاهی انسان از داشتن آنها لذتی نمی‌برد، اما نعمت‌های بهشت چنین نیست و با کامل‌ترین لذت‌ها همراه است. آیا حیف نیست آن نعمت‌های ابدی را با لذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟ چهار روز دنیا در مقابل میلیادها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت‌ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی‌ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد.

کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی‌کند. از این گذشته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می‌شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت‌هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست.

حضرت می فرمایند شره پیدانکنید تا از این نعمت های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می کرد که روزی سر سفره فلان شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلی که از منبری های معروف بود، مهمان بودند. روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک. آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم. دنیا همین است گاهی نعمت هایش لذتی در بر ندارند. شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و خمیر می خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی توانم بخورم.

آن که پارا از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق علیه السلام خدای متعال بین او و نعمت ها و لذت ها و کرامت بهشت که دائم و مهیاست حایل ایجاد می کند. «الدائمة» یعنی مستمر. «القائمة»، یعنی آماده و حاضر. یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسند و پشت سر هم ادامه دارند. در دنیا اگر کسی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواند آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیاست. لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت های آن را بخوانند، تا شوق بهشت به عنوان یک جزء سبب، مانع از دست و پا زدن آنها در باتلاق و زباله دان دنیا شود. نعمت های بهشت جاوید و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابد در جهنم ماندگارند. در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می کنند و به آنها می گویند این مرگ است. این حیوان را به جایی می برند که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببینند و آنگاه بین بهشت و جهنم آن را سر می برند. و به

بهشتیان و دوزخیان اعلام می شود، دیگر مرگ نیست^(۱).
طبق مضمون روایتی: اگر مرگ وجود داشت اهل بهشت از شدت اندوه و اهل جهنم از شادمانی می مردند^(۲). چرا که نعمتهای بهشت برای بهشتیان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناک خلاصی ندارند. کلید این خوشبختی و بدبختی در حال حاضر دردست ماست. این کلید از دست مردگان گرفته شده و پرونده هایشان بسته شده است، اما آنها که در قید حیاتند پرونده هایشان هنوز باز است.

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. همان.

مسلمانان و اخلاق پیامبر ﷺ

فاتقوا الله ايُّها العصابة الناجية إن أتمَّ الله لكم ما أعطاكم به، فإنه لا يتمُّ الأمر حتَّى يدخل عليكم مثل الذي دخل على الصالحين قبلكم، و حتَّى تبطلوا في أنفسكم و أموالكم^(۱)؛ پس از خدا بترسید ای گروه نجات یافته اگر خدا نعمتی را که به شما داده است کامل کند؛ چرا که این کار کامل نگردد مگر این که آنچه به صالحان پیشین رسید به شما نیز برسد و با جان و مالتان آزموده شوید.

در زبان عربی به دستمالی که به پیشانی می‌بندند عصابه می‌گویند. امروز نیز این کار در بین بعضی از عرب‌های بادیه مرسوم است. عصابه در اصطلاح به گروهی می‌گویند که روش و تفکر ویژه‌ای داشته باشند، مثل احزاب و امثال آن، اما مراد از عصابه در این عبارت شریف شیعیانند که آن روز شمارشان فراوان نبوده است.

در این جا امام صادق (ع) ابتدا از شیعیان می‌خواهند تقوا داشته باشند. نشانه تقوا داشتن این است که مؤمنان خدای متعال را در کارهایشان حاضر و ناظر بدانند.

حضرت، شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) را عصابه ناجیه یا گروه اهل نجات خطاب می‌کند. در این جا به مباحث فراوانی که دربارهٔ فرقه ناجیه مطرح است کاری نداریم، فقط اشاره می‌کنیم که از اطلاق عبارت در این جا مطالب بسیاری استفاده می‌شود؛ از

۱. متن نامه.

جمله این که کلام حضرت خطاب به تمام شیعیان در تمام ادوار و مراتب است .
در مورد « به » در عبارت « ما اعطاکم به » در منابع گوناگون احتمالات مختلفی آمده
است ، اما مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول این کلمه را تفسیر نکرده اند . به هر حال
« به » در این جا دو حالت ممکن است داشته باشد : اول ، این که ضمیر در « به » به عصابه
ناجیه برگردد که در این صورت استخدام لفظی صورت گرفته و از نکات بلاغی است .
احتمال دوم آن است که مرجع ضمیر در « به » تقوا باشد . احتمال اول از دو جهت بهتر به
نظر می رسد : نخست اینکه عصابه به ضمیر نزدیک تر است و اصل آن است که مرجع با
ضمیر فاصله زیادی نداشته باشد . البته ، این قاعده در صورتی است که در کلام قرینه ای
قوی تر از اقربیت نباشد .

جهت دوم ، آن است که اگر به تقوا برگردد در این صورت باید تقوا مفروض التحقق
محسوب شده باشد و حال آن که حضرت در کلام خویش نجات را مفروض التحقق به
حساب آورده اند ، نه تقوا را .

حضرت می فرمایند : شیعیان اهل نجاتند ، به شرط آن که خدای متعال آنچه به آنها
داده (نجات) کامل نماید .

حال باید دید به چه چیز نجات شیعیان کامل می گردد . « فانه لا یتیم الأمر حتّی یدخل
علیکم مثل الذی دخل علی الصّالحین قبلکم و حتّی تبتلوا فی أنفسکم و أموالکم ؛ نعمت نجات
برای شیعیان کامل نمی گردد مگر آن که آنان نیز همانند صالحان قبل از خود در اموال و
انفس مورد امتحان قرار گیرند » ، بی شک صالحان پیشین کسانی جز ائمه اطهار (ع) و
اصحاب آن بزرگواران نیستند .

حضرت رسول ﷺ ، امامان معصوم (ع) و اصحاب این بزرگواران چگونه و با
چه وسیله ای امتحان می شدند ؟ شیعیان و پیروان آنان نیز تا این امتحانات را پس
ندهند نجاتشان کامل نمی شود .

نمونه‌ای از ابتلائات گذشتگان

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه‌ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند به او امان و پناه می‌دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می‌کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می‌برد به او پناه می‌دادند و چه بسا او را احترام می‌کردند. این مسئله در سابق بیشتر رعایت می‌شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده‌ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده‌ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می‌شود.

در بحارالانوار آمده است که «ان رسول الله ﷺ خرج في الموسم يعرض نفسه على القبائل»^(۱). رسول خدا ﷺ در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می‌کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره‌ای که بدانجا می‌آمد، پیامبر نزد آنها می‌رفت و می‌فرمود: آیا اجازه می‌دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم يقبله أحد منهم»^(۲). کلمه احد، نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند. یعنی احدی به پیامبر ﷺ اجازه چنین کاری را نمی‌داد؛ زیرا مشرکان مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودند که با پیامبر گفت‌وگو نکنند. در تمام تاریخ جزیره العرب فقط یک نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم ﷺ مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی‌شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سید صالحان، پیامبر اسلام، با آن سیمای جذاب و نورانی و ملاحیت و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می‌کردند که به سخنان آن حضرت گوش دهند، دست رد بر سینه‌اش می‌زدند. در بحار

۱. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۳، باب ۵ (باب دخوله الشعب و ما جرى بعده الى الهجرة و عرض نفسه على القبائل و...).

۲. همان، ص ۶.

آمده که « فجعل يعرض نفسه على قبائل العرب فاذا أتاهم قالوا كذاب امض عنا »^(۱). نعوذ بالله، به پیامبر می‌گفتند: « دروغ‌گویی از کنار ما رد شو ». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می‌شد و عرب‌ها حتی با یک قاتل چنین رفتاری نمی‌کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی‌حرمتی و اهانت ابا نکردند.

رسول خدا ﷺ با آن‌که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت‌ها دست از تبلیغ برنداشتند. از میان این همه قبایل و با این همه خون دل خوردن فقط عده‌ای انگشت شمار ایمان آوردند. اما چنین کسانی بسیار نادر بودند و « النادر كالمعدوم؛ چیزی که کمیاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است ». اما از آن‌جا که این کار از طرف خدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می‌کردند. هر سال فقط افراد نادری به اسلام می‌گرویدند و بعضی از سال‌ها هیچ کس اسلام نمی‌آورد. در یکی از این سال‌ها عده‌ای از مشرکان قبیله خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت^(۲) خانه خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا ﷺ نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می‌دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن. پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

اسلام آوردن عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون^(۳) یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در

۱. همان، ص ۱۸.

۲. مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم (ع) در میان عرب‌ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به جا می‌آوردند و خانه خدا را طواف می‌کردند، اما در حین طواف مرتکب اعمال زشتی می‌شدند. (شیرازی)

۳. عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهب الجمحي، صحابی رسول خدا ﷺ، قبل از اسلام از حکمای عرب بود. وی سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دوبار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می‌دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می‌بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه

قبرستان بقیع زیارتگاه است .

عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می‌کند : « در مکه بودم . روزی رسول خدا ﷺ مرا دیدند و به من فرمودند : عثمان نمی‌خواهی ایمان بیاوری ؟ گفتم : نه . روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم‌چنان جواب منفی دادم . چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد ، تا این‌که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم : این برادر زاده‌ات دست بردار نیست . آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می‌کشم . ابوطالب به من گفت : عثمان ، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است . ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود ، اما کم‌کم ایمان در او مستقر شد و از جمله اصحاب رسول خدا ﷺ گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد^(۱) و این خود نشانه بزرگواری عثمان است .

پیامبر خدا ﷺ بنابر وظیفه‌ای که داشتند ، در راه تبلیغ دین اسلام انواع ابتلائات را تحمل می‌کردند و این نمازی که مسلمانان امروزه می‌خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است . خدای متعال می‌فرماید : « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ ^(۲) ؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست » . مؤمنان باید اخلاق رسول الله ﷺ را سرمشق قرار دهند . باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند ، و لو این‌که

۱. او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد . ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست . عثمان نیز با صدای بلند گفت ، تصدیق می‌کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب « لبید » بر آن جمع وارد شد و شروع به خواندن قصیده معروف خود نمود : « أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَّاهُ اللَّهُ بَاطِلٌ ؛ هر موجودی جز خدا پوچ و بی‌اساس است » . عثمان با صدای بلند گفت : « راست گفتم » . لبید مصراع دوم را خواند « وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ ؛ تمام نعمت‌های الهی ناپایدار است » . عثمان برآشفته و گفت اشتباه می‌کنی ، نعمت‌های سرای دیگر ناپایدار نیست . اعتراض عثمان ، بر لبید گران آمد و گفت ای قریش ، وضع شما عوض شده است . این فرد کیست ؟ یک نفر از حضار گفت : این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصی مثل خودش پیروی می‌کند . گوش به سخن او نده . سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت . و چهره او را سیاه کرد . ولید بن مغیره گفت : اگر در پناه من باقی می‌ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی‌رسید . عثمان گفت : در پناه خدای بزرگ هستم ، ولید گفت ، حاضرم بار دیگر به تو پناه دهم . گفت : هرگز نخواهم پذیرفت . (لغت نامه دهخدا ؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ، ص ۱۳۵ و ۱۳۶)

۱. مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۳۳۷ .

۲. احزاب ، آیه ۲۱ .

سال‌ها طول بکشد تا سخنانشان تأثیر لازم را بگذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خدا ﷺ آفریده شده است. خدای متعال چون می‌خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بپوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام ابنای بشر به طفیل وجود مقدس رسول اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین نزد خداوند متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می‌گیرد. چرا؟ این آیه شریفه جواب را می‌دهد: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»^(۱)؛ تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند. «مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کنند و در مراحل بعدی همسایه، هم‌شاگردی، دوست و آشنا را تا جایی که می‌توانند و صدایشان می‌رسد، به تقوا و راستی فراخوانند و لو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت. این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت‌ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی‌خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی‌کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می‌گوید نمی‌خواهم بشنوم، در محضر خدا دلیل می‌آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم. آیا پیامبر اکرم ﷺ نمی‌دانستند این مشرکان علی رغم کوشش‌های ایشان ایمان نمی‌آورند؟ می‌دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده‌ای می‌گویند: وظیفه نبوت پیامبر چنین اقتضا می‌کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبى در کتاب‌های مختلف آمده است: صاحب شرایع^(۲) آنها را تا پانزده

۱. انفال، آیه ۴۲.

۲. نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن هذلی حلّی، معروف به محقق حلّی (۶۰۲-۶۷۶ق) از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می‌توان استعجاب التیاسر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد (ریحانة الادب ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا).

خصلت^(۱) ذکر کرده، و صاحب جواهر^(۲) نیز، این خصایص را در جواهر الکلام^(۳) آورده است. همچنین علمای دیگری در کتاب‌های خود به این خصایص اشاره کرده‌اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده‌اند. اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می‌شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۴) یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم ﷺ انجام می‌دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی‌های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان خصایص النبی از آنها یاد شده است. اما غیر از این موارد، قول و فعل پیامبر اکرم لازم الاتباع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت است که باید سرمشق پیروان آن حضرت قرار گیرد.

ایشان دوبار با قبیله‌های عرب گفت‌وگو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می‌کردند، و بار دوم هنگامی بود که مشرکان در کمین آن حضرت نشسته بودند و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودند. این گفت‌وگوی دوم، هم در مکه و هم در مدینه اتفاق افتاد. پیامبر نیز به دنبال این تصمیم مشرکان، از قبیله‌های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند.

مسئله شرعی

بنابر فتوای اکثر قریب به اتفاق فقها، یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از

۱. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۲. محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی (م: ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ ق) از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامه، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می‌باشد نسبت کتاب معروف وی (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام) به فقه جعفری، مانند نسبت بحار الانوار مجلسی است به اخبار اهل بیت علیهم السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است (ریحانه الادب ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

۳. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۱.

۴. احزاب، آیه ۲۱.

منکر، تجویز التأثير است؛ یعنی آمر به معروف و ناهی از منکر باید احتمال بدهد که مخاطب به گفته او عمل می‌کند و گرنه اگر چنین احتمالی منتفی باشد نهی از منکر لازم نیست. این فتوا از مقنعه شیخ مفید^(۱) گرفته تا کتاب‌های فقهی امروز در باب امر به معروف و نهی از منکر، آمده است، درباره این قید دو مطلب گفتنی است: اول این که در مستند الشیعه نراقی، شرح لمعه، الرضی، این قید ذکر شده اما هیچ‌جا در مقابل اطلاق «لأمرن بالمعروف» قید تأثیر نیامده است. بنابراین احتمال التأثير یا تجویز التأثير دلیل شرعی ندارد و تنهاییک دلیل عقلی دارد که لغوئی باشد؛ بدین معنا که اگر به یک تارک الصلاة بگویند: نماز بخوان تأثیر ندارد و از طرفی دستور شارع حکیم باید بر اسلوب عقلانی حمل گردد. آن‌جا که امر به معروف اثر ندارد، گفتن و امر و نهی از لحاظ عقلی جایز نیست.

مطلب دوم آن که مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی کتابی به نام دوازده یاد رفته دارد که در آن، به شدت وجود دلیل شرعی برای تجویز التأثير در باب امر به معروف و نهی از منکر را رد می‌کنند و می‌فرماید تنها دلیل این قید، دلیل عقلی است.

به هر حال باید به وسیله امر به معروف و نهی از منکر حجت بر همگان تمام شود. «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ^(۲)؛ تا کسی که [باید] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک شود». اتمام حجت خود مطلب مهمی است. اگر ما آن را مهم نمی‌دانیم خداوند چنین خواسته است. امروزه مسئله اساس دین مردم است؛ دینی که ریشه در وجود آنها دارد اما در پی تبلیغات شیطانی شرق و غرب ضعیف شده است. اعتقاد به واجب بودن نماز دارند، اما نماز نمی‌خوانند و اساس ایمان در دل‌های آنها سست شده است. با امر به معروف و نهی از

۱. ابو عبدالله محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (م: ۴۱۳ ق) فقیه، اصولی، محدث، رجالی و متکلم و از شاگردان جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابوغالب رازی، احمد بن محمد بن حسن بن ولید بوده است. سید رضی، سید مرتضی، شیخ ابوالفتح کراچی، شیخ طوسی و سلازین عبد العزیز دیلمی، از شاگردان میرز شیخ بوده‌اند. وی دارای تألیفات بسیار از جمله: احکام أهل الجمل، الاختصاص، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، الاستبصار فی ما جمعه الشافعی من الأخبار، الانتصار، التمهید، کشف الإلتباس، المقنعه می‌باشد. (ریحانة الادب ج ۵، ص ۳۶۱-۳۶۵).

۲. انفال، آیه ۴۲.

منکر دین آنها محکم تر می شود .

امروزه سختی های زمان پیامبر وجود ندارد . دیگر لازم نیست از صد قبیله اجازه سخن گفتن گرفته شود و کار به مراتب آسان تر است . البته ، اگر سختی و اهانتی در این راه دامنگیر مؤمن شود باید رسول خدا را که عالی ترین مصداق صالحان است به یاد آورد که تمام این بلاها بر سرشان می آمد ، ولی هم چنان ادامه می دادند و از ابلاغ پیام خدا باز نمی ایستادند .

جایگاه صبر در اسلام

سمعتم قول الله عز وجل لنبيكم ﷺ (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) ^(۱) ثم قال و (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا) ^(۲) فقد كُذِّبَ نبي الله و الرسل من قبله و أُوذُوا مع التّكذيب بالحق، فإن سرّكم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل من الكفر الذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل و من الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) ^(۳) فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فإنّه من يجهل هذا و أشباهه ممّا افترض الله عليه في كتابه ممّا أمر الله به و نهى عنه، ترك دين الله و ركب معاصيه، فاستوجب سخط الله فأكبّه الله على وجهه في النار ^(۴)؛ این گفته خدای متعال را شنیده‌اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند». بدین ترتیب پیغمبر

۱. احقاف، آیه ۳۵.

۲. صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه ۴ و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه ۳۴ است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد.

۳. قصص، آیه ۴۱.

۴. متن نامه.

خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می‌شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری می‌کنند) - پس در آنچه گفتیم تدبیر و اندیشه کنید و آن را ندانسته نگیرید؛ زیرا هرکس این امر و دیگر چیزهایی را که خدای متعال در کتابش بدان امر و نهی فرموده است نادیده بگیرد، دین خدا را فرو نهاده و از فرمان او سرپیچیده و سزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

این در «ان سر کم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خوشنود می‌کند تدبر و تعقل کنید و سفیه نباشید.

امام (ع) ابتدا داستان صبر پیامبران اولوالعزم^(۱) را با استفاده از آیات قرآنی یادآوری می‌کند و می‌فرماید: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می‌کردند. سپس، به مؤمنان می‌فرماید: اگر صبر این بزرگان، شما را خوشحال می‌کند، تدبر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت ننزید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود.

براساس فرمایش امام باید در داستان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی‌ها را به جان می‌خوردند. باید سرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می‌کردند.

در ادامه، شیعیان را به تدبر، تعقل و دوری از جهل امر می‌کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سَفَه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی‌کند، بلکه این کار فقط از سفیه بر می‌آید.

۱. حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم.

اراده معنای سفه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است. مانند: «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^(۱)؛ به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی». گرچه مخاطب آیه رسول خداست ولی در واقع دیگران مورد نظرند. به قول عربها: «إياك أعني و اسمعي يا جارة»^(۲). جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم‌چنین در آیه دیگر خدای متعال می‌فرماید: «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ»^(۳)؛ مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید». آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است.

حضرت از شیعیان می‌خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تاسی جسته، خود نیز صبر و تحمل پیشه کنند. البته صبری که پیامبران به خرج می‌دادند از ما بر نمی‌آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم.^(۴)

امام می‌فرماید: «مما افترض الله عليه في كتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می‌کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج‌گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می‌شود. بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می‌گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر انسان می‌آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می‌گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است. همان‌طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هر کس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می‌گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاكتبه الله على

۱. هود، آیه ۴۶.

۲. ضرب المثلی عربی است، معادل فارسی آن: «به در می‌گوید تا دیوار بشنود».

۳. حجرات، آیه ۶.

۴. آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت.

روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی و داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا انظر فی وجهک أبداً؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی‌کنم» منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب‌های روایی بررسی کرده‌ام، قضیه همان‌جا خاتمه یافت و پیامبر هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا حکم زدنی همسر را «اضربوهن»^(۱) را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خلق خوش محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان‌ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می‌باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

حکایت

در تفسیرها و کتاب‌های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم (ص) تمام غنائم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند^(۲). در گیرودار تقسیم، یک قطیفه سرخ‌رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان‌ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می‌خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می‌آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دودستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می‌دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعاً اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می‌کرد. من در این جا

۱. نساء، آیه ۳۴.

۲. عادت رسول خدا (ص) چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی‌داشتند.

به خوانندگان توصیه می‌کنم که حتماً این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه^(۱) و در آن دقت کنند.

در میان خصوصیت‌های اخلاقی رسول خدا ﷺ خسته و مأیوس نشدن از کوشش، از دیگر ویژگی‌های ایشان برجسته‌تر بود. یکی از مسلمان‌ها^(۲) می‌گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم.

پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می‌کردند بی‌درنگ اسلام می‌آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می‌کردند. عده‌ای نیز به رغم کوشش‌های پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می‌آوردند. همه افراد مثل هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه‌ها را برای امتحان بشر نهاده است.

باصبر و شکیبایی پیروزی حاصل می‌گردد. تزکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از تزکیه نفس خود مأیوس می‌گردند، یأسشان به سبب خستگی است. آری، درست است که صفات پسندیده بایک بار و دوبار تمرین به دست نمی‌آیند، اما با صد بار و هزار بار، به دست می‌آیند! بر اثر تمرین بسیار سرانجام موفقیت حاصل می‌شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می‌کردند، به سختی مطلبی یاد می‌گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می‌نوشتند، تا به دست من و شما برسد. بنده به دلیل علاقه شخصی از قدیم الایام کمابیش در این موضوع مطالعه داشته‌ام و موارد بسیاری از این زحمات‌ها و مرارات‌ها را که علما متحمل می‌شدند خوانده‌ام. پشتوانه این همه زحمت چه بوده است؟

داستانی در این باره

مرحوم شیخ جواد بلاغی^(۳) از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب‌های نفیس و گران‌قدری، همچون الرحلة المدرسية و الهدی الی

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۲، باب غزوة بدر الکبری.

۲. عثمان بن مظعون.

۳. محمد جواد بلاغی (۱۲۸۳-۱۳۵۲ ق) از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی و استاد آیه الله خویی بود.

دین المصطفی^(۱) را در رد آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر در آورده است. کتاب‌های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب‌هاست. در این کتاب‌ها به تحریف‌های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتاب‌های ایشان فوق‌العاده ارزش دارد. اگر یک صفحه از این کتاب‌ها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن یک شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت.

شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می‌آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مُرد. اما این که چطور این کتاب‌ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیه‌الله میرزا مهدی شیرازی^(۲)]، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب‌ها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب‌ها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه‌های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می‌گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی‌ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی‌ها و بچه‌هایشان در آن به زبان مادری‌شان یعنی عبری گفت‌وگو می‌کردند. ایشان ابتدا می‌خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی‌دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می‌کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می‌شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی‌آمد و همه در سرداب‌ها مشغول استراحت بودند، به محله یهودی‌ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می‌خرید و به بعضی از این بچه یهودی‌ها که از سر کم

۱. ایشان کتاب‌های دیگری نظیر انوار الهدی و نصاب الهدی نیز دارند که با کتاب پیش‌گفته تشابه اسمی دارند.

۲. پدر آیه‌الله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغی.

عقلی بیرون مانده بودند می داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند. در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتی در حرم عسکرین علیه السلام هم کسی پیدا نمی شد و از گرما ضریح داغ می شد تا جایی که نمی شد بر آن بوسه زد. عده ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می گذاشتند و روی عبا را می بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می گرفت و از بچه ها معنای کلمات آن را می پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت. مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبیری که حضرت صادق علیه السلام می فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت. عبری لغتی است که هرچند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر صبر و کوشش خستگی ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیایم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلاً قابل قیاس نیست.

آن بزرگوار با چنین مشقت های طاقت فرسایی کتاب های الهی و الرحله را نوشت. من ده ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده ام، اما واقعا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده اند. این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می گذارند؟! امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم.

حضرت امام صادق علیه السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده اند. ماجرای حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پند است. خدای متعال در چندین جای قرآن به پیامبر می فرماید: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می شدند: «كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا^(۱)؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند». در بعضی از این آیات کلمه

« رسل » با « أل » آمده است که جمع محلاى به الف و لام از جمله صیغه‌های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه‌های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می‌شدند.

البته هم‌چنان که اشاره شد این سفارش‌ها از باب « اياك اعني واسمعي يا جارة »^(۱) است. درست است که مخاطب این آیات، رسول خداست، اما مخاطب اصلی تمامی انسان‌ها می‌باشند. یعنی ای انسان‌ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می‌خواهد. اگر کسی تصمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی‌شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنید دچار عذاب الهی می‌شوید. در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که شما را نمی‌شناسد، و مغزش از اندیشه‌های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئناً بایک بار دعوت کردن مسلمان نمی‌شود و گفته شما را نمی‌پذیرد. پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تذکر داده‌اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه‌ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت که هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست‌کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان‌گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: « وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ »^(۲)؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند». آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه‌ای ندارد، اما تا بخواهد به این جابرسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است.

۱. در بین اعراب ضرب‌المثل است.

۲. نمل، آیه ۱۴.

بسیاری از منبری‌ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می‌کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند. اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟ روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟

شخصی برای بنده نقل می‌کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می‌رفت. تصمیم گرفته بود ده شب در باره فضیلت نماز شب سخنرانی کند. پس از آن ده شب تمامی اهل آن جلسه نماز شب خوان شدند. در مورد نماز شب آیات، روایات و قصه‌های بسیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید.

انسان باید صبر را جزء زندگی خود قرار دهد؛ صبر در مقابل پدر و مادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر. این‌ها همه لازمه زندگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سخره می‌گیرند، گاهی به آنان ناسزا می‌گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ»^(۱)؛ دریغا بر این بندگان! هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می‌کردند.

خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشته باشند که پیامبران را ریشخند کنند، ولی در تشریع از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است.

آثار دعا

أَكثَرُوا مِنْ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ مَنْ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَدْعُوهُ وَ قَدْ
وَعَدَ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِسْتِجَابَةِ وَاللَّهُ مُصِيبٌ دَعَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
لَهُمْ عَمَلًا يَزِيدُهُمْ بِهِ فِي الْجَنَّةِ^(۱)؛ به درگاه خدای متعال فراوان دعا کنید؛
زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها
وعده اجابت داده است. خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت
عملی در می آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می افزاید.

دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و آرزوهاست. هیچ کدام از این دو کار بر
دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می رساند، درست مانند دو
رشته سیم که بایکدیگر لامپ را روشن می کنند. همان خدایی که فرموده است: «وَأَنْ لَّيْسَ
لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^(۲)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و «وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى^(۳)؛
[نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ
رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ^(۴)؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند».
هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که

۱. متن نامه.

۲. نجم، آیه ۳۹.

۳. نجم، آیه ۴۰.

۴. فرقان، آیه ۷۷.

کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده‌ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو بایکدیگر اثر داشته باشند. در سیره معصومین (ع) نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند.

پیامبر اکرم (ص) که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْاَفْلَاقَ»^(۱)؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی‌داشتند و همواره مشغول تبلیغ اسلام و آماده‌سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند.

حضرت امام صادق (ع) در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می‌خواند. انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا نماید و دعا کردنش استمرار داشته باشد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می‌کند. دعا کردن باید به گونه‌ای باشد که انسان خود باور کند که دست‌کم پایین‌ترین درجه دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است. در جمله «اکثروا من ان تدعوا لله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می‌کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده‌ای است.

«فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ...»، مرحوم علامه مجلسی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بندگان مؤمن او انجام می‌دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده‌ای را که دعا می‌کند دوست دارد. ظاهر عبارت نیز نظر ایشان را می‌رساند. البته، این منافات با آن ندارد که خداوند اعمال دیگری را نیز دوست داشته باشد، ولی این یک شاخص است و در همین حد می‌توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد.

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶.

چگونگی استجابت دعا

گاهی اوقات هر قدر دعا کرده ایم، دعایمان مستجاب نشده است. امام صادق علیه السلام در اشاره به این مسئله می فرماید: این دعاها از بین نرفته و باقی می ماند و در روزی که احتیاج شما بیشتر است، مستجاب می شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداوند دعای مستجاب نشده مؤمنان را نگه می دارد و بیشتر از آنچه فکر می کردند و توقع داشتند در بهشت به آنها خواهد داد. فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطرار از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ مورد نظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم. ماجرای دعا و استجابت آن نیز چنین است. ممکن است بنده ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد. شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آروزها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه ای مستجاب می شوند که انسان آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی شد. شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است.

روایتی از ابن فهد حلی^(۱) در عُدَّة الداعی نقل شده است که در بحار الانوار و مستدرک سفینه البحار نیز آمده است:

« فیما أوحى الله إلى داود: من إنقطع إليّ كفيته و من سئلي أعطيه، و من دعائي أجبه و إنما أؤخر دعوته و هي معلقة، و قد استجبتها له حتى يتم قضائي، فإذا تمّ قضائي أنفذت ما سألت. قل للمظلوم إنما أؤخر دعوتك و قد استجبتها لك على من ظلمك لضروب كثيرة غابت عنك، و أنا

۱. احمد بن محمد بن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱ ق.).

أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ. اما آن تکنون قد ظلمت رجلاً فدعا عليك فتكون هذه بهذه لا لك ولا عليك^(۱)؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود (ع) وحی فرمود این بود: هرکس از غیر من قطع امید کند، او را بی نیاز کنم و هرکس از من بخواهد به او عطا می‌کنم و هرکس مرا بخواند اجابت می‌کنم، هرچند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده‌ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سرآید خواسته‌اش را جامهٔ تحقق پوشم. به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می‌اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می‌گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده‌ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می‌شود و نه به سودت چیزی مستجاب می‌شود و نه به زیانت.

گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل دعایی کرده باشد. نقل شده است که عده‌ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می‌کردند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی‌شد. یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین (ع) را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوة مستجابة» یعنی شما قبلاً ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعا‌های شما مستجاب نمی‌شود.

انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود. استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند، پدر و مادر نباید به فرزند ظلم کنند. در تمام روابط باید به این موضوع توجه داشت همان طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبدا ظلمی از ما سرزند.

در ادامه روایت پیشین آمده است: «وإما أن تكون لك درجة في الجنة لا تبلغها عندي إلا بظلمه لك^(۲)؛ و چه بسا درجه‌ای برای تو در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۲.

۲. همان.

دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی .»

تنها قسمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختیهایی است که انسان در دنیا متحمل می گردد . اگر منزلت کسی در بهشت دارای ۱۸۰۰ درجه باشد ، ممکن است پنجاه درجه به سبب عبادت ، صد درجه به سبب خیرات ، و دویست درجه آن به پاس حُسن خلق باشد ، اما هزار درجه به دلیل فشار و مظلومیت در دنیا است .

در دنباله همین روایت می فرماید : « لَأَنِّي أَخْتَبِرُ عِبَادِي فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ؛ زیرا من بندگانم را در مال و جانشان آزمون می کنم » .

شروط استجابت دعا

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : كَانَ بَيْنَ قَوْلِهِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ وَبَيْنَ أَنْ أَخْذَ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ سَنَةً ^(۱) ؛ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمودند : بین این گفته خدا که فرمود : دعای شما مستجاب شد ، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید » .
خداوند متعال به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام می فرماید : « دعای شما مستجاب شد » ، اما این استجابت چهل سال طول کشید .

« إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْتَجِيبَ دَعَائِي فَقَالَ إِذَا أُرِدْتَ ذَلِكَ فَاطْبُ كَسْبِكَ ^(۲) ؛ مردی خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و از ایشان خواست تا از خدا بخواند دعای او مستجاب گردد . رسول خدا فرمودند : اگر می خواهی خدا دعای تو را مستجاب نماید ، کسب خود را پاکیزه کن و در جامعه غل و غش نکن . « این یکی از شروط استجابت دعاست . بنابراین کسی که می خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد .

۱. بحار الانوار ، ج ۱۳ ، ص ۱۴۰ .

۲. مستدرک الوسائل ، ج ۵ ، ص ۲۱۷ .

« روي أن موسى رأى رجلاً يتضرّع تضرّعاً عظيماً ويدعوا رافعاً يديه و يبتهل^(۱) »؛ روایت شده است که حضرت موسی (ع) شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست هایش را بلند کرده، بازاری به درگاه خدا دعا می کند .

ابتهاال انواعی دارد . یکی از آنها این است که انسان دست هایش را به سوی خدای متعال بلند نماید و آنها را از یکدیگر باز کرده، دعا نماید . حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می کرد به حضرت موسی وحی شد که : « لو فعل كذا وكذا لما استجبت دعائه، لأنّ في بطنه حراماً، و على ظهره حراماً و في بيته حراماً^(۲) »؛ این مرد هر قدر دعا کند دعای او را مستجاب نخواهم کرد چرا که لباسش حرام، خوراکش حرام و در خانه اش نیز حرام است . کنایه از این که وسایل خانه اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می داده است . به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسئول است، و الاً اگر در حرام نقشی نداشته باشد عقوبت ندارد .

غرض این که استجابت دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد . کسی که می خواهد از دواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می گذارد، آن که می خواهد خانه ای معامله کند با شرط شروط معامله می کند . هر کاری شرط و شروطی دارد و استجابت دعا نیز از این قاعده بیرون نیست . نقل شده است که رسول خدا (ص) فرمودند : « إن الله يحبّ السائل اللّوح^(۳) »؛ خدای متعال بنده ای را که در خواهش خود پافشاری می کند، دوست می دارد .

بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخشان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببینند به ستوه می آیند . اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد . پس اگر چیزی از خدا خواستید و یک بار، دوبار، سه بار، ده بار، یا صد بار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید

۱. همان.

۲. همان.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۰.

و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجابت دعا است. در همین زمینه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «والله لا يلح عبد مؤمن على الله في حاجة إلاّ قضاها له»^(۱)؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند.

موانع استجابت دعا

حضرت امیر علیه السلام مشغول خواندن خطبه‌ای بودند. در میان خطبه شخصی در باره قول خداوند متعال که می‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^(۲)؛ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» پرسید و به حضرت عرض کرد: «فما بالنا ندعو فلا يجاب»^(۳)؛ چرا ما دعا می‌کنیم، ولی مستجاب نمی‌شود؟ حضرت در جواب آن شخص فرمودند: «إنّ قلوبكم خانت بثمان خصال؛ هشت چیز است که مانع استجابت دعای شماست: «أولها انكم عرفتم الله فلم تؤدّوا حقّه كما أوجب عليكم فما أغنت عنكم معرفتكم شيئاً؛ اول اینکه خدا را شناختید، اما حق معرفت او را ادا نکردید. از این رو این شناخت سودی به شما نرساند. «شخصی که به ما احسان می‌کند، فراموش نمی‌کنیم و همیشه سعی می‌کنیم در حد توان، احسان او را جبران کنیم خدای کریم به ما بسیار احسان کرده و آنچه داریم از جانب اوست. پس باید در حد توان خویشتن به فکر جبران باشیم و این کار تأمل و تدبیر می‌خواهد. خدا در قرآن با تعبیر مختلفی چون «افلا يتدبرون»، «افلا يتفكرون»، و «افلا يعقلون» مردم را به تدبیر و تعقل بیشتر فراخوانده است.

«و الثانية انكم آمنتم برسوله، ثم خالفتم سنته، وأمتّم شريعته، فأين ثمرة إيمانكم؛ دوم این که ابتدا به رسول خدا ایمان آوردید، سپس به مخالفت با او پرداختید و شریعت آن حضرت را از بین بردید، پس فایده ایمان شما چه بوده است؟»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۸، باب وجوب ترک الداعی الذنوب.

انسانها باید خود را با سنت پیامبر اسلام ﷺ تطبیق دهند و ملاحظه نمایند که چند درصد از شریعت در وجود آنها زنده است ؟

« و الثالثة انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم، فلم تعملوا به وقلتم سمعنا و اطعنا، ثم خالفتم ؛ سوم اینکه آیات کتاب خدا را قرائت کردید ، اما به آن عمل نکردید و به مخالفت با قرآن برخاستید . »

« والرابعة قلتم انکم تخافون من النار و أنتم فی کل وقت تقدمون إليها بمعاصیکم، فأین خوفکم ؛ چهارم این که گفتید از آتش دوزخ می ترسید ، اما همیشه با ارتکاب گناه به سوی آن پیش می روید . پس ترستان کجاست ؟ »

« والخامسة انکم قلتم انکم ترغبون فی الجنة و أنتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فأین رغبتکم فیها ؛ پنجم این که گفتید بهشت را می خواهید اما همیشه مرتکب اعمالی می شوید که شما را از بهشت دور می کند . پس علاقه شما به بهشت کجاست ؟ » طلبه ای که بیشتر اوقاتش را بیهوده می گذارند نمی خواهد عالم شود . فرد کاسبی که در روز فقط پانزده دقیقه مغازه اش را باز می کند کاسب نیست و در حقیقت نمی خواهد کاسبی کند کسی که خواهان بهشت است ، اما عملی برای آخرت خویش انجام نمی دهد ، درواقع نمی خواهد به بهشت راه یابد .

« والسادسة انکم أکلتم نعمة المولی و لم تشکروا علیها ؛ ششم اینکه از نعمت های الهی استفاده می کنید ، اما شکر آن را به جا نمی آورید . » تمام اطراف شما و حتی وجود انسانها را نعمت های الهی فرا گرفته است : نعمت زبان ، گوش ، دست ، پا و ... انسان در حالت عادی متوجه نعمت ها نیست و تنها در هنگام از دست دادن نعمت است که قدر آن را می فهمد . کسی که زبان ندارد ، نمی تواند خواسته هایش را تفهیم کند . کسی که گوش ندارد ، نمی تواند بشنود . اعضای بدن نعمت های خدا هستند . در روایات آمده است که این کوتاه فکری و کوتاه بینی است که فقط نعمت های ظاهری خداوند را به حساب آوریم .

« والسابعة أن الله أمرکم بعداوة الشیطان و قال : (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا) ^(۱) ،

فعادیتموه بلا قول [بالقول] و والیتموه بلامخالفة [بالمخالفة] ؛ هفتم آن که خدا شما را به دشمنی با شیطان فرمان داد و فرمود : « شیطان دشمن شماست پس او را دشمن بدارید ». ولی شما با او از در دوستی درآمدید . با زبان گفتید که شیطان را دشمن به حساب می‌آورید ، اما با اعمال زشت دوست او هستید .

« و الثامنة أنکم جعلتم عیوب الناس نصب عیونکم و عیوبکم وراء ظهورکم ؛ هشتم آن که عیب‌های مردم را پیش رو و عیب‌های خود را در پشت سر خود قرار دادید .
 « تلومون من أنتم أحق باللوم منه فأیُّ دعاء يستجاب لکم مع هذا و قد سددتم أبوابه و طرّقه ؛ کسی را ملامت می‌کنید که خود برای ملامت از او سزاوارترید با این اوضاع و احوال که درهای استجابت را بسته‌اید دیگر چطور انتظار دارید دعاهايتان مستجاب گردد ؟ »
 اگر کسی یکی از این عیب‌ها را داشته باشد ، استجابت دعایش مشکل است ، چه رسد به این که مشکلات و گناهانش دو چندان باشد . حضرت در ادامه ، راه بیرون شدن از این مشکل را چنین تصویر می‌کنند :

« فاتقوا الله و أصلحوا اعمالکم و أخلصوا سرائرکم و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب الله لکم دعائکم ^(۱) ؛ اعمال خود را اصلاح ، درون خود را خالص کنید و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورید تا خدا دعای شما را مستجاب کند » .

امام صادق علیه السلام در حدیثی درباره موانع استجابت دعا می‌فرماید : « التي تَرُدُّ الدعاء و تُظلم الهواء عقوق الوالدین ^(۲) ؛ از جمله کارهایی که باعث مردود شدن دعا و تیرگی هوا می‌شود نافرمانی والدین است » عقوق به معنی ترک است . از آن رو به گوسفندی که برای بچه سر می‌برند « عقیقه » می‌گویند که او را از بلا دور می‌کند . معنای عاق والدین فقط این نیست که پدر و مادر ، فرزند خود را عاق نمایند . انجام دادن کاری بر خلاف میل پدر و مادر نیز ، بین آنها فاصله ایجاد می‌کند و مانع از استجابت دعا می‌گردد . احترام پدر و مادر و تأمین خواسته‌های آنان بسیار مهم است . خدای متعال در قرآن می‌فرماید :

۱. مستدرک الوسائل ، ج ۵ ، ص ۲۶۹ .

۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۴۴۸ .

« وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا^(۱) »؛ و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن. »
فقط در جایی که فرزند را امر به شرک می‌کنند اطاعت از آنها لازم نیست. در بقیه موارد تأمین نظر آنها لازم است. کسی که با پدر و مادرش تندی می‌کند، دعایش بالا نمی‌رود و مستجاب نمی‌شود.

« عَنْ نَوْفٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ... قُلْ لَهُمْ أَعْلَمُوا أَنِّي غَيْرُ مُسْتَجِيبٍ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ دَعْوَةً وَلَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي قَبْلَهُ مُظْلَمَةٌ^(۲) »؛ خداوند به عیسی بن مریم می‌فرماید: ای عیسی، به بنی اسرائیل بگو: اگر کسی به افرادی ظلم کند تا زمانی که ظلم باقی باشد دعای کسی مستجاب نمی‌شود. »

در دنباله همین حدیث حضرت می‌فرمایند: « يَا نَوْفُ، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَشَّارًا أَوْ شَاعِرًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ عَرِيفًا^(۳) »؛ ای نوف، مبدا مأمور ستاندن مالیات، شاعر، پاسبان، یا نماینده ظالم باشی. « شاید منظور از شاعر در این جا شاعرانی باشند که مدح اهل باطل می‌کنند و به دروغ شعر می‌سرایند.

ائمه (ع) شعرا را به سرودن شعرهای خوب ترغیب می‌کردند و به آنها جایزه می‌دادند تا شعر خوب بسرایند. شاعری^(۴) نزد امام کاظم (ع) بود امام (ع) فرمودند: این شعر از شماست:
فَالآنَ صِرْتُ إِلَى أُمِّيَّةٍ وَالْأُمُورُ إِلَى مَصَائِرِ^(۵)

این شعر که امام (ع) به آن اشاره فرموده شعر طولانی است که می‌گوید: خلافت

۱. لقمان، آیه ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

۳. همان.

۴. این شاعر کمیت بن زید است که از ستاینندگان اهل بیت (ع) و از شاعران خوب است. در بعضی از متون تاریخی آمده است که شاعر جواب داد: «قد قلت ذلك فوالله ما رجعت عن إيماني واني لكم لموال ولكني قلته على التقية؛ بله من آنرا سروده‌ام، ولی به خدا قسم از عقیده‌ام نسبت به شما برگشته‌ام، و البته از پیروان و موالیان شما، و آنچه را (در این شعر) گفته‌ام از روی تقیه بوده است (و نه از روی عقیده)».

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۷.

امروز به بنی امیه رسید و بنی امیه برای خلافت درست شده و سزاوار خلافتند .
شاعران بد در برابر مال بی ارزش دنیا ارباب زر و زور را می ستایند . خدا دعای چنین
شاعرانی را مستجاب نخواهد کرد .

« عریف » یعنی کسی که مردم را نزد ظالم معرفی می کند و « شرطه » کسی است
که مظلوم را جلب می کند .

« فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ إِنَّهَا السَّاعَةُ الَّتِي لَا تَرَدُّ فِيهَا دَعْوَةُ إِلَّا
دَعْوَةَ عَرِيفٍ أَوْ دَعْوَةَ شَاعِرٍ أَوْ دَعْوَةَ عَاشِرٍ ^(۱) » حضرت داوود شبی به آسمان نگاه کرد و گفت
در این شب دعای همگان مستجاب خواهد شد الا دعای عریف و شاعر و عاشر .

مختصر این که دعا باید با عمل همراه باشد و دعای بدون عمل و عمل بدون دعا فایده ای
ندارد . مقام دعا مقام بسیار بلندی است که خدای متعال به انسان عطا فرموده است .
شخصی که عالم یا پولدار می شود ، دیگر مردم را به ملاقات خود راه نمی دهد ، اما خدای
بزرگ که مالک همه هستی است ، به انسانها اجازه داده است که دعا کنند . اگر خدا
رخصت دعا کردن را به انسانها نمی داد ، چه راهی برای ارتباط با خداوند وجود داشت ؟
اما این مقام که خداوند به انسان عطا کرده ، شرط های متعددی دارد که به جای آوردن
آنها کار مشکلی است و اگر کسی بتواند کتابی بنویسد و در آن موانع استجاب دعا را
گردآوری کند کار بسیار پسندیده ای انجام داده است . این کار باعث می شود که مردم
بفهمند به سبب چه اعمالی دعای آنها مستجاب نمی گردد .

مرحوم سید بن طاووس در مهج الدعوات یکی از شروط استجاب دعا را چنین
بیان کرده است : « أَنْ لَا يَكُونَ عَاذِرًا لظَالِمٍ عَلَى ظُلْمِهِ ^(۲) » ؛ این که توجیه کننده
ستم ستمگران نباشد . توجیه کار ظالمان و عذر تراشیدن برای آنان باعث می شود
که دعای انسان مستجاب نگردد .

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۵۱.

احسان به خویشان

و أحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم، فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم
وإن أسأتم فلها و جاملوا الناس^(۱)؛ تا می توانید به یکدیگر نیکی
کنید؛ زیرا هرچه خوبی کنید به خود کرده‌اید و اگر بدی کنید
به خودتان بدی کرده‌اید.

در کتاب‌های بلاغت، اصطلاحی به نام «تقابل جمعین» آمده است، یعنی جمله
ظهور در کل فرد داشته باشد، مثلاً وقتی گفته می‌شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این
است که افراد قوم هر کدام به طور جداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم
تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آنگاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند.
فرمایش گران‌بهای امام علیه السلام نیز در این جا مصداق تقابل جمع است. به این معنا که
منظورشان این بوده است که هر کدام از شیعیان باید در حق نفس خویشان نیکی نمایند،
یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم.
امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش از شیعیان می‌خواهند که به خود نیکی کنند.
اما منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب
روشن است و نیاز به گفتن ندارد. ولی امام در دنباله روایت آیه‌ای را می‌خوانند که تا
حدودی منظور ایشان را از احسان روشن می‌کند: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ

۱. متن نامه.

فَلَهَا^(۱)؛ اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده‌اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده‌اید». امام صادق (ع)، قبل از ذکر این آیه می‌فرماید هر اندازه می‌توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می‌برند. در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده‌اند. استطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معناست که تا هر قدر می‌توانی انجام بده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^(۲)؛ تا جایی که می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید «یعنی هر چقدر که می‌توانید تقوا داشته باشید، مگر در جایی که نمی‌توانید، که در آنجا دیگر استثنای منفصل است. و «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ»^(۳)؛ حج این خانه برای خدا بر کسی که می‌تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر (ع) نقل کرده است که در آن می‌فرماید: «أَخَوْكَ دِينَكَ فَاحْتِطْ لَدِينِكَ بِمَا شِئْتَ»^(۴)؛ برادر تو دین توست پس هر چه می‌توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشتبه است و انسان نمی‌داند پاک است یا نجس، بهتر است از آن پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان‌دهنده آن است که هر اندازه که می‌خواهی این کار را انجام بده. در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است. ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی و جوب، و در امور غیراقتضایی استحباب را می‌رساند. در هر صورت امام در اینجا فرموده‌اند: «ما شئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می‌خواهد به خود احسان کنید، بلکه احسان به خویشان را امری لازم دانسته‌اند که در صورت امکان انسان‌ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند.

۱. اسراء، آیه ۷.

۲. تغابن، آیه ۱۶.

۳. آل عمران، آیه ۹۷.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۸.

حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه‌ای از قرآن را شاهد آورده‌اند که نشان می‌دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده‌ام و کسی در حق من بدی نکرده است». عرض شد: یا امیر مؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده‌اید و افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده‌اند. حضرت فرمودند: «هر چه احسان کرده‌ام به خود کرده‌ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است».

انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمک و نیکی می‌کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گرچه طرف مقابل از نیکی ما سودی می‌برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می‌شود. در ظاهر آن‌که از ما درس می‌آموزد، عالم می‌شود، آن‌که از ما پول می‌خواهد مشکلش حل می‌شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت می‌گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنها از نیکی ما برده‌اند. چرا که در آخرت این نیکی‌ها خریدار دارد و به کار می‌آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است. کسی که در مقابل تندخویی برادر مؤمنش بردباری می‌کند و شکیبایی از خود نشان می‌دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشان احسان کرده است. باید نیکی به دیگران در ماملکه شود. باید در تمام ادوار زندگی، در توانگری و تنگدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی و اندوه، این جمله در ذهن ما باشد: «واحسنوا الی انفسکم؛ به خود احسان کنید». مراد حضرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخورید، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنید، بلکه می‌فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله^(۱) زمانی که زعامت حوزه علمیه با آن همه مسئولیت‌ها و سختی‌ها بر عهده ایشان بود فرموده بودند: «از این‌که از اول ماه تا آخر ماه از مردم پول بگیرم و قبض‌ها را مهر کنم، دست‌انم خسته می‌شود!» با این‌که ایشان با آن پول شهریه طلاب را می‌دادند و قاعدتاً باید از وصول این وجوه خوشحال می‌شد؛ چرا که اگر این پول‌ها نمی‌رسید باید

۱. سید محمد حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۵۲-۱۳۴۰ ش) از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم‌نظیر عالم تشیع است که در عمر بابرکت خود بزرگ‌ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است.

قرض می‌کردند و با مشکل مواجه می‌شدند. در عین حال فرموده بودند، پول دادن برای من آسان‌تر از پول گرفتن است. انسان وقتی پول را می‌گیرد، مسئولیتی را پذیرفته است و وقتی آن پول را، البته با رعایت ضوابط، می‌دهد از مسئولیت رهایی می‌یابد و بارش سبک می‌شود.

خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جاببرد و در آن جا به شما بازگرداند فوراً احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست. پول در دنیا خیلی کارها می‌کند، و برای پول دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملاً منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می‌شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می‌کند و بودجه آخرت خود را تأمین می‌کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می‌شود. این است معنای احسان به خویشان، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می‌شود ارزش دارد و بقیه اش ضرر است.

در کتاب‌های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می‌آورد. این کار، کار جاهلانه و بی‌ارزشی است که حکایت از بی‌عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول‌هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال آن که می‌توانست با مقدار اندکی از آن پول‌ها میلیون‌ها استکان چای بنوشد. عمری که، صرف خوش‌گذرانی می‌شود حکایت همان اسکناس‌هایی است که برای به جوش آمدن سماور مصرف می‌شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صرف تأمین آخرت گردد و با آن مایحتاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه اش تباه کردن سرمایه گران‌بهای عمر و جوانی

است. تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی‌کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه عمر می‌توان آخرت را آباد کرد و صرف عمر در عیاشی و خوش گذارنی نابود کردن پربهاترین سرمایه در راه‌های بی‌ارزش است. کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می‌دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می‌کند به مراتب بی‌خردتر است.

«و أحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم» استطاعت یعنی توانستن، یک شرط عقلی است، نه شرعی. فرض کنیم شخصی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشته باشد. آن شخص می‌توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهد، اما این کار را نکرده و بیمار او در گذشته است. اگر از او پرسند: آیا نمی‌توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می‌توانستم. این معنای استطاعت است. کسی که برای امرار معاش خود کاسبی می‌کند اگر یک روز اصلاً کاسبی نکند و به خانه بیاید، به اهل و عیال خود بگوید: من امروز کاسبی نکرده‌ام، در نتیجه شما هم غذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟ آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟

معصومین علیهم‌السلام از ما خواسته‌اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

صدقه و بی‌نیازی

در روایت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و به آن حضرت عرض کرد: من فقیر هستم و چیزی ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: یا رسول‌الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده. او نیز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با این کار هم مشکل دنیایش برطرف شد و هم ثوابی برای آخرت ذخیره کرد. البته، کار خیر را نباید با منت گذاشتن از بین برد. اگر کسی پول هنگفتی برای خودش در بانک پس انداز کند آیا درست است که بر دیگران منت گذارد؟ این کار خنده آور و مضحکی است. آن‌که برای دیگران کار خیری انجام می‌دهد و به دنبال آن بر آنها منت می‌گذارد، کار مضحکی انجام داده است. هم‌چنان‌که بارها اشاره شد ایجاد ملکه در

وجود انسان نیاز به تکرار فراوان دارد، باید بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسیار سرکش است و حتی بعد از آن که رام شد گاهی یادش می‌رود و سرکشی می‌کند، ولی باید به آن فشار آورد تا اگر یک بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

استجاب سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می‌کرد. می‌گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فوراً حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال‌ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می‌کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبدا استجاب سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب خالی از لطف نیست.

یکی از اصحاب امام صادق (ع)، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه‌ای بدهد، فوراً خانه دار شدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روزگار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. یک حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم بدهد صاحب خادم و عبد شدم. عرض کرد: یا بن رسول الله، می‌ترسم این چیزها را که خداوند به من داده است از باب استدراج باشد. در عربی به پله «دَرَج» می‌گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم‌نشین نماید، او را استدراج می‌کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می‌رساند. البته نه این‌که اجباراً او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می‌دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می‌شود.

از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می‌شد می‌ترسیدند که مبدا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد.

حضرت امام صادق (ع) به آن شخص فرمودند: حال که می‌ترسی مستدرج باشی چه کار می‌کنی؟ عرض کرد: یا بن رسول الله، خدا را شکر می‌کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم. حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک‌تر از این «الحمد لله» است که تو

می‌گویی انسان در زندگی باید همیشه به فکر آن چیزهایی باشد که دارد، نه چیزهایی که ندارد. همیشه با خودش بگوید: «الحمد لله» که من نعمت‌های فراوانی در اختیار دارم، نه این‌که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسیار بیشتر از حاجات دنیایی است. به راستی اگر اقوال و افعال معصومین علیهم‌السلام نبود، انسان راه به جایی نمی‌برد. سرنخ تمام خوبی‌ها گفتار و کردار ائمه علیهم‌السلام است و همه خوبی‌ها نیز از آنها سرچشمه می‌گیرد.

امام سجاد علیه‌السلام و نیازمند

امام سجاد علیه‌السلام از انگور خوششان می‌آمد. یکی از خدمتکاران ایشان از بازار عبور می‌کرد. دید انگور خوب و تازه‌ای آورده‌اند. بدون این‌که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد. حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه‌ای از انگور را در دهان مبارکش بگذارند که ناگهان فقیری در زد و عرض کرد: وقت افطار است و من گرسنه‌ام، غذایی به من بدهید. حضرت به آن خدمتکار فرمود: این انگورها را بردارید و به او بدهید. خدمتکار عرض کرد: یا بن رسول‌الله، آن شخص همه انگورها را لازم ندارد، مقداری از این انگورها را به او بدهید و بقیه را خودتان میل کنید. حضرت فرمودند: همه را بردار و به او بده. خدمتکار نیز به امر حضرت این کار را کرد و ایشان با غذای دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه‌دار بودند. خدمتکار مجدداً به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد. حضرت نیز مجدداً اظهار خرسندی کردند و خواستند با انگور افطار کنند که مجدداً فقیر دیگری در زد و غذا خواست. امام مجدداً تمام انگور را به خدمتکار دادند که به فقیر بدهد. روز سوم نیز خدمتکار به بازار رفت و انگور خرید و در وقت افطار انگور را در مقابل امام نهاد مجدداً فقیری در زد و غذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب

فقیری نیامد و حضرت از آن انگور میل کردند^(۱). احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سخن به میان آمده است همین است. این کار تصمیم و نیز دعای قبل از تصمیم می‌خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی‌توانیم تزکیه نفس کنیم و باید از خدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کند. همان طور که برای امور دنیایی دعا می‌کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم.

بسیارند کسانی که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می‌خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا بخواند تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری‌های دنیا هر چه باشند برطرف می‌شوند و حتی اگر برطرف نشوند باکی نیست، اما مشکلات اخروی که حل شدنی نیست. صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و برطرف نمی‌شوند.

یکی از مراجع تقلید گذشته برای بنده نقل می‌کرد: قبل از این که مرجع تقلید شوم، کم‌تر با مردم محشور بودم و وقتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله‌ای داشته باشم و نه توقع. به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلاً اگر کسی بعد از سال‌ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند. نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد. این یک عمل درونی است. انسان معمولاً از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی‌گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می‌ریزد.

به هر حال کسی که به دیگران خدمت می‌کند، پول می‌دهد، کار خیر انجام می‌دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درک آن مشکل است.

تقدیر الهی و رضایت

إِعلموا أنه لن يؤمن عبد من عبیده حتّی یرضی عن الله فیما صنع الله إلیه و
صَنَعَ به علی ما أحبّ و کره، و لن یصنع الله بمَن صَبَرَ و رَضِيَ عن الله إلاّ ما
هو أهله و هو خیر له ممّا أحبّ و کره^(۱)؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز
به مقام ایمان [کامل] نمی‌رسد مگر این که نسبت به مقدرات الهی راضی
باشد، چه مورد پسند او باشد و چه نباشد. خدای متعال هرگز نسبت به
بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی‌دهد و
مقدرات او از آنچه می‌پسندند و نمی‌پسندند برایشان بهتر است.

ایمان بنده خدا کامل نمی‌شود مگر آن‌که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت
داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که ایمان درجاتی
دارد و اگر کسی به مقدرات الهی رضایت نداشته باشد در درجه بالای ایمان قرار ندارد، و
ایمان او ایمان کاملی نیست. البته، این معنا با قرار دادن آیات و روایات دیگر در کنار این
روایت و مقایسه آنها به دست می‌آید. «عبید» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است.
کلمه عبید همیشه در جاهایی استعمال می‌شود که بار منفی داشته باشد به خلاف کلمه
عباد که استعمال آن در معانی منفی و مثبت است یعنی به هر دو معنا استعمال می‌شود؛ به
عنوان مثال خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ»^(۲)؛ پروردگار تو

۱. متن نامه.

۲. فصلت، آیه ۴۶.

هرگز به بندگان [خود] ستم روا ندارد». در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله‌ای ناپسند است، کلمه «عبید» به کار برده شده و از عباد استفاده نشده است. این جمله در قرآن بارها آمده و در تمام موارد لفظ عبید به کار رفته است. معنای این آیه چنین است: اگر بلایی به سر بندگان خدا می‌آید، در واقع خود آنها مقصرند و خدا در حق آنها کوتاهی نکرده است. در این جا حضرت با استفاده از «لن» در جمله، سلب ایمان ابدی را افاده می‌کند. در این دنیای فانی هر کس ممکن است در ادوار مختلف، دستخوش اوضاع گوناگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانی، ثروت، زن، فرزند، جایگاه اجتماعی و موفقیت را دوست دارند و در مقابل، فقر و بیماری و مظلومیت را دوست ندارند. امام (ع) می‌فرماید: مؤمن کسی است که به همه اینها راضی باشد. یعنی چه در حال خوشی و ثروتمندی و سلامت، و چه در حال فقر و بیماری و بدبختی به مقدرات الهی راضی باشد. مطلب شایان تأمل در آیه پیش‌گفته آن است، که امور نامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود اوست.

در کلام و لغت عربی ظرافت‌های زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می‌دهد. در همین قسمت از روایت لفظ «صنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است. ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنای نیکی و خوبی است، اما اگر با حرف «ب» متعدی شده باشد به معنای بدی و امور ناخوشایند است. به عنوان مثال اگر خداوند به کسی سلامتی داده باشد می‌گویند: «صنع الله إلیه العافیة» و اگر سلامتی را از کسی سلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می‌گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله إلیه و صنع به علی ما أحبّ و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صنع الله إلیه» مربوط به «ما أحبّ»، و «صنع به» مربوط به «کره» است. انسان باید به خودش بقبولاند که وضعیتی که در آن قرار دارد، به مصلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی‌پسندد و از وضعیت خویش دل خوشی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضی به رضای او هستم. درست

است که این وضعیت خوشایند من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم . هر چه از دوست رسد نیکوست .

رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد ، « لن » برای افاده نفی ابدی به کار می رود . خداوند حکیم بر اساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می کند و از روز اول که آنها را خلق کرده ، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می دهد . سخت ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهداء علیه السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت امام علیه السلام در این بود ، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت ها تعلق گرفت . صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست ، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد . سپس ، بر اساس همه اینها مصلحت او مشخص شود . انسان ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می بندند ؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته ، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد ، به پس انداز خود دست نمی زند و آن را خرج نمی کند . بنابراین ، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است . کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی اش با هر بنده ای طبق مصلحت او رفتار می نماید . آنچه بر سر بندگان می آید قطعا به صلاح آنهاست ، چه با آن موافق باشند چه نباشند . ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می دهد ، و انسان است که باید در مواقع و مراحل که خوشایند او نیست بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد .

تفاوت صبر و رضا

بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است . گاهی اوقات بنده ای از خداوند گله می کند که چرا چنین است و چرا فلان کار را در حق من کردی و چرا و چرا . چنین بنده ای نه صابر است و نه راضی . اما گاهی بنده از

خداوند گله نمی‌کند و این سکوت او نیز ناشی از عقل و فهم و تحمل اوست، اما در عین حال راضی هم نیست چنین بنده‌ای با این‌که صابر است، راضی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این‌که به در خانه خداشکوه نمی‌برد، شکر خدا را نیز به جا می‌آورد و «الحمد لله» می‌گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده‌ای را صابر و راضی گویند.

شخص محترمی نقل می‌کرد که: چنان دچار فقر و بی‌چیزی شده بودم که تحمل آن برایم دشوار بود، اما در عین حال آبروداری می‌کردم و نمی‌خواستم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده‌ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی‌خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند. نقل می‌کرد در همان روزهای یک بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضریح حضرت امیر مؤمنان (ع) رفتم و بدون آن‌که سلام کنم یا زیارت بخوانم، در مقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیر مؤمنان، شما می‌شنوید و علم دارید. سپس این آیه را خواندم: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^(۱)؛ خداست که خود روزی‌بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیر مؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی‌فهم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده‌ام. این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد. شخصی می‌گفت: دعای ابو حمزه ثمالی را می‌خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می‌فرماید «وَرْضَنِي مِنَ الْعِيشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»؛ و مرا در زندگانی به هرچه قسمتم کرده‌ای راضی گردان. «آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است.

انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی‌ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمد لله» می‌گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام (ع) بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می‌شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست

و انسان به راحتی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^(۱)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». هم‌چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است.

امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: یک بار نسبت به بندگان خدا و یک بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می‌فرمایند: حاشا که خداوند کاری خلاف مصلحت انجام دهد. به یکی آن قدر فرزند می‌دهد که از عهده مخارج آنها بر نمی‌آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می‌کند که صاحب بچه شود، اما بچه‌دار نمی‌شود. مسلماً مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

حکایت

یکی از علما می‌فرمود: سال‌ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیدی قرار داشتم. روزهای زیادی بود که از مغازه‌دارها نسیه خرید می‌کردم. یک روز به قصد آن‌که برای بچه‌هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایام یخچال نبود که بتوان خوراک چند روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می‌کردند. می‌گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکر کردم از کدام مغازه دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تانانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودند، اما خجالت می‌کشیدم دوباره از آنها نسیه بخرم. با خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده‌ام که نمی‌توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر می‌کردم نمی‌توانستم راهی پیدا کنم. ناگهان این حدیث به ذهنم

خطور کرد: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ تَكْفَّلَ لَطَالِبِ الْعِلْمِ بِرِزْقِهِ خَاصَةً عَمَّا ضَمَنَهُ لَغَيْرِهِ»^(۱)؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم خدایا، من تا جایی که می توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم. مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد. خیلی نگران شدم؛ چون زن ها در مواقع عادی این کار را نمی کردند و به مدرسه نمی آمدند. با خود گفتم: نکند اتفاق بدی افتاده باشد. از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می آمد و در مقابل کمکی که به بچه های من می کرد، ناهار یا شامی می خورد و می رفت. کلفت نبود، اما گاهی اوقات می آمد و کمک می کرد. گفت: فلان همسایه می خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم. به خانه که رسیدم، بچه هایم سؤال کردند: چرا چیزی نخریده ای؟ گفتم: بعدا می خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می رفتند پول های خود را نزد شخص امینی به امانت می گذاشتند. خانم گفت: می خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری روپیه^(۲) دارم که می خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم. گفتم: اجازه می دهی اگر محتاج شدم در این پول ها تصرف نمایم؟ گفت: بله اشکالی ندارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی خوری. خدا حافظی کردم و چند روپیه از آن پول ها را برداشتم و تمام بدهکاری هایم را ادا کردم. آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضی. مثل آن شخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر (ع) برود.

۱. منیة المرید، ص ۱۶۰.

۲. در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است.

رسیدن به این مقام کار ساده‌ای نیست. هنر می‌خواهد که انسان قدرت گله کردن داشته باشد ولی شکوه نکند و این بدون کمک خدا و سعی خود انسان امکان پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد. بسیارند اموری که اگر بی‌استعانت و توسل انجام شوند چندان ثمربخش واقع نمی‌شوند، هر چند با کوشش فراوان توأم باشند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابد ولی در آخر نداند که حکم خدا کدام است. بی‌استعانت از خدا و اهل بیت (علیهم‌السلام) ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟ خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می‌کند تا انسان امتحان شود.

یکی از منسوبان ما زن صالح و مؤمنی بود که می‌گفتند سال‌ها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می‌کرده است، اما هیچ وقت با هم مشکلی نداشته‌اند. خیلی مهم است که یک عروس و یک مادر شوهر در یک خانه با هم زندگی کنند و در نهایت هر دو نیز به بهشت بروند. چهل سال پیش که این بنده خدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسیده بودند: حالت چطور است؟ گفته بود حال خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه‌ات^(۱) را می‌بینی؟ گفته بود: آری می‌بینم. پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می‌کند و می‌تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی‌توانم به دیدن او بروم. خدای متعال او را در درجه «راضین بقضاء الله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است.

حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده‌اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته‌اند «واو» ظهور در اثنیّت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می‌کند که رضا غیر از صبر است «ولن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله إلا ما هو أهله» ظاهراً «هو» در این عبارت به «من» برمی‌گردد، انسانی که سحر بیدار می‌شود و با این که خوابش می‌آید وضو می‌گیرد و مشغول عبادت می‌شود، در واقع پا روی نفس خویش گذاشته است این شخص با کسی که خوابیده و عبادتی انجام نداده فرق می‌کند، و مطمئناً پاداش این دو نفر در نزد خدا یکسان نیست.

۱. مادر شوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه می‌گویند و لو اینکه خواهر پدر نباشد.

منشأ بلاها

انسان معمولاً به منشأ گرفتاری‌ها اهمیتی نمی‌دهد و زمانی که بلایی به سرش می‌آید نمی‌داند چرا در این مخمصه گرفتار آمده است. حال آن‌که هیچ‌یک از این امور بی‌سبب نیست و چه بسا در لحظات حساس استقامت نکرده است. اگر در کتاب‌های روایی جست‌وجو کنیم و روایاتی را که در این زمینه آمده است کنار هم بگذاریم، حجمی به اندازه یک کتاب پیدا می‌کند.

انبیا و اولیا و صدیقین هنگامی که بلایی بر سرشان می‌آمد از خداوند می‌پرسیدند: خدایا، آیا خطایی از ما سر زده که به این روز افتاده‌ایم؟ پاسخ چنین پرسشی گاهی مثبت و گاهی منفی است. بیشتر بلاهایی که بر سر مؤمنان می‌آید نتیجه کوتاهی آنهاست. گم شدن حضرت یوسف (ع) برای حضرت یعقوب بسیار سخت و دردناک بود؛ چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داشت. او در فراغ یوسف آن‌قدر گریه کرد که دیدگانش را از دست داد. این عذاب فقط بدان سبب بود که حضرت یعقوب (ع) گرسنه‌ای را رد کرده بود. تشخیص پروردگار بسیار دقیق است و هیچ چیز از یادش نمی‌رود. همه کارهای ایزد منان از روی دقت است. خوب است دیگران نیز بدانند بلاهایی که سرشان می‌آید، نتیجه اعمال خودشان است. فقط فرق انسان‌های معمولی با پیامبران در این است که آنها علم انبیا را ندارند و نمی‌دانند از چه رو این بلاها به سرشان آمده است. البته در روایات متواتر، ذکر شده است که چه چیزهایی از جانب خداوند و چه بلاهایی از جانب خود انسان‌هاست. خدای متعال می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»^(۱)؛ هرچه خوبی به تو می‌رسد از جانب خداست و هر بدی که به تو می‌رسد از خود توست». برحسب روایات و احادیث ملاک این است که اگر انسان به وظایف خود عمل کرد و با این حال به فقر و گرفتاری مبتلا گردید، این گرفتاری‌ها امتحان الهی است، اما اگر در ادای وظایف خویش کوتاهی کرد، بلاهایی که بر سرش

۱. نساء، آیه ۷۹.

می آید نتیجه اعمال خود اوست .

در روایت آمده است که خداوند دعای دو نفر را مستجاب نمی کند : یکی آن که دنبال کسب و کار و تحصیل روزی نمی رود و اهل کار و زحمت نیست و با این حال می گوید خدایا ، تو رزاقی ، پس روزی مرا برسان ، دیگری مریضی که دنبال مداوا نمی رود ، اما از خدا می خواهد که او را شفا دهد . حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد : خدایا ، علاجم کن . خطاب آمد که نزد طبیب برو و با دارو و درمان معالجه کن . اگر در حد توان و امکان به دنبال طبیب و دارو و درمان رفتیم ، اما شفا پیدا نکردیم ، این جادِیگر باید از خدای متعال شفا بخواهیم . قانون الهی این است . شخصی که توان دفاع از خویش در برابر ظلم را دارد ، اما از خود دفاع نمی کند ، دعایش مستجاب نمی شود . ماجرای مظلومیت امیر مؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام استثناست و دلیل خاصی داشت . آن حضرت به منظور بقای اسلام و ادای وظیفه خاصی که برعهده داشتند ، این مصایب را تحمل نمودند و گرنه حضرت علی علیه السلام می توانست عکس العمل نشان دهد . کسانی که با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کرده بودند می بایست امتحان پس می دادند . روایت های متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق شیعه و سنی نقل شده است که در آنها پیامبر اسلام حضرت علی علیه السلام را محک اسلام خوانده اند . در صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شیعه نیز آمده است که اگر حضرت امیر علیه السلام در آن زمان دست به شمشیر می بردند امت پیامبر امتحان پس نمی داد . سکوت ایشان وظیفه ای خاص ، و برای بقای اسلام لازم بود .

حکایت ابوتراب با ابوسفیان

پس از غصب خلافت از سوی ابوبکر ، ماجرای بین حضرت علی علیه السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است . در ایامی که حضرت امیر علیه السلام خانه نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند :

ولا یقیم علی ضیم یراد به
إلا الأذلّان غیر الحی و التّد

هذا على الخسف مربوط برشته و ذا يشج فلا يرثي له أحد^(۱)

اعراب جاهلیت وقتی می خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می خواندند. معنای اشعار چنین است :

غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی نشیند . این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه گویی ندارد . الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد ، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می شود ، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه روزی بر در خانه نگه می دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می شده است . « ضیم » یعنی ظلم و « اذلان » نیز صیغه افعال التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است . صیغه افعال التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می رود که قوی ترین وجه آن زمانی است که با الف و لام بیاید ؛ مانند : « زید الأفضل » ؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست . صیغه افعال التفضیل یا به « من » و یا به اضافه مختوم می شود دایره برتری آن یاد در مجرور من و یاد در مضاف الیه است . وقتی می گویند : « زید افضل من عمرو » یعنی فضیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی رساند . گاهی هم می گویند : « زید افضل علماء هذا البلد » یعنی زید از علمای این شهر افضل است ، اما همان طور که اشاره شد وقتی می گویند « زید الأفضل » ، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی ترین نوع افعال التفضیل است . « وَتَد » یعنی میخ . « رَمَه » یعنی بندی که با آن حیوان را می بندند . ابوسفیان نزد حضرت امیر (ع) آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت : مگر ما واقعه غدیر یادمان رفته است ؟ به پاخیز و قیام کن . « لَأَمْلَأَنَّهَا لَكَ خِيَلًا وَرِجَالًا » به پشتیبانی از تو مدینه را پر از سواران و مردان جنگی می کنم . برخیز و شمشیر به دست بگیر و از حَقَّت دفاع کن . امام علی (ع) می دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده اش را می دهد مطیع ایشان نیست ، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۲۸، گوینده اشعار «متلمس» است.

در گرم‌ما گرم جنگ، ابوسفیان دستور قتل ابوبکر و حضرت علی علیه السلام را باهمدیگر صادر کند و خود بر مسند امور بنشیند و بار دیگر، مردم را به بت پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می‌بایست همان ظواهر اسلام رعایت می‌شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل‌های بعدی برسد. در غیر این صورت، همه این چیزها از بین رفته بود و دیگر امروزه اثری از مقدس اردبیلی و شیخ کلینی نبود. هم‌چنان‌که بیشتر اُمت‌ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیرمؤمنان علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند که اگر می‌خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد.

همه ائمه اطهار علیهم السلام بر اساس وظیفه‌ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست که وظیفه‌مان را انجام ندهیم. بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن‌گاه به قسمت الهی رضایت داد.

«وَلَنْ يَصْنَعَ اللَّهُ بِمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ إِلَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ خَيْرُ لَهُ مِمَّا أَحَبَّ وَكَرِهَ»^(۱).

همان‌طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیه السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می‌خواند، یعنی علاوه بر آن‌که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می‌کند، باید راضی نیز باشد. مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می‌زند بهتر از چیزهایی است که خود او دوست دارد یا بدش می‌آید.

انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت‌های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیه السلام در این‌جا می‌فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می‌افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح اوست. در روایت دیگری این معنا

۱. متن نامه.

به « الرضا بما قسم الله » یاد شده است که از « الرضا عن الله » خاص تر است .

فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده ، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد ، من پنج برابر خسارت آن را به تو می دهم . در این صورت خیال آن شخص آسوده می شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است ، چرا که اگر مخارج درمان دستش صدهزار تومان باشد ، می داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید . چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می خرد . این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می کند .

مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است ، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد ؛ زیرا معنویات و مادیات ، بهشت و دوزخ ، دنیا و آخرت ، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند .

در قرآن کریم آمده است : « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ^(۱) » ؛ چنین نیست ، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند . از میان دو طرف متخاصم که با هم اختلاف دارند ، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد . خداوند متعال در این آیه شریفه قسم یاد کرده است که مؤمنان به درجات بالای ایمان دست نمی یابند ، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد ، آن که حکم علیه او صادر شده است ، رضایت داشته باشد ، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید .

مقام رضا به سادگی میسر نمی گردد . اما انسان چاره دیگری ندارد ؛ چرا که فقط رضا

به قسمت الهی است که سعادت اخروی را تأمین می‌کند. نوع انسان‌ها در زندگی خویش کم و کاستی‌هایی دارند. یکی فرزند ندارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است. به طور کلی هر کسی در زندگی با امور ناخوشایندی رو به روست، اما آیا انسان در برابر این ناگواری‌ها رضایت دارد یا نه؟ کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش‌های والا را به سبب داشتن رضایت می‌دهند. پاداشی که به نمازگزار می‌دهند، به اندازه رضایت موجود در نماز است. نمره‌ای که به حسن خلق می‌دهند، در مقابل رضای نهفته در آن است. باید به آنچه خداوند حکیم قسمت انسان کرده است رضایت داشت. آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، قسمت خواهد بود. حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزند گرامی‌شان امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «بنيّ إنك لا تعلم ماذا خبأ لك الدهر؛ تو نمی‌دانی دنیا برای تو چه چیزی پنهان کرده است». درست است که این فرمایش مولای متقیان خطاب به امام حسن علیه السلام است، اما در واقع مخاطب این سخن تمام انسان‌ها می‌باشند.

تفاوت انسان‌ها در قسمت و تقدیر

ویژگی‌ها و روحیات انسان‌ها بایکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن یک ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد. روحیات و استعدادها با هم فرق می‌کند. شخصی که ۱۷۰ سانتی‌متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او ۱۹۰ سانتی‌متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان‌ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی‌ها و روحیات و مقدرات نیز بایکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند.

شخصی می‌گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می‌برم. می‌گفت: من همه چیز را زود می‌فهمم و گوشه و کنایه‌ها را خیلی سریع درک می‌کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولاً انسان اگر همه چیز را بفهمد

خوشحال می‌شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود. خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت بادیگر بندگان در نظر گرفته و دائماً از آنها امتحان به عمل می‌آورد.

حکایت

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب^(۱) دیدند و از او پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت حال خوب است، ولی یک بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می‌گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفتی آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن‌ها را به خوبی درک می‌کنند. در علم اصول فقه، آنهایی که می‌گویند لقب مفهوم ندارد، یعنی دائماً مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی‌کند، به عبارت ساده‌تر بین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست بر خلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است. در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفتی آن روز خوب است. البته پرسیدن این سؤالات مقام و مرتبه بالایی را می‌طلبد که در بین انسان‌های معمولی یافت نمی‌شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می‌شود. اگر ده لیوان شربت و چای، روی فرش که رنگش کدر است بریزند کسی متوجه نمی‌شود؛ چرا که رنگ فرش از رنگ شربت و چایی تیره‌تر است. اما اگر شیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم

۱. خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعی و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلاً اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می‌شود که رؤیایش، رؤیای صادقه بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری‌اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادقه و غیر صادقه اشاره شده است و از خواب‌های صادقه به «رؤیا» تعبیر شده است.

روی شیشه عینک می‌نشیند و شیشه کدر می‌شود؛ چراکه شیشه عینک شفاف است. سؤالاتی که در قیامت از انسان‌ها پرسیده می‌شود بر اساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده‌اند. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دست آوردن آنها برای همگان میسر است. آن‌که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می‌تواند به تدریج خود را بالا برد و به مدارج بالاتر دست یابد. تاریخ‌نگاران در مورد حضرت ابوذر نوشته‌اند، که قبل از اسلام، دزد سرگردنه بوده است. این دزد سرگردنه به تدریج بالا رفت تا آن‌که جزو اهل بیت علیهم‌السلام شد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد او فرمود: «یا اباذر ائتک انت منّا اهل البیت^(۱)؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی». این جمله در روایتی آمده است که در آن بیش از صد و پنجاه بار لفظ «یا اباذر» تکرار شده است. در این روایت مطالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده‌اند.

حضرت ابوذر می‌فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام نیست. به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرمایید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نصایحی فرمودند و در بین این سخنان فرمودند: «ای ابوذر تو از ما اهل بیت هستی». فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنید به کسی که بایک خانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همدیگر را بسیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی. بلکه این سخن به این معناست که روح ما بایکدیگر تناسب دارد. این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز ربطی به عصمت ندارد، اما نشان از مقام بسیار بلندی برای ابوذر دارد. آری، می‌شود انسان آن‌قدر بالا رود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد او چنین جمله‌ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می‌توان به این مقام دست یافت.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۶، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش بصورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این‌گونه باش» به چاپ رسیده است. (ویراستار)

مراتب رضا در انسان‌ها

اگر اعضای یک خانواده به اتفاق همدیگر به مهمانی بروند و بر سر سفره‌ای بنشینند، ممکن است هر کدام از آنها برای حضور در این مهمانی انگیزه خاصی داشته باشند. فرزند کوچک‌تر از این رو به مهمانی آمده است که شربت و شیرینی و ناهار خوشمزه‌ای بخورد و پیوسته در این فکر است که چه موقع شیرینی و ناهار می‌آورند. خیلی از انسان‌ها نیز مانند این طفل از معنویات فقط به دنبال فواید مادی‌آیند و وقتی به فواید دنیوی معنویات دست یابند راضی می‌شوند. البته، این هم به نوبه خود مرتبه‌ای است و به عنوان پله اول ترقی مورد قبول است، اما نباید پله آخر تلقی باشد. برادر بزرگ‌تر به امید این که فلان کس را آنجا ببیند به مهمانی می‌آید، مادر خانواده از این رو آمده که می‌داند اگر به مهمانی نیاید، صاحب خانه نیز دعوت او را برای مهمانی آینده نمی‌پذیرد. پدر خانواده نیز در این مهمانی به دنبال آن است با فلان پولدار که در مهمانی حاضر شده است آشنا شود تا در آینده بتواند از او کمک بخواهد. ممکن است یک نفر هم از بین این خانواده پیدا شود که چون خدا اجابت دعوت مؤمن را دوست دارد، در آن مهمانی حاضر شده باشد. تمام اعضای این خانواده از این مهمانی استفاده برده‌اند، اما هدف و مقام هر کسی بادیگری تفاوت دارد. فضیلت رضائیز در میان انسان‌ها مراتب گوناگون دارد و هر کس به فراخور درک و مرتبه خود، بهره‌ای از این حالت معنوی دارد.

محاسبه در دادگاه الهی

در دستگاه الهی «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»^(۱) نیز به حساب می‌آید، درست مانند دستگاه نوار قلب که کوچک‌ترین حرکت قلب را نشان می‌دهد. دستگاه عدل الهی حتی از دستگاه نوار قلب نیز دقیق‌تر است. در حال صحبت کردن ممکن است بارها و بارها در پی کم و زیاد شدن میزان رضایت، نشانگر دستگاه سنجش رضایت بالا و پایین برود. نه تنها در هنگام سخن

۱. زلزله، آیات ۷ و ۸.

گفتن، بلکه در تمام مواقع مانند فکر کردن، زیارت، نماز، و معامله این قانون برقرار است. از عالمی خواستند به زیارت برود، ولی ایشان از رفتن به زیارت خودداری کرد. علت را که جو یا شده بودند گفته بود: چون تازه ناهار خورده‌ام و شکمم سیر است. اگر بخواهم زیارتنامه بخوانم باید بعد از هر کلمه یک نفس بکشم و این حالت برای زیارت مناسب نیست. این آقا درک کرده است که باید با چه حالی زیارت رفت. اما بسیاری از مردم تا آخر عمر هم درک نمی‌کنند که با چه حالتی باید به عبادت و زیارت بپردازند. در مورد کسانی که قاصرند حرفی نیست، اما گاهی اوقات برخی افراد از این مسئله آگاهند ولی اعتنا نمی‌کنند و به چنین اعمالی می‌پردازند. آری، این «مثقال ذره»ها، در لابه‌لای اعمال ما بسیار زیاد است که در قیامت جمع می‌شود و به میلیاردها مثقال می‌رسد. در روایات آمده است: شخصی که در حال خواندن نماز است، تا زمانی که قلبش به خدا توجه داشته باشد خدا نیز به او اقبال می‌کند، اما اگر رویش را از خدا برگرداند، خدا هم رویش را از او بر می‌گرداند. اگر بار دوم به خدا روی آورد خدا دوباره به او اقبال می‌کند و رحمت و فیض خود را نصیب او می‌گرداند و اگر تا چهار بار توجه خود را از دست داد و مجدداً به سوی خدا رو کرد، خدا مجدداً به او توجه می‌کند. اما بار چهارم که رویش را برگرداند، خدا دیگر به او توجه نمی‌کند. آن وقت گاهی اتفاق می‌افتد در نماز چهل بار انسان دچار بی‌توجهی می‌شود و فکرش مشغول جاهای دیگری است. البته، اگر از اول نماز فکرش جای دیگری نباشد. خدا نکند که انسان روز قیامت متوجه شود که نماز و درس خواندن او چنین بوده است.

القای هنری کلام و پرداختن به وجوه لفظی هنگام سخنرانی برای تأثیر گذاری، بسیار کار پسندیده‌ای است و گاهی هم واجب است؛ چرا که تأثیر، مقدمه انسان سازی است و به قول علما تأثیر مقدمه وجود است. اما در عین حال باید دید ذهن و فکر سخنران کجا سیر می‌کند؟ در بین اهل منبر مرسوم است که می‌گویند: فلان کس منبرش را دست و پا شکسته تمام کرد که خیلی چشمگیر نباشد. این حرف واقعاً اشتباه است. ریا و تکبر و جلوه‌گری لفظی خوب نیست، اما این کار هم نادرست است. ملاک این کار را می‌توان با

تامل در گفتار معصومین و پیشوایان دین به دست آورد اگر در بیانات نغز و پرمغز معصومین (ع) دقت شود، خواهید دید که کلام خود را به زیباترین شکل بیان می‌کردند. پیشوایان دین وقتی می‌خواستند کلامی بر زبان آورند، آن را با زیباترین الفاظ و هنرمندانه‌ترین شیوه بیان می‌کردند. حضرت زهرا (ع) با آن مقام عصمت و با آن همه جلال و عظمت، در خطبه‌ای که در مسجد خواندند نکات ظریف و دقیقی را با عبارات رسا و زیبا و نغزی بیان فرمودند. فرمایش آن حضرت در آن مجلس از درک بسیاری از حضار مجلس بالاتر بود. نفس گرم آن حضرت مؤثر افتاد و در آهن دل‌هایشان اثر گذاشت. بحث آن حضرت علمی و عاطفی بود. در مقام هدایت انسان‌ها باید سعی کرد تا جایی که می‌شود کلام را زیبا و متین بیان کرد. باید مطالبی را که تأثیرگذارند جمع‌آوری، و آنها را در جامه زیبایی از الفاظ بیان نمود؛ چرا که هدف از منبر تأثیرگذاری است.

حضرت زهرا (ع) و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه‌هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه‌ها و مظاهر زبانی رضاست. انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می‌خورد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصیبتی که از جانب خدا بر سر او می‌آید بردبار و خشنود است.

زندگی حضرت زهرا (ع) پر از مشکلات و فراز و نشیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است. دشمنان آن حضرت چه‌ها که نکردند! ... اثر جراحت و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد. مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله‌ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است. ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر زن‌های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را

فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می‌خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید. روایات متواتری از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:

«یا فاطمة إن الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبك و یرضی لرضاک^(۱)؛ ای فاطمه، خدای تبارک و تعالی با غضب تو غضبناک، و با رضایت تو راضی می‌شود.»
نیز فرمودند: «و اعلم یا علی انی راض عن رضیت عنه إبتی فاطمة^(۲)؛ یا علی، بدان که هر کس دخترم فاطمه از او را راضی باشد، من نیز از او راضی‌ام».

از این گونه سخنان در کلام رسول خدا ﷺ در باره حضرت فاطمه علیها السلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می‌شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند، ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا علیها السلام پیونده زده است. فقط حضرت زهراست که رضایش ملازم رضای خداست و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می‌شود. فقط در مورد زهرا علیها السلام تعبیر «الإنسیة الحوراء»^(۳) آمده است. پیامبر خدا ﷺ در این روایت می‌فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان‌ها کرده و حضرت زهرا علیها السلام را به دنیا آورده است. ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا علیها السلام یادگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل و قول حضرت زهرا علیها السلام در ایجاب و سلب، از طرف خداوند امضا شده است. حضرت زهرا علیها السلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناک کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می‌کنم».

آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

۳. همان، ج ۹۲، ص ۳۸۴.

کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضی نیستند. خدایی که خالق است و با مخلوق قیاس نمی‌شود، رضای خود را در رضای بنده قرار داده است. رضای خدا مقرون و ملازم رضای فاطمه (ع) است. این همان عصمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته‌اند، اما عصمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیچ آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می‌شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا (ع) آموخت.

حضرت امام حسن (ع) به عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضمانت می‌کنم اگر کسی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ‌گاه سؤالی نکند، دعایی نمی‌کند مگر آن که مستجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین (ع) نیست، بلکه برای انسان‌های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشکل است. ممکن است کسی از آن رو در پی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است. رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می‌بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله‌ای برسد که درخواست‌هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند. نقل شده است که حضرت علی (ع) به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می‌بخشیدند و چیزی نمی‌خورند. روز سوم پیامبر (ص) به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا (ع) فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده‌اند». پیامبر (ص) نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است. این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می‌بخشیدند و ایثار می‌کردند.

اگر روزه داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می‌گوید من نمی‌توانم نماز را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می‌شود؟

دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و

فرمودند: «بار خدایا، پیامبر توبه مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم». آن‌گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می‌خواستند، خداوند به آنها می‌داد. البته، خداوند هم نخواست است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان‌هایی پایین‌تر از حد و منزلت معصوم است این امتحان کوچک برای آن است که انسان‌ها به این بزرگواران اقتدا نمایند و آنها را الگوی خویش سازند.

رضا مرتبه‌ای بس گرانبه‌است که انسان باید به دنبال کسب آن باشد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشد به درد آخرتش می‌خورد و اگر اهل دنیا باشد به کار دنیایش می‌آید و فوائد بسیاری عایدش می‌شود. هر چند کسب رضا برای تحصیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پرارزش به قیمتی ناچیز است. درست مانند آن‌که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون‌ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شخص که برای به جوش آوردن آب سماور اسکناس‌های فراوانی را به شعله‌های آتش می‌سپرد.

اطاعت، تنها راه موفقیت

و اعلموا أنه ليس بين الله و بين أحد من خلقه ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا من دون ذلك من خلقه كلهم إلا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله إن سرّكم ان تكونوا مؤمنين حقاً حقاً و لا قوّة إلا بالله^(۱) ؛ بدانید که میان خدا و هیچ‌یک از بندگان - چه فرشته مقرب باشد، یا نبی مرسل یا بنده‌ای فروتر - چیزی جز اطاعت نیست. پس اگر به راستی دوست دارید که مؤمن حقیقی حقیقی باشید، در اطاعت خدا بکوشید و [بدانید که] هیچ نیرویی جز به مدد خدا نیست .

امام صادق علیه السلام در این بخش از فرمایش خود می‌فرماید، بین خداوند و بندگان او یک راه بیشتر وجود ندارد. آن‌هم طاعت خداوند است و در این راه بین مَلک و نبی و هیچ آفریده دیگری، عالم باشد یا جاهل، مرجع تقلید باشد یا واعظ، استاد باشد یا کاسب فرقی نیست .

«أحد» در عبارت فوق نکره در سیاق نفی است . معنای نفی نیز از کلمه «لیس» استفاده می‌شود؛ یعنی استثنایی وجود ندارد، همه و همه برای ارتباط با خدا راهی جز طاعت ندارند. حتی پیروی و اطاعت از پیامبر و امامان نیز از این روست که پیمودن راه آنها اطاعت از خداست . حال که اطاعت تنها راه است در این راه تمام تلاش خود را به کار

۱. متن نامه.

گیرید. مؤمن حقیقی راهی به جز اطاعت از باری تعالی ندارد. سپس حضرت می‌فرماید: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». هیچ قدرت و نیرویی وجود ندارد، مگر آن‌که از خداوند سرچشمه گرفته است و کسانی که در راه اطاعت خداوند کوشش می‌کنند نیز تلاش و کوششان با استعانت خدای متعال است و بدون کمک الهی قدرت انجام چنین عملی را ندارند.

انبیا و اولیا با آن همه طاعت و صدقی که داشتند، از آخرت می‌ترسیدند. ترس و بیم امام معصوم ناشی از این است که می‌داند تنها راه ارتباط با خدا اطاعت است.

طاعت و عبادت

ماه‌های رجب، شعبان و رمضان بر ماه‌های دیگر برتری دارند و در روایات تعبیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه‌ها به وجود می‌آورد در این ماه‌ها می‌توان خود را به گونه‌ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تانه ماه دیگر سال بر جای بماند. می‌توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه‌ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.

در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أَغْلَقَ بَابَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَاباً»^(۱)؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته‌ای را نمی‌گشاید. شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی‌شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می‌شود و در صورت ورود دزد به خانه‌ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی‌تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت (ع) است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیاست. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این

۱. کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷.

ماه‌ها بازار عبادت داغ‌تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه‌ها که بازار خرید و فروش داغ‌تر است، سود بیشتری می‌برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس‌های زمستانی، و در تابستان بازار جنس‌های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب‌های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این‌که کدام یک از این ماه‌ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت‌ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین^(۱) روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه‌های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام یک از این ماه‌ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه‌هاست. انسان باید در این ماه‌ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی‌خواهم به واسطه رفاقت با تو به جهنم بروم. تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هدایت نماید. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسان فشار می‌آورد که انسان العیاذ بالله، از عبادت کردن بیزار می‌شود و گاهی نیز او را چنان مشغول مستحبات و مکروهات می‌کند که از واجبات باز ماند، و هر دو راه منتهی به جهنم می‌شود. در حالات یکی از علما نقل می‌کنند که هر کس هر چه از او می‌خواست انجام می‌داد و هیچ وقت «نه» نمی‌گفت، ولی در عین حال هیچ کس نمی‌توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد

۱. در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۸.

نداشت مجبور سازد. این یک الگوست و دیگران نیز باید سعی کنند این گونه باشند. باید مواظب بود تارياست و آقايي دنيا با بهشت معامله نشود و انسان راهي جهنم نشود؛ چون مالکيت تمام دنيا در مقابل رفتن به جهنم، هيچ ارزشي ندارد.

همت بلند

يکي از اصحاب معصومين (عليه السلام) روزي خدمت ايشان رسيد و عرض کرد: يابن رسول الله، سالهاي سال است که در خدمت شما هستم و تا کنون چيزي از شما نخواسته‌ام. حضرت فرمود عيبي ندارد، از ما حاجتي بخواه. عرض کرد: مي‌روم تافکر کنم چه چيزي از شما بخواهم. پس از مدتي خدمت آن حضرت رسيد و عرض کرد: يابن رسول الله، من از شما مي‌خواهم بهشت را براي من ضمانت کنيد. حضرت مقداري تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را براي من ضمانت مي‌کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت ديگري داري بگو. عرض کرد: يابن رسول الله، من در مورد خواسته‌ام بسيار فکر کردم. ديدم اگر از شما پول بخواهم، سرانجام آن را در اين دنيا بر جاي مي‌گذارم و مي‌ميرم. اگر طول عمر بخواهم، سرانجام همه مرگ است. بنابراين، تصميم گرفتم که آخرت را از شما بخواهم.

تأمل در جواب

وقتي علما به روايتي مي‌رسند که در آن معصومي براي جواب دادن به سؤال ديگران تأمل به خرج مي‌دهد، احتمالات زيادي براي اين تأمل بيان مي‌کنند. شکی نیست که امام همه چيز را مي‌داند و بر تمام مسائل احاطه دارد پس اين سکوت و درنگ دليل خاصي داشته است. شخصي از حضرت امير (عليه السلام) پرسيد: چگونه است که هر چه از شما مي‌پرسند، بدون درنگ پاسخ مي‌دهيد؟ حضرت از آن شخص پرسيدند: انگشتان دست من چند تاست؟ فورا جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداري براي پاسخ دادن فکر نکردي؟ عرض کرد: يا امير مؤمنان، پاسخ بسيار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل براي من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است.

روزی از رسول اکرم ﷺ سؤالی پرسیدند. ایشان مقداری تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پیامبر ﷺ پرسیدند: یا رسول الله، مگر پاسخ سؤال این مرد را نمی دانستید؟ چرا فوراً جواب ندادید و تأمل کردید؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنین است.

یک سؤال و دوگونه جواب

معصومین علیهم السلام، قبل از انسان ها خلق شده اند. تمرینهای بسیاری دیده اند و فشارهای فراوانی را تحمل کرده اند تا به این درجه و مقام رسیده اند. آنها مانند خورشید و ماه نیستند که فقط یک تکلیف داشته باشند. بلکه تکلیف های متعدد دارند و با هر کس به فراخور حال خودش رفتار می کنند.

معاویه بن عمار و اسماعیل بن جابر هر دو از یاران امام صادق علیهما السلام بودند. روزی معاویه بن عمار از حضرت پرسید: یا بن رسول الله، آیا می توانم نماز روز را در شب قضا نمایم؟ امام پاسخ دادند: آری، می توانی. بعد از مدتی اسماعیل بن جابر خدمت حضرت رسید و همان سؤال را از حضرت پرسید. امام پاسخ دادند: نمی توانی. عرض کرد: یا بن رسول الله، چرا به معاویه بن عمار پاسخ مثبت و به من جواب منفی دادید؟ حضرت فرمودند: «إِنَّ ذَاكَ يَطِيقُ وَأَنْتَ لَا تَطِيقُ»^(۱)؛ او می تواند، اما تو نمی توانی.

دشواری های عصر غیبت

کسانی که به خدمت ائمه علیهم السلام می رسیدند مسائل برایشان حل می شد؛ چرا که آنها راهنمایانی بودند که بر عالم غیب احاطه داشتند و تکلیف مراجعه کننده را به روشنی مشخص می کردند.

اما در زمان غیبت امام علیهما السلام وضع طور دیگری است. اگر کسی از مراجع بزرگ تقلید

۱. شیخ طوسی می فرماید: اسماعیل بن جابر می خواست نوافل روز را در شب قضا کند که با این کار به فرائضش صدمه می خورد، و امام او را از این کار برحذر داشتند (تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۶).

همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و یا سید بحر العلوم بپرسد که آیا این احکامی که شما گفته‌اید حکم خداست؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخیص داده‌ایم و معتقدیم که آنچه گفته‌ایم حکم خداست. اگر شما به این احکام عمل کردید و مطابق با واقع در آمد که بسیار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعی بود معذورید و راهی به جز این وجود ندارد. فقدان امام در بین امت مصیبت بزرگی است. این مسئله تقدیر الهی است و ما دخالتی در آن نداریم. پس باید به تکلیف عمل کنیم.

مرحوم محقق خراسانی از منبری‌های خوب بود که آن وقت‌ها (چهل سال پیش) به کربلا و عتبات می‌آمدند و منبر می‌رفتند و من هم گاهی از منبرهای ایشان بهره می‌بردم. شبی در مدرسه صمیمیه منبر رفتند و فرمودند از این‌که در زمان غیبت هستید، خیلی تأسف نخورید، گرچه نعمت بسیار بزرگی را از دست داده‌اید. در این زمان برای حل مشکلات دینی خود نمی‌توانید به امام معصوم مراجعه کنید و باید از مراجع تقلید پرسید. آنها نیز خواهند گفت: ما نمی‌دانیم احکامی که استنباط می‌کنیم مطابق واقع است یا نه، و فقط وظیفه خود را انجام می‌دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می‌کردید، کار بسیار مشکل‌تر می‌شد. کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

معرفت خدا و نبی و امام (ع)

شناخت خدا و نبی و امام از جمله لوازم پیروی از خدا است و باید آن را هر چند با دعا و زیارت هم که شده به دست آورد. در مجموعه‌های حدیثی آمده است که لوازم طاعت خداوند سه چیز است: معرفت خدا، معرفت نبی و امام، و نیز إصابة السّنة. منظور از معرفت و عرفان، عرفانی است که در روایات وارد شده است، نه عرفان اصطلاحی. عرفان اصطلاحی فنی است همانند فن هواپیما سازی، با این تفاوت که فن هواپیما سازی کسی را از راه مستقیم دور نکرده و نمی‌کند و نوعی خدمت به مردم است.

خدمت به مردم هیچ وقت انسان را از خداوند دور نمی‌سازد. اما عرفان اصطلاحی چون از اساس چیزی جدا از اهل بیت علیهم‌السلام بوده بسیاری از مردم را گمراه ساخته است. عرفانی که در روایات آمده است، همان معرفت و تصحیح اعتقادات خود و دیگران است. اعتقاد درست و عمل از مهم‌ترین عبادت‌هاست.

دعاهایی که در ماه‌های رجب، شعبان و رمضان وارد شده انسان را آماده عمل به فرائض و طاعت می‌نماید: «خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ»^(۱)؛ کسی که بر غیر تو درآید ناکام، و آن که به غیر تو رو کند زیان‌کار است. این مطالب، انسان را آماده می‌سازد تا اعتقادات خود را تصحیح کند. برای تصحیح اعتقاد کمک لازم است و این دعاها انسان را یاری می‌کنند تا اعتقادات خود را بازسازی کند.

انسان نباید واجبات و فرائض را فدای مستحبات و نوافل کند. حضرت علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضُرَّتْ بِالْفَرَائِضِ»^(۲)؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، باعث تقرب به خدا نمی‌شود. در روایت دیگری آمده است: «إِذَا أَضُرَّتْ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضْهَا»^(۳)؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، مستحبات را رها کنید.

قسمت اعظم اعتقادات، روایات، واجبات و محرمات از طریق شیخ صدوق، شیخ طوسی، و شیخ کلینی به دست ما رسیده است. اگر شیخ طوسی میلیون‌ها سال نماز شب می‌خواند، این اندازه که با نوشتن کتاب اجر و ثواب برده، ثواب نمی‌برد. نمی‌خواهم ثواب نماز شب را کم بشمارم. در فضیلت نماز شب همین بس که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ»^(۴)؛ هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که روشنی‌بخش دیدگان است برای آنان اندوخته شده است. خود همین نماز شب عمده احکام آن از طریق این سه بزرگوار به دست ما رسیده است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۹.

۳. همان، حکمت ۲۷۹.

۴. سجده، آیه ۱۷.

نابودی اعمال

در روایات آمده است: روز قیامت بسیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهده نمی‌کند؛ مثلاً می‌بیند خمسی که پرداخته یا نماز و روزه‌ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشده، و این مطلب را زمانی درمی‌یابد که بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد. تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سفر را می‌شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصد می‌رسد متوجه می‌شود پول‌هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می‌شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می‌کند؟ چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلد است رساله عملیه را ببیند و اگر مجتهد است ادله را باز بینی نماید. مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمودند: نکند علم عالم، علم سینه به سینه [یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله] باشد.

اگر دقت و تأمل به خرج دهیم چه بسا معلوم شود که اشتباهات زیادی در آموخته‌هایمان وجود دارد. بارها در قرآن کریم آمده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»^(۱)؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟» برای مثال بسیاری از ما گمان می‌کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه‌ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال می‌فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^(۲)؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید». در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قُوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند. قسمتی از این هدف

۱. نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴.

۲. تحریم، آیه ۶.

با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می‌شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگوی کوچک‌ترها باشد. اگر خود انسان دروغ‌نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می‌گیرند. شکی نیست که خداوند در حد قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است.

مؤمن باید پشت کار را از کاسب‌ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از یک کاسب بپرسند: آیا می‌دانی که امروز ضرر می‌کنی یا سود می‌بری؟ می‌گوید: نه نمی‌دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می‌روی؟ می‌گوید: چاره‌ای جز این نیست، یک روز ضرر می‌کنم و روز دیگر سود می‌کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته‌اند: کاسب هستیم و مثلاً هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده‌ایم و می‌خواهیم خمس بدهیم. ممکن است شخصی با یک بار گفتن و ده بار گفتن اثری در فرزند خود نبیند، اما باید به امید این‌که روزی این گفتن‌ها به عمل تبدیل شود هم‌چنان ادامه دهد. در کتاب‌های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این‌که «ما من عام إلا و قد خص؛ هیچ عامی نیست مگر آن‌که استثنایی داشته باشد». در کتاب معالم^(۱) آمده است که خود این عام نیز تخصیص خورده است؛ چرا که عام‌هایی وجود دارد که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۲)؛ و خدا بر همه چیز تواناست. این عامی است که تخصیص نخورده و قدرت الهی مافوق همه چیز است. خداوند بر همه موجودات قدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضرت می‌فرمایند: هیچ کس راهی به جز عبادت و طاعت ندارد، و بعد در ادامه برای تأکید بیشتر، موجودات والا مرتبه‌ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته‌اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته

۱. یکی از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می‌خوانند.

۲. بقره، آیات ۲۰ و ۱۰۶؛ و نیز جاهای دیگر.

عموماتی است که تخصیص نخورده است .

کوشش و مقام طاعت

برای طاعت ، جست و جو و کوشش لازم است . آن که مجتهد نیست باید رساله عملیه را بخواند . البته ، تمام مسائل مورد نیاز در رساله های عملیه نیامده است . هزاران مسئله مورد ابتلا وجود دارد که در رساله های عملیه نیست باید این قبیل مسائل را پرسید و یاد گرفت ؛ زیرا این مسائل به خودی خود برای انسان کشف نمی شوند . اگر شخص در یادگیری مسائل مقصر باشد زیان و کیفر اخروی را به جان خریده و اگر قاصر باشد دچار حسرت و پشیمانی خواهد شد .

کسی که می خواهد به سفر برود یا معامله ای انجام دهد ، چون خودش خبره نیست از این و آن می پرسد تا چیزهایی که نمی داند یاد بگیرد . هدف از این پرسیدن ها آن است که می خواهد متضرر نشود . مسائل شرعی نیز از این قاعده بیرون نیست و برای جلوگیری از ضرر اخروی باید مسائل مورد نیاز خود را بیاموزیم .

احتیاط ، نشانه ایمان

به امام صادق علیه السلام عرض کردند که فلان شخص انسان بسیار خوب و مؤمنی است و نمازهایش را دو بار در روز می خواند تا مبدا نمازهایش کاستی هایی داشته باشد . حضرت فرمودند : « هل یشکّ فی الزکاة فِیُعْطِیْهَا مَرَّتَیْنِ ^(۱) ؛ آیا زکات اموالش را نیز دو مرتبه می دهد ؟ »

شخصی در کربلا بود که خمس مالش را چند مرتبه می داد . البته ، پولدار نبود و خمسش در نهایت پنجاه یا صد فلس می شد . یک بار که خمس می داد ، شک می کرد که آیا فلان چیز را حساب کرده است یا نه ، و دوباره خمس اموال خود را حساب می کرد .

۱. وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۲۴۸ .

دعای «یا مَنْ ارجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا مَنْ ارجوه لکّلْ خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید^(۱). خوب است انسان در شبانه روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خداست یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟ اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

نیرنگ‌های شیطان

قرآن یک کلمه گفته است که کاری کنید که جهنم نروید، اما به جا آوردن این کار، مستلزم انجام دادن هزاران کار دیگر است. اطراف انسان پر از تله‌های شیطانی است؛ قلاب‌های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان برگردن آدمی می‌اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می‌کند. در اطراف هر یک از انسان‌ها شیاطین بسیاری وجود دارد. در روایت آمده است که در قلب انسان ۲۵ شیطان، و در کنار آنها نیز ۲۵ فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع‌تر از انسان عمل می‌کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تا توان مقابله با آنها را داشته باشد. آنها خواب و خوراک ندارند و بابت این کارها وقتی صرف نمی‌کنند، اما انسان‌ها گرفتاری‌های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ‌ها محتاج آموزش و یادآوری است. انسان‌ها چه بسا در طی روز با صدها نفر سر و کار داشته باشند، اما شیاطین فقط با یک نفر کار دارند. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است.

در قرآن کریم بارها و بارها آمده است: «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^(۱)؛ بیشتر آنان نمی‌اندیشند»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲)؛ بیشتر آنان نمی‌دانند». شیطان و سواس الخناس است، گاهی مطلبی را در دل انسان می‌اندازد تا برای او شک و شبهه ایجاد کند.

من با چشم خودم کسی را دیدم که لب حوض نشسته بود و بیش از هفتاد بار دستش را داخل آب می‌برد و بیرون می‌آورد. بنده خدا می‌خواست دست خود را بشوید، ولی دچار وسواس بود. این شخص فکر می‌کرد چنین کاری دقت در اعمال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می‌کند و این همان زنجیر جهنمی است که برگردن انسان‌ها می‌اندازد.

قرآن کریم درباره چنین افرادی که می‌پندارند عبادت می‌کنند اما در واقع شیطان بر آنها سوار شده است، می‌فرماید: «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^(۳)؛ و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند». همچنین آنان را «الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»^(۴)؛ زیانکارترین مردم خوانده است. افعّل التفضیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می‌آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شمول بیشتری دارد. در این آیه «اخسرین» با الف و لام آمده است. «اخسرین» در بین همین انسان‌ها و امثال من و شما هستند. کسی بودند که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا ﷺ نشستند و بیست و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیر مؤمنان (ع) می‌جنگید، اما عاقبتش چه شد؟

غفلت و عبرت

در میان اخسرین نیز مراتب فرق می‌کند و چه بسا برخی وضع بدتری نسبت به دیگران داشته باشند. ما اهل علم نیز بسته به میزان غفلتمان دچار خسرانیم و باید به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم. انسان‌های عادی اگر مرده‌ای ببینند تا چند روز وضعشان متحول

۱. مائده، آیه ۱۰۳.

۲. انعام، آیه ۳۷.

۳. کهف، آیه ۱۰۴.

۴. همان، آیه ۱۰۳.

می‌شود، اما مرده‌شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده‌شورها اهانت نشود، چرا که کار واجبی انجام می‌دهند و به تکلیف عمل می‌کنند. انسان‌ها نیز عادت کرده‌اند موعظه بگویند و موعظه بشنوند، اما این گفتن‌ها و شنیدن‌ها هیچ تأثیری ندارد. مانند مرده‌شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت‌هاست، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند. در یکی از زیارت‌های سید الشهداء علیه السلام آمده است: «واجعل سریرتی خیراً من علانیتی»^(۱)؛ خدایا، نهان مرا بهتر از آشکارم قرار ده (که اگر کسی در ظاهر یک خوبی از من سراغ دارد باطن من بهتر از آن باشد). به راستی که چه گوهرهایی در این زیارت‌ها آمده است، و چه خوب است انسان در طول عمر حتی یک بار هم که شده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد.

تسلیم در دین

واعلموا انّ الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام، فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ
أَسْلَمَ، وَمَنْ لَمْ يَسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ^(۱)؛ و بدانید که اسلام یعنی
تسلیم و تسلیم یعنی اسلام. پس کسی که تسلیم شد مسلمان است
و آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

از نظر ادبی ظاهر کردن ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زیدُ هو
الشاعر»، «هو» که ضمیر فصل است حصر را می‌رساند^(۲). در این قسمت از رساله
امام علی^(علیه السلام) فرموده‌اند: «الاسلام هو التسليم». اگر می‌فرمودند: «ان الاسلام التسليم» معنا
مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر آن در واقع مبتدا و خبرند. اما با آوردن هو بین این دو،
اسلام منحصر در تسلیم شده است؛ یعنی عمل به احکام و تعالیم اسلام بدون داشتن تسلیم
فایده‌ای ندارد، و چنین اسلامی، اسلام درست و کامل نیست. در ادامه می‌فرمایند: «و
التسليم هو الاسلام». این تکرار برای تأکید بیشتر است. «فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ أَسْلَمَ» این قسمت
تأکید پس از تأکید است. هر کس تسلیم احکام تکوینی و تشریعی خدا بود مسلمان است.
«و مَنْ لَمْ يَسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ»، آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

اسلام منحصر در یک عمل نیست، بلکه اجزا و شرایط و موانع بسیاری دارد که همه
آنها با همدیگر مجموعه اسلام را می‌سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چیز

۱. متن نامه.

۲. مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احادیث درالله منحصر شده است.

نیست. همین طور روزه و حج رکند، اما همه اسلام نیستند. شاید بتوان مجموعه اسلام را به هواپیما تشبیه کرد. هواپیما برای پرواز نیاز به شرایط و اجزای خاصی دارد و با نبود هر یک از این اجزا و شرایط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضعیت به پرواز در آید، سرنشینان آن از بین می‌روند. کسانی که روز عاشورا فرزند رسول خدا ﷺ را به شهادت رسانیدند، اهل نماز و روزه و حج بودند، و آنها که در جنگ جمل، صفین و نهروان بر علی بن ابی طالب (ع) شوریدند، چه بسا بیش از دیگران به نماز و روزه می‌پرداختند. عیاشی ذیل آیه شریفه: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۱)؛ چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سرتسلیم فرود آورند». روایتی را از ابی ایوب خزاز نقل کرده است که چنین است:

«لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة وحجوا البيت وصاموا شهر رمضان، ثم قالوا الشيء صنع الله أو صنعه رسول الله ﷺ ألا صنع خلاف الذي صنع أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين»^(۲)؛ اگر قومی خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند و ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا ﷺ انجام داده‌اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند». مشرک فقط به ملحد گفته نمی‌شود که احکام فقهی و ویژه‌ای دارد و جزو نجاسات شمرده می‌شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می‌پرستد و ستایش می‌کند، نیز در مرتبه‌ای از شرک قرار گرفته است. شخصی نزد من آمده بود و می‌گفت: خانه‌ای از فلان کس خریده‌ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می‌دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می‌دانم. گفتم:

۱. نساء، آیه ۶۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می‌گفت: پس پولی که داده‌ام چه می‌شود؟

دین فروشی سمره بن جندب

همان‌طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هرکس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می‌رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می‌گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می‌فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می‌فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمره بن جندب دین خود را به چهار صد هزار درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل ۱۵۰ کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تُن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول‌ها زندگی خوبی کرد، اما هرچه بود پول‌ها تمام شد و سمره نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تا قیامت گرفتار خواهد بود.

دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده‌ای نیست، اما چاره‌ای جز آن نیست. کسی که می‌خواهد در آن دنیا هم‌نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد. در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام کسی را نصیحت می‌کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی‌کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می‌کنی با این اعمال روز قیامت هم‌نشین موسی بن جعفر می‌شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا دارد؟ اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه بسیار تمیز و باشکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می‌کند. شخص دیگری که سرتا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می‌کند، آیا کسی حاضر می‌شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟ اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بپوشد.

انسان باید در مقابل تکوین و تشریع تسلیم باشد. آن‌که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل‌تر است. به ثروتمندی گفته بودند: خمس اموالت را پرداخت کن، گفته بود: می‌فهمی چه می‌گویی؟ من اگر بخواهم خمس بدهم می‌دانی چقدر باید پول بدهم؟ پول زیاد این‌گونه است و تسلیم شدن به هنگام ثروت کار مشکلی است. تسلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت‌های دنیا چنین کند.

سرگذشت علی بطائنی

علی بن حمزه بطائنی عالم دین و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود. در ایام زندانی شدن امام کاظم علیه السلام، سی جاریه^(۱)، چند هزار درهم و دینار و هم‌چنین مقداری گوسفند و شتر در نزد او جمع شد. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام دلش نیامد این اموال را تسلیم حضرت رضا علیه السلام کند. در نتیجه امامت امام رضا علیه السلام را رد کرد و برای خود مذهبی به نام واقفیه درست کرد و با این کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا علیه السلام از واقفیه با عبارت «کلاب ممطورة»^(۲) یاد کرده، یعنی سگی که زیر باران خیس شده است. باران همه چیز را پاک می‌کند، اما سگ را نجس‌تر می‌کند. کسی که از کنار یک سگ خیس عبور کند با عجله می‌گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامی که خشک است اگر به بدن یا لباس برسد نجس نمی‌کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرایت می‌کند. ابن ابی العزاقر شخصی بود که مدت بسیاری تسلیم حق تعالی بود، اما در یک جا دچار لغزش شد و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد. درباره یکی از همین بدعت‌گذاران آمده است: «احذروا الصوفي المتصنع»^(۳)؛ بر حذر باشید از صوفیان بدعت‌گذار.

۱. کنیز.

۲. کمال الدین، ص ۹۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

اسلام در عین سختی بسیار آسان است. مشکل آن جاست که بعضی مواقع باید از منافع دست شست و تسلیم گردید. قرآن نمی‌گوید که فقط تسلیم باش، بلکه می‌گوید علاوه بر آن که تسلیم شدی، شکایت هم نکن و راضی باش. نباید بگویی اسلام دستم را بسته و الا فلان کس را چنین و چنان می‌کردم. امام صادق علیه السلام سه مرتبه قسم یاد می‌کنند که اگر کسی عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته شرک مراتب گوناگونی دارد.

زاهد و ترس از گناه

پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می‌کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می‌شود. اگر در هر روز فقط یک گناه مرتکب شده باشم می‌شود بیست هزار گناه. بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می‌توانم جواب دهم. در این افکار غوطه ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سکنه کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی‌ها سکنه می‌کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت‌ها سکنه می‌کند و می‌میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سکنه می‌کند. همام نیز پس از شنیدن صفات متّقین از زبان امیر مؤمنان علیه السلام تاب نیاورد و جان مشتاقش از کالبد تن خاکی بیرون رفت: «فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا»^(۱)؛ همام فریادی کشید و جان داد.

یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وراثت دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله‌ای کرد و مرد.

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۳ (خطبه همام).

احسان به نفس

وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ فَلْيُطِيعِ اللَّهَ فَإِنَّهُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ أَبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ، وَإِيَّاكُمْ وَمَعَاصِيَ اللَّهِ أَنْ تَرْكَبُوهَا فَإِنَّهُ مَنْ إِنْتَهَكَ مَعَاصِيَ اللَّهِ فَكَبِهَ فَقَدْ أَبْلَغَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِهِ وَلَيْسَ بَيْنَ الْإِحْسَانِ وَالْإِسَاءَةِ مَنْزِلَةٌ، فَلَا هَلْ الْإِحْسَانِ عِنْدَ رَبِّهِمُ الْجَنَّةُ وَلَا هَلْ الْإِسَاءَةُ عِنْدَ رَبِّهِمُ النَّارُ^(۱)؛ هر که خوش دارد در نیکی به خویشتن به حدنهایی رسد، باید خدا را فرمانبرداری کند؛ زیرا هر که فرمان خدا بُرد در نیکی به خود به حدنهایی رسید. مبدا خدا را نافرمانی کنید؛ زیرا هر که پرده نافرمانی خدا برد و مرتکب معصیت شود، نهایت بدی را در حق خود کرده و میان نیکی و بدی جایگاه سومی نیست برای نیکوکاران نزد خدا بهشت، و برای بدکاران دوزخ مقرر شده است.

مراتب احسان به نفس متفاوت است. تحصیل، به دست آوردن پول برای داشتن زندگی مرفه، خوش رفتاری با مردم و احترام گذاشتن به آنها، به اندازه خوردن برای جلوگیری از سوء هاضمه و بیماری، رعایت بهداشت دهان و دندان و بسیاری دیگر از کارهای انسان‌ها در طول زندگی احسان به نفس، و هدف از انجام دادن آنها به دست آوردن آسایش است. ولی امام صادق علیه السلام در این قسمت از فرمایش خویش، طاعت خداوند را بالاترین و بلیغ‌ترین احسان به نفس دانسته و در مقابل، گناه کردن و نافرمانی

خدای متعال را شدیدترین ظلم به نفس شمرده است. «یبلغ» فعل متعدی است مفعول آن مقدر است؛ یعنی «یبلغ درجة عالية». از سوی دیگر حذف متعلق افاده عموم می‌کند. در این جانیز مفعول ذکر نشده و معنای کلام چنین است: هر کسی که تمام درجات احسان به نفس و بالاترین آنها را می‌خواهد طاعت خدا را به جا آورد. «الی نفسه» متعلق به احسان، و از این رو تقدیر کلام به این صورت است: «أن یبلغ فی الإحسان إلی نفسه». جمله «فقد أبلغ إلی نفسه فی الإحسان» در کلام امام دوبار تکرار شده و دارای بار بلاغی است؛ چرا که مطلب مهم است و تکرار تأکید را می‌رساند. حضرت می‌فرماید طاعت خدا بهترین راه راحتی نفس است. یک عمر رنج و فقر، هر چند بسیار دشوار باشد، در مقابل به دست آوردن نعمت جاوید آخرت مسئله‌ای نیست.

همان‌طور که اشاره شد احسان به نفس در دنیا با پول و سلامتی و فرزند و عشیره و امثال اینها میسر می‌شود و اگر کسی بخواهد در چار چوب دنیا با عزّت و سربلندی و احترام زندگی کند، به ناچار باید از این امتیازها برخوردار باشد. اما همه این امتیازها تا وقتی وجود دارند که انسان زنده است، و همین که روح از بدن جدا شد همه چیز تمام می‌شود. ولی اگر انسان بخواهد علاوه بر دنیا، در آخرت نیز آسوده باشد، تنها راه طاعت خداوند است. البته، کمی تأمل و تفکر لازم است تا انسان به این نتیجه برسد. غفلت انسان را گمراه می‌کند و برای رسیدن به این ذهنیت موانع بسیاری در دنیا وجود دارد، ولی انسان عاقل در هر صورت به این نتیجه خواهد رسید و پس از این نتیجه‌گیری سعی می‌کند و سائل آرامش و آسایش خود را در آخرت - که نعمت‌ها و عذاب‌های آن با دنیا مقایسه شدنی نیست - فراهم سازد. درک وسعت آخرت و نعمت‌های آن از عهده انسان خارج است و آگاهی‌های ما از آخرت، منحصر به همین روایات مأثوره است، اما این که آخرت چیست، نمی‌دانیم. در روایت آمده است: «و لا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ^(۱)؛ و هرگز به فکر بشری خطور نکرده است». انسان تا با آخرت مواجه نشود آن را درک نمی‌کند؛ درست مانند کسی که بایک مریض بد حال مواجه می‌شود، و آن وقت است که می‌فهمد واقعا

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵.

خداوند چه نعمت بزرگی به نام سلامتی به او داده است. نعمت‌های الهی به شمار نمی‌آید و نمی‌توان همه را به ذهن آورد. گاهی اوقات به نعمت‌هایی برخورد می‌کنیم که تا آن لحظه نمی‌دانستیم چنین نعمتی هم داریم.

مدتی پیش به عیادت مریضی رفتم و حال او را جویا شدم. گفت: «به مرضی مبتلا شده‌ام که تا آخر عمر باید تشنه باشم؛ زیرا بدن من قدرت دفع کردن آب را ندارد و اگر آب بخورم دفع نمی‌شود و باید با داروهای مختلف آب را از بدنم خارج کنم. از این رو همیشه زبانه‌ام به کام چسبیده و دهانم خشکیده است!». چه بسا، هیچ وقت به ذهن خطور نکند که امکان خوردن آب یک نعمت است. نهایت چیزی که برای ما اتفاق می‌افتد این است که در یک روز تابستان اگر روزه باشیم تا شب تشنگی را تحمل می‌کنیم و شب به هنگام افطار دو برابر هر روز آب می‌خوریم.

کسب علم به نوعی کسب مجهولات نیز هست، چرا که انسان متوجه می‌شود چه چیزهایی نمی‌دانسته و چه چیزهایی نمی‌داند. وقتی حال ما نسبت به فهم و درک نعمت‌های دنیایی این‌گونه باشد و بسیاری از آنها را درک نکنیم، تکلیف نعمت‌های اخروی معلوم است.

حقایق معقول

آخرت و نعمت‌های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی‌گیرد، چرا که برایش عادی می‌شود، مگر این‌که با تلقین، خود را از عادت و غفلت‌نگه دارد. در روایت آمده است: اگر مرده شورها حرفهای مرده‌ها را می‌شنیدند، وحشت آنها را برمی‌داشت و هیچ کس حاضر نمی‌شد مرده‌ها را بشورد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَهَلْتُمْ^(۱)؛ اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ دیده‌اند می‌دیدید، بی‌تابی می‌کردید و هراس بر شما چیره می‌شد».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

لذا در احوال مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی^(۱) نقل کرده اند که شب‌ها تا به صبح در قبرستان تخت فولاد اصفهان عبادت می‌کرد. او انسانی وارسته و از اوتاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می‌دید.

آخرت و حسرت

انسان با ورود به آخرت متوجه می‌شود که چه بلایی به سرش آمده و حسرتی دائم گریانش را می‌گیرد؛ چرا که می‌بیند میلیاردها سال باید در آن جا بماند، ولی هیچ کاری برای خودش انجام نداده و هیچ توشه‌ای برای خودش نیندوخته است. ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک‌های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهند فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشش بیاید ولی ارزش آنها را درک نمی‌کند. اگر بچه‌ای گوهر قیمتی و با ارزشی گم کند قاصر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی‌دانسته، ولی پس از آن که بزرگ شد اگر به او بگویند در کودکی گوهر با ارزشی که قیمت آن میلیون‌ها تومان بود، گم کرده است، تا آخر عمر حسرت می‌خورد و می‌گوید: ای کاش دستم می‌شکست و آن گوهر را بر نمی‌داشتم! به او می‌گویند تو که تقصیری نداشتی بچه بودی و نمی‌فهمیدی. می‌گوید: می‌دانم که تقصیری نداشته‌ام. اگر مقصر بودم خودم را می‌کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده و می‌داند برای به دست آوردن مقدار کمی پول چقدر باید زحمت و مرارت بکشد. با خود می‌گوید اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می‌توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم. انسان‌ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می‌شوند: «الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا»^(۲)؛ مردم در خواب به سر می‌برند، وقتی مردند بیدار می‌شوند». در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت‌هایی بی‌شمار

۱. جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیرخان قشقایی است.

۲. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

و جاوید نصیبشان خواهد شد .

در روایت آمده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می‌کند ، تا کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکنند و دچار حسرت و پشیمانی نگردند و در بهشت رنج و عذابی نباشد . بنابراین ، بهشتیان هیچ‌گاه آرزوی داشتن مقام بالاتر را ندارند . درست مانند آن‌که شخصی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می‌آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی‌خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی‌کند .

لذت روح

غذای لذیذ ، پول زیاد ، آسودگی و چیزهای خوب دیگر لذت بخش‌اند و لذت نیز به روح اختصاص دارد . هنگام برخورداری از نعمت‌ها روح است که لذت می‌برد و طاعت خداوند لذت روح را تأمین می‌کند . البته ، طاعت خدا نیز به فراخور حال انسان‌ها متفاوت است . همان‌طور که احکام تابع موضوعات هستند ، مراتب طاعت نیز نسبت به افراد مختلف متفاوت است فرد سالم یک نوع طاعت می‌کند و مریض طور دیگری . طاعت ثروتمند به گونه‌ای است و اطاعت فقیر به گونه دیگر .

قلب ، مرکز طاعت و معرفت

بسیاری از اعمال جزء مظاهر ایمان است ، مانند نماز ، روزه ، حج ، زکات و ... ولی مرکز تمام اینها قلب است . در صلوات شعبانیه می‌خوانیم « واعمر قلبي بطاعتك ^(۱) » ؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن . اگر هردو پای انسان قطع شود انسان زنده می‌ماند ، اما اگر قلب کوچک‌ترین مسئله‌ای پیدا کند زندگی تمام می‌شود . حج ، خمس ، روزه ، عبادت است ، ولی اصل تمام معارف و طاعات قلب است . ریشه همه عبادت‌ها قلب است و اعمال دیگر ظاهر امرند . این قلب است که صبح‌ها انسان را وادار می‌کند تا بیدار شود و نماز بخواند . کسی که قلبش طاعت نداشته باشد مانند میوه‌ای گندیده

۱. همان ، ج ۸۴ ، ص ۶۸ .

است که نمی شود از آن استفاده کرد .

همان طور که گفته شد حضرت می فرمایند بالاترین درجه احسان به نفس ، طاعت خداوند است ، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نماید ، انجام دادن آن آسان می شود . اگر دل چیزی بخواهد انسان به اندازه قدرتش به دنبال آن می رود . آن که سودای سفر در سر دارد ، از شوق سفری که در پیش دارد شب تا به صبح کارهایش را انجام می دهد و اصلا خستگی را احساس نمی کند . صبح هم سرزنده و بانشاط بیدار می شود . اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد ، هر چند تمام شب را خوابیده باشد صبح دیر از خواب بیدار می شود و حوصله هیچ کاری را ندارد .

غذای آسمانی و ایثار

یکی از علمای مشهد به نام شیخ کاظم قزوینی ، در اصفهان درس می خواند . مدتی در اصفهان قحطی شد . پول بود ، اما چیزی برای خریدن وجود نداشت . مدتی دنبال این بود که چیزی به دست آورد و با آن شکم خود را سیر کند . شنید در اطراف شهر شتری رانحر کرده اند . خود را به آن جا رسانید و توانست مقداری از آن گوشت بخرد و با خود بیاورد . با خوشحالی گوشت را زیر عبایش پنهان کرد و به طرف مدرسه به راه افتاد ، در حالی که گرسنگی به او فشار می آورد . در بین راه چشمش به مردی افتاد که کنار خیابان بی حال بر دیواری تکیه کرده و سربچه هایش را که نیمه جانی بیش نداشتند روی زانو گذاشته بود . آن مرد با دیدن شیخ از او کمک خواست و به بچه هایش اشاره کرد که یعنی از گرسنگی دارند جان می دهند . به آسمان اشاره کرد که یعنی خدا را در نظر داشته باش . شیخ فوراً به مدرسه رفت و مقداری گوشت پخت و نزد آنها بازگشت . دید رنگ و روی بچه ها زرد شده و دیگر رمقی ندارند . گوشت را به آن مرد داد و او هم دهان بچه ها را باز می کرد و لقمه را با فشار وارد دهان آنها می کرد ؛ چون خودشان نمی توانستند لقمه در دهان بگذارند . چند لحظه بعد قدری چشم بچه ها باز شد و به حال آمدند . بقیه گوشت را هم به آنها داد . از این که دید بچه ها جان تازه ای یافته و سر حال شده اند خوشحال شد و خدا را

شکر کرد. در حالی که خود نیز از گرسنگی رمقی نداشت به حجره برگشت. ناگهان پیرمردی که پیش از این هرگز او را ندیده بود و بعدا هم ندید، بقچه‌ای آورد و در مقابل او بر زمین گذاشت و گفت این بقچه مال شماست. پرسید: از طرف چه کسی؟ پیرمرد نگاهی به آسمان کرد؛ یعنی از طرف خداست، و رفت. بقچه را باز کرد، دید درون آن تعدادی نان روغن زده معطر و گرم هست. نان‌ها را برد و با دوستانش خورد. می‌گفت در طول عمر هیچ وقت چنین غذای خوشمزه‌ای نخورده بود.

البته معمولاً چنین نیست، و خدا جواب نیکی‌ها را در این دنیا و بی‌درنگ نمی‌دهد؛ چرا که انسان‌ها باید امتحان شوند. اگر فوراً جواب نیکی انسان به دستش برسد که دیگر نیکی کردن هنر نیست.

احسان و اسائه

« من إنتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الإساءة إلى نفسه » همان‌طور که طاعت بالاترین درجه احسان به نفس است، ارتکاب معاصی نیز بدترین نوع اسائه به نفس است. « وليس بين الإحسان والإساءة منزلة ». بین این دو نیز حد فاصلی وجود ندارد. هرکس یا اهل احسان به نفس است یا اسائه به نفس، و از میان بهشت و جهنم یکی را برگزیده است. جای سومی برای انسان‌ها خلق نشده است^(۱).

۱. در این رابطه ذکر حکایتی از ابو هریره که به گمان خود می‌خواست بین بهشت و جهنم جمع کند خالی از لطف نیست. در جنگ صفین نمازش را پشت سر حضرت علی علیه السلام می‌خواند، و در وقت خوردن غذا با معاویه همسفره می‌شد، و در هنگام جنگ روی یک بلندی می‌ایستاد و می‌گفت « الصلوة خلف عليّ أتم واللحمة مع معاوية أکثم و وقوف على التل أسلم »، و این در حالی است که بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود « علي مع الحق والحق مع علي ». بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

اجتناب از گناهان

واعلموا أنه ليس يُغني عنكم من الله أحدٌ من خلقه شيئاً، لا ملكٌ مقرب، و لا نبيٌّ مرسل، و لا من دون ذلك، فَمَنْ سَرَّه أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ ^(۱)؛ بدانید که از هیچ کس برای شما در برابر خدا کاری ساخته نیست، نه ملک مُقَرَّب و نه نبی مُرسل و نه بندگان که پایین تر از آنها هستند. کسی که می خواهد شفاعت شفاعتگران به او نفعی برساند، باید از خدا بخواهد تا از او راضی باشد.

در این جا و فقره بعدی از نامه امام، کلمه «خلق» تکرار شده و نشان می دهد که منظور امام علیه السلام نه تنها انسان، بلکه تمام مخلوقات الهی است. بنابر سخن فرزند رسول خدا، طاعت منحصر در اطاعت از خدا و رسول و امامان علیهم السلام است و اینها چیزی به جز رضای خدا نمی خواهند، آنچه خدا می خواهد انجام می دهند و از آنچه خداوند نمی خواهد دوری می جویند، و طاعت نیز جز این چیزی نیست. برای انجام دادن طاعت ابتدا علم به واجبات و محرمات و سپس عمل به آنها لازم است و رضایت خدا منحصر در طاعت است.

بهترین اعمال در ماه رمضان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می رفتند و

۱. متن نامه.

برای مردم خطبه می خواندند. در یکی از این خطبه ها که راوی آن امیرمؤمنان علی علیه السلام است مطالب بسیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمده است و در آخر حضرت علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ می پرسند: ^(۱) «یا رسول الله، ما أفضل الأعمال فی هذا الشهر؛ ای رسول خدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟» پیامبر ﷺ پاسخ داد: «الورع عن محارم الله» ^(۲)؛ پرهیز از محارم الهی. دوری جستن از حرام بهترین عملی است که می توان در این ماه انجام داد. این جمله با آن که بسیار کوچک است، عمل به آن، دقت بسیار و آمادگی فراوان می طلبد. ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم ﷺ در این خطبه می فرماید: «در این ماه خداوند شیطان را غل و زنجیر می کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی گردد، بلکه عمل نیز می خواهد.

شخصی از عالمی مسئله ای پرسید. آن عالم جواب مختصری داد، ولی سؤال کننده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسئله را از عالمی دیگر پرسید. عالم دوم مسئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسئله را به این روشنی شرح دادی. عالم دوم پاسخ داد: چنین جوابی علاوه بر حافظه قوی تلاش بسیار هم می خواهد.

خندیدن در صحن امام رضا علیه السلام

مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی ^(۳) از علمای وارسته بود. در احوال او می گویند:

۱. رسول خدا ﷺ در وصف علی علیه السلام می فرماید: «وکلّ علم علّمنیه قد علّمته علیاً (الیقین، ص ۳۵۰)؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده ام». لذا پرسیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال عارفی است که برای فهم دیگران می پرسد؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلید بپرسد و هدف او از سؤال این باشد که حاضران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است (شیرازی).

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۳. شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی در سال ۱۲۴۱ در اصفهان متولد شد و از کودکی تحت نظارت حاج میرزا ملا محمدصادق به تحصیل علم پرداخت. سپس در نزد حکیم الهی ملا محمد کاشانی فلسفه و حکمت و عرفان آموخت و بعد از این مرحله به نجف رفت و نزد سید مرتضی کشمیری به ادامه تحصیل

شخصی در هوای سرد و برفی او را در حال رکوع دید. پس از چهار ساعت که بازگشت دید شیخ هنوز در حال رکوع است و برف روی کمر او انباشته شده است. ولی با این حال از اطرافیان وی نقل شده است که در لحظات آخر به سختی جان داد. در عالم مکاشفه او را دیده و پرسیده بودند: تو که انسان خوبی بودی، پس چرا آن لحظه آخر را به سختی گذراندی؟ گفته بود: من دو بار در حرم امام رضا علیه السلام با صدای بلند خندیدم. هیچ وقت از بچه نمی پرسند که چرا با پای کثیف وارد مجلس شدی، اما فرد بالغ، حتی اگر گوشه‌ای از لباسش کثیف باشد بازخواست می شود.

امام حسن مجتبی علیه السلام از دشواری حال احتضار با تعبیر «هَوَلِ الْمُطَّلَع» یاد کرده است.^(۱) باید باور کنیم که هیچ گونه آمادگی برای رویارویی با آن لحظه نداریم. پهلوانانی که با زنجیر ماشین را مهار می کنند و با کشیدن زنجیر به طرف خود، مانع حرکت آن می شوند، خدا می داند چقدر تمرین کرده اند تا بتوانند برای چند لحظه این کار را انجام دهند. شیطان از ماشین بسیار قوی تر است و با کسی هم تعارف ندارد و اگر تمرین نباشد، زنجیرش انسان را راهی قعر جهنم می کند.

ملاک اهل دنیا

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأَمْرِهِمْ مَلَكَ»^(۲)؛ اهل دنیا شیطان را ملاک کار خود قرار دادند. هر کسی در هر حرفه‌ای برای خود ملاکی دارد. ملاک یکی پول است، دیگری ملاکش برای زندگی علم و برای آن یکی ریاضت بدن است، ولی ملاک دنیاپرستان، شیطان است. حضرت در ادامه گوشزد می فرمایند که شیطان نیز آنها را اغوا می کند و از آنها به عنوان طعمه استفاده می کند: «وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكَ» و شیطان نیز آنان را دام خود ساخت. برای شکار کبوتر کبوتری را که نخ به پایش بسته شده و سر نخ در

﴿پرداخت، پس از مراجعت از نجف در مشهد مقدس رحل اقامت افکند از محضر حاج آقا حسین قمی بهره جست و سرانجام در سال ۱۳۲۰ ش رخ در نقاب خاک کشید.﴾

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷.

دست صیاد است، به پرواز در می آورند تا به وسیله آن، کبوترهای دیگری را صید کنند. شیطان نیز از دنیا پرستان به عنوان طعمه استفاده می کند و دیگران را از راه آنها فریب می دهد. حضرت سرانجام تلخ چنین کسانی را این گونه تصویر می فرماید: «فَرَّخَ فِي صَدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»^(۱)؛ پس در سینه هایشان تخم گذاشت و جوجه بر آورد. تنها افراد بی سواد گرفتار این طعمه ها نیستند، بلکه اهل علم نیز گرفتارند و چه بسا علم برای آنها زیان به همراه داشته باشد.

عالمی که علم باعث گمراهی اش شد

ابو خطاب یکی از شاگردان امام صادق (ع) بود. وقتی که عملش زیاد شد، ادعا کرد که جعفر بن محمد (ع) است، خداست و من نیز پیامبر اویم و با او به معراج رفتم. عده ای نیز از وی پیروی کردند. در بحار الانوار نقل شده است که به حضرت صادق (ع) گفتند: ابو خطاب در اعمال حج به شما لبیک می گوید. حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتادند و فرمودند: «خدا یا، من برائت می جویم از آنچه او درباره من ادعا می کند. خدا یا، من بنده توام و پدرم نیز بنده تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است». زید بن نرسی می گوید: امام این جمله را می فرمود و اشک می ریخت و... (تا اینکه) فرمود: «هرگز تلبیه انبیاء و مرسلین اینگونه نبوده است و تلبیه من نیز اینگونه نیست، تلبیه من این است: ثَبِّكَ اللَّهُمَّ ثَبِّكَ، ثَبِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را به تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می گوید برائت جست) لَا أُسْتَقِرُّ فِي قَبْرِي»^(۲)؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم» این در حالی است که گناه ابو خطاب ربطی به ایشان ندارد و امام صادق (ع) بهتر از همه قرآن را می شناسد و بهتر از هر کس این آیه را خوانده است: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^(۳)؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد.

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸.

۳. این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره های: انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، آیه ۱۸؛ زمر، آیه ۷.

بازخواست از عیسی بن مریم

عده‌ای را عقیده بر آن است که عیسی پسر خداست. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می‌شود که: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ^(۱)؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت عیسی علیه السلام پاسخ می‌دهد: «إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ؛ [خدایا] اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی». خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می‌پرسد که خود می‌داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می‌خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد. امام صادق علیه السلام با این گریه و تضرع نمی‌خواست در این حد نیز در آن دنیا باز خواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی‌آید، اما حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ^(۲)؛ مرا با ورع خود یاری کنید» و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترک محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنهاست.

پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بگند و در حالی که در دنیا زندگی می‌کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دلبسته نباشد. اینها را مانند بچه‌ای که می‌خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم. دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می‌شود، یکی مانند ابو خطاب مورد لعن امامان قرار می‌گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می‌شود.

۱. مائده، آیه ۱۱۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

پیروی از فرمانهای خدا

و اعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يُصِبْ رِضَا اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةِ وِلَاةٍ أَمَرَهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ مَعْصِيَتِهِمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُنْكَرْ لَهُمْ فَضْلًا عَظِيمًا أَوْ صَغِيرًا^(۱)؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی‌شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات‌الله‌علیه‌م می‌باشند [و بدانید که] نافرمانی آنها نیز نافرمانی خداست و نباید هیچ یک از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود.

«أَحَدًا» نکره در سیاق نفی، و نشان‌دهنده عموم است، و از جمله عام‌هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی‌پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی‌تواند رضایت خدا را به دست آورد. اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل بیت) در کسی جمع شد «إصاب برضاه الله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی‌شود.

نمی‌توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد بر اساس قرآن عمل نماید، به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول

۱. متن نامه.

بی‌فایده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد. ممکن است خدا هرچند از کسی راضی نباشد او را ببخشد اما آن‌که به دنبال کسب رضای خداست، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید.

«مِنْ» در این عبارت نشویه است، به این معنا که عبارت «مَعْصِيَتُهُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می‌شود.

انکار فضایل ائمه (ع) و رضای خدا

یکی از شروط به دست آوردن رضایت خدا این است که: «لَمْ يَنْكُرْ لَهُمْ فَضْلاً عَظِماً وَ صَغِراً». بنابراین، برای کسب رضای خدا، علاوه بر پیروی از خدا و رسول و والیان امر او، نباید فضایل آنها را منکر شد.

پس، کسی که از خدا و رسول و والیان امر او پیروی کند، ولی از سوی دیگر بعضی از فضایل آنها را انکار کند نمی‌تواند به رضای خدا دست یابد، فرقی نمی‌کند این فضیلت بزرگ یا کوچک باشد. گناهان یا صغیره‌اند یا کبیره، اصرار بر صغیره نیز، کبیره محسوب می‌شود، انکار فضایل ائمه (ع) گناه کبیره است و لو این که فضیلت کوچکی از فضایل آنان را انکار کند. چرا که مسئله، کسب رضای خدا و طاعت است که در گرو کسب آن سه ویژگی می‌باشد. در واقع رضای خدا محمول و طاعت موضوع است.

خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۱)؛ آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید. بر اساس این آیه فرمایش پیامبر (ص) هم در حکم آیه قرآن است و «علي مع الحق و الحق مع علي»^(۲) و «كتاب الله و عترتي أهل بيتي»^(۳) سخن رسول خداست. بنابراین، این سخن‌ها نیز مانند آیه قرآن است.

۱. حشر، آیه ۷.

۲. الغدير، ج ۳، ص ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

تصرف در دعای مأثور

عبدالله بن سنان^(۱) روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینک»^(۲)؛ ای گرداننده دل‌ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان «گفت: «یا مقلب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان‌گونه که ما گفته‌ایم عمل کن. آری، شرعا انسان‌ها می‌توانند حاجات خود را با هر زبانی که می‌خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم‌السلام رسیده بنا بر نظر عده‌ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته‌اند و در این باب روایتی نقل کرده‌اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، من دعایی اختراع کرده‌ام. حضرت فرمود: «دعني من إختراعك»^(۳)؛ ساخته خود را رها کن «البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است.

حسین بن روح که نائب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغراست روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می‌خواست پرسد که آیا حسین بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت:

«لأن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوي بي الريح في مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله تعالى ذكره برأبي و من عند نفسي بل ذلك عن الأصل»^(۴)؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بربایند یا باد مرا به دور دست‌ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و دوست داشتنی‌تر از آن است که بخوادم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم.

۱. در بعضی از روایت‌ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می‌دهند.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۷۶.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴.

بی‌دقتی در نقل احکام

امام صادق علیه السلام در جاهای مختلف ابن ابی خطاب را لعن کرده است. در یکی از این روایات حضرت می‌فرماید: من به او گفتم «مَسَّوْا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا»^(۱) ولی او گفته نماز را به تأخیر بیاندازید «حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُوم»^(۲) غروب با مغرب فرق می‌کند. هنگامی که خورشید در اُفق ناپدید شود غروب می‌باشد و چند دقیقه بعد وقتی حُمْرَةُ مَشْرِقِيَه از بالای سرگذشت مغرب است.

بین فقها مشهور است که مغرب، غروب نیست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تَشْتَبِكَ النُّجُوم» در حدود نیم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعی تأخیر انداختن نماز تا این وقت مانعی ندارد، اما امام او را به سبب تغییر دادن حکم خدا و تحریف قول معصوم، لعن می‌کند.

در روایات آمده است: «أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ»^(۳)؛ نماز خواندن در اول وقت همیشه فضیلت بیشتری دارد. ولی ابن ابی خطاب با این سخن خود حکم شرعی را تغییر داد و آن را اشتباه نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته‌ام: غروب که شد، صبر کنید هوا مقداری تاریک شود، آنگاه نماز بخوانید. اما او گفته «حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُوم».

سبک شمردن دین

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این روغن چیست؟ حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی. عرض کرد: «إِنَّ الْفَارَةَ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرِكَ طَعَامِي مِنْ أَجْلِهَا»؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم. امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم

۱. تهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. همان.

۳. کافی، ج ۳، ص ۲۷۴.

شرعی در بین بود، فرمود: «إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخَفَّ بِالْفَارَةِ وَإِنَّمَا اسْتَخَفْتَ بِدِينِكَ»^(۱)؛ تو نسبت به موش سهل انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل انگار و مسامحه کاری. نجس بودن حکم خداست و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر ﷺ گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم السلام نقل شده است. بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خداست. البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «مَا مِنْ حَادِثَةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا حَكْمٌ»^(۲)؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد. هر کس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری خود را فرا گیرد.

در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت.

۱. تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۲.

نفس و سبک شمردن نماز

صَبَرُوا النَّفْسَ عَلَى الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ تَتَابُعَ الْبَلَاءِ فِيهَا وَالشَّدَّةَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ مَنْ أَمَرَ بِوَلَايَتِهِ خَيْرٌ عَاقِبَةً عِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ مِنْ مُلْكِ الدُّنْيَا وَإِنْ طَالَ تَتَابُعُ نَعِيمِهَا وَزَهْرَتِهَا وَغَضَارَةُ عَيْشِهَا^(۱)؛ خود را در دنیا بر بلا شکبیا سازید؛ زیرا پی در پی رسیدن بلا و سختی در راه اطاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانی که خدا به ولایت آنان فرمان داده، سرانجام آن در آخرت نزد خدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیا است، هرچند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد.

نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی‌شناسد و آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش است که هیچ چیز جز عقل جلودار خواسته‌هایش نیست. عقل قدرت مهار کردن این اسب سرکش را دارد و طوق صبر برگردن آن می‌اندازد. آری، نفس تاکنون میلیون‌ها انسان را جهنمی کرده و به راستی که «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۲)؛ قطعاً نفس بسیار به بدی امر می‌کند». آماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است. این نیز مفید تأکید است. نفس از همه اعضای بدن قوی‌تر است و تنها عقل است که قدرت مقابله با آن را دارد. البته به شرط آن‌که انسان‌ها از نیروی عقل استفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی بجز تباهی و هلاک در انتظار انسان نخواهد بود. امام صادق علیه السلام در این

۱. متن نامه.

۲. یوسف، آیه ۵۳.

فقره از رساله می‌فرمایند: «صَبِّروا النفس» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

شهوت‌های انباشته و دنیای آکنده از بلا

نفس متشکل از شهوت‌های گوناگون و خواسته‌های درونی فرد است. مؤمن باید این خواسته‌ها را تعدیل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد.

حملات و خواهش‌های نفس صورت‌های گوناگون دارد. گاهی خواست او فلان امتیاز و فلان نعمت است و گاهی در برابر مصیبت‌های دنیوی مؤمن را بی‌تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار می‌کند. باید دانست، دنیایی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند آکنده از بلاهای نامتناهی و مستمر است و داستان آزمایش کماکان در این دارفانی تکرار شده است و هم‌چنان ادامه دارد. اما مؤمن باید با گوش دادن به کلام وحی و احادیث، تندی و تیزی خواهش‌ها را در درون خویش آهسته آهسته کم کند. خداوند حکیم دو نیروی متضاد یعنی بی‌تابی و بردباری را توأم در نهاد انسان به ودیعه گذاشته و البته اختیار هر دو را نیز در دست انسان نهاده است و انسان است که باید با تمرین و تلاش بسیار، سعی خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملایمات سازد و اگر از این مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنین نعمتی شکر گزارد.

همان‌طور که اشاره شد بلاهای دنیا نامتناهی است و هیچ‌گاه انسان خود را از تیرهای پی‌درپی بلا آسوده نخواهد دید، و امام این حالت را با عبارت «تتابع البلاء فی الدنیا» بیان فرموده و شیعیان را به صبر در برابر این بلایا دعوت کرده است.

در این گیرودار برخی اختیار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده‌اند و بعضی عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوی آخرت می‌روند، ولی منزل مقصود یکی دوزخ دائم و دیگری بهشتی سرشار از نعمت و رحمت است. آنان که مطیع نفس گشته‌اند، دست و پا می‌زنند تا هرچند با نافرمانی از خدا و فریب دیگران خود را از بلایا رهایی بخشند، ولی آنان که به سرمنزل مقصود چشم امید بسته‌اند صبر پیشه کرده،

مصیبت‌های پی‌درپی را تحمل می‌کنند.

مؤمن باید بداند هیچ بلایی به طور کلی رفع نمی‌شود، بلکه مجدداً و به شکلی دیگر گریبانگیر او خواهد شد و اگر بخواهد بر طاعت الهی اصرار ورزد، به تعبیر امام دچار سختی و شدت می‌شود؛ چرا که ادای واجبات و ترک محرمات همواره با سختی و مشکلات فراوان عجین است. این جاست که دیگر باید خدا را ولی و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

ولایت الهی و ولایت نفس

این جاست که مؤمن ولایت ولی حقیقی را بر ولایت خود مقدم می‌دارد و برای کسب رضای معبود بی‌همتا، به بلاهای دشوار و پی‌درپی‌گردن می‌نهد و همیشه سعی بر آن دارد که فرمان اولیای دین را نصب العین قرار داده، جام «خیر عاقبة عندالله فی الآخرة» را بنوشد. مؤمن می‌داند که متاع تسلیم و صبر در بازار آخرت بهای بسیاری دارد و در مقابل تحمل چند صباحی سختی، آسایش جاودان به دست خواهد آورد.

نوع انسان‌ها در دنیا مالک چیزهایی هستند که به تناسب حال و موقعیت هر کدام متفاوت است. یکی خانه دارد، آن یکی کمی هم پول پس انداز کرده است، دیگری فهم و درک بیشتری دارد و شخص دیگری از قدرت و مکنّت برخوردار است، اما سرانجام پول و لباس و ملک و مکنّت بر جای می‌ماند و انسان با دست خالی عازم سفر آخرت می‌شود.

خانه هارون

هارون خانه‌ای ساخته بود که کامل‌ترین خانه‌ها در آن زمان به شمار می‌رفت. این خانه به قدری کامل بود که هیچ کس نمی‌توانست ادعا کند عیبی دارد. همه از خانه او تعریف می‌کردند و او را برای ساختن چنین خانه‌ای می‌ستودند. اما یک روز رهگذری عیب‌بزرگی به چشمش خورد و به هارون گفت: این خانه معیوب است. هارون با تعجب گفت: این عیب که می‌گویی چیست؟ گفت: یا تو به درون این خانه می‌روی و می‌میری و

دیگر بیرون نمی آیی، یا از خانه بیرون می روی و عمرت سر می آید و دیگر به این خانه بر نمی گردی. اگر می توانی این عیب را از میان بردار.

تصمیم، رمز موفقیت

امام صادق (ع) در ادامه می فرمایند: «وان طال تتابع نعيمها و زهرتها و غصارة عيشها» یعنی دنیا روزی تمام می شود، هرچند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می دانیم تصمیم و عزم جزم می طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی می افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه های جانبی زندگی اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس انداز کند و کم کم با این پس انداز و البته با مقداری قرض، خانه خریداری کند. ولی آن که نسبتاً از درآمد خوبی برخوردار است ولی خانه دار نیست، در حقیقت، تصمیم نداشته خانه بخرد. در نتیجه اصلاً به فکر پس انداز و کاستن مخارج نیست و هر چه در می آورد، خرج می کند. روشن است که چنین فردی، در درازمدت قدرت خرید مسکن ندارد و تا وقتی این شیوه در زندگی او ادامه داشته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سفارش ایشان عده ای از بزرگان خدمت شیخ اعظم انصاری رسیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد. از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می خواندیم، از بین هم شاگردی هایم، یکی بهتر از من

مطلب را می فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شمال ایران زندگی می کند و در آن جا به رتق وفتق امور مردم اشتغال دارد. به سراغ او بروید و این وظیفه خطیر را بر عهده او بگذارید. بزرگان راهی شمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است. من از ایشان بهتر درس خوانده ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره گیری کرده ام و قطعاً حضور ذهن شیخ را ندارم. پس به شیخ بفرمایید این لباس فقط زینده اوست و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد.

بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده اند، یکی از خانواده ای بزرگ و اهل علم و دیگری از خانواده معمولی، ولی پس از گذشت مدت زمانی دومی بهتر رشد کرده و به مدارج بالای علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

استخفاف، مایه عقب افتادگی

نداشتن پشتکار و سبک شمردن کارها هم در امور دنیوی زیانبار است و هم در امر دین. ابوبصیر از حمیده بربریه^(۱) نقل می کند: امام صادق علیه السلام لحظاتی قبل از شهادت دستور دادند تمام خویشاوندانشان حاضر شوند تا آن حضرت وصیت نمایند. حمیده می گوید: همه بستگان آن حضرت را فراخواندیم. وقتی همه جمع شدند حضرت چشم خود را باز کردند. نگاهی به افراد حاضر در مجلس نمودند و فرمودند: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاة»^(۲)؛ کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد. این جمله آخرین سخنی بود که از دهان مبارک آن امام خارج شد، و پس از آن، جان به جان آفرین تسلیم نمودند. باید به این نکته نیز اشاره کرد که اقوام امام صادق علیه السلام نوعاً انسان های خوبی بودند و بسیاری از آنها از بزرگان دین به شمار می آیند. بنابراین مخاطب این سخن فقط حاضران نبودند، بلکه حضرت می خواستند این جمله را به گوش تمام پیروان این

۱. حمیده بربریه کنیز و در عین حال از زنان دانشمند خاندان اهل بیت علیهم السلام بود. او مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام است.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

مکتب و مسلمانان رسانده باشند. غرض از ذکر این روایت این بود که سبک شمردن هرکاری همیشه با ناکامی انسان همراه است و داشتن پشتکار و دقت و تلاش و به قول معروف کار امروز را به فردا نینداختن، باعث پیشرفت در کارها و کامیابی انسان‌هاست.

سیزده سال درس و یک جلسه غیبت

در احوال یکی از شاگردان آقا ضیاء الدین عراقی نقل شده است که سیزده سال در درس مرحوم عراقی حاضر می‌شد. ایشان در این سیزده سال فقط یک جلسه در درس ایشان حاضر نشد دلیل این غیبت نیز ذکر شده است. درس‌های آن روزها نیز مثل این زمان نبوده که تابستان تعطیل باشد. در تمام طول سال درس‌ها برقرار بود و تعطیلی نداشت. در نجف، کربلا و دیگر شهرها همیشه درس برقرار بود. مسلماً این بزرگوار هم مثل دیگران زن و بچه و گرفتاری‌های روزانه داشته است، ولی به درس اهمیت می‌داده و آن را بر تمام کارها مقدم می‌دانسته است.

مراتب سبک شمردن نماز

مرحوم شیخ عبد الرحیم قمی می‌فرمود: چه بسا انسان روز قیامت وقتی به نامه اعمال خود بنگرد، ببیند یک نماز دو رکعتی کامل در آن وجود ندارد؛ چرا که هیچ‌گاه نتوانسته دو رکعت نماز را با حضور قلب و حواس جمع از اول تا آخر بخواند. البته، استخفاف در نماز مراتبی دارد و حالت انسان‌ها در این مسئله متفاوت است. گاهی ممکن است انسان برای قضا شدن نماز صبح آن قدر اهمیت قائل باشد که اگر روزی نماز صبحش قضا شود تا پایان آن روز اندوهگین باشد و احساس کند بسیار زیان کرده است. این هم یک مرتبه از استخفاف است. اما ممکن است شخص دیگری همیشه اول وقت در نماز جماعت حاضر شود، ولی تاتکیب‌الاحرام بگوید تفکر عمیق او درباره مشکلات روزمره‌اش آغاز شود. در روایات آمده است روز قیامت، هنگامی که نامه اعمال به دست انسان می‌رسد و در آن می‌نگرد، می‌بیند نماز ظهرش دو رکعت ثبت شده، نماز مغرب یک رکعت، و

گاهی فقط از یک نماز یک ذکر سجده در نامه اعمال ثبت شده است؛ زیرا فقط آن قسمت از نماز را با توجه و حضور قلب خوانده است.

حال اگر نصف یا ثلث نماز ثبت شده باشد، امیدی هست، اما گاهی حتی یک کلمه هم ثبت نمی‌شود.

این هم یک مرتبه از استخفاف است. بی‌توجهی در نماز موجب بطلان آن نمی‌شود و این خود نعمتی بس بزرگ است، و الاً مؤمنان مصیبتی عظیم در پیش داشتند. چرا که این نمازها به هر حال مرتبه پایینی از نماز است.

در روایت آمده است که امام حسن مجتبی (علیه السلام)، هنگام وضو گرفتن و مهیا شدن برای نماز، رنگ رخسار مبارکش تغییر می‌کرد و چهره آن حضرت زرد می‌شد. «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً؛ بدانید که هر مأمومی باید به امام خود اقتدا کند و اعمال خود را از او یاد گیرد». باید انسان آهسته آهسته از درجه استخفاف بکاهد تا بتواند تا اندازه‌ای سطح اعمال خود را بالا برد. نماز ستون دین است و در روایات از آن به عنوان «عمود الدین»^(۱) تعبیر شده و قبولی دیگر اعمال بسته به قبولی نماز است. سر نخ قبولی نماز نیز در این فرمایش امام روشن شده است. آری، جدیت در طاعت الهی و استقامت در این راه باعث قبولی نماز در درگاه حق تعالی می‌شود.

جنگ با شیطان

محراب در فرهنگ اسلامی به جایی اطلاق می‌شود که در آن، نماز خوانده می‌شود. این کلمه اسم مکان و به معنای مکان جنگ است؛ چرا که به هنگام نماز شیطان آماده می‌شود و به مجرد این که مؤمن نماز خود را آغاز نمود، او نیز دست به کار شده، شروع به تیراندازی می‌کند، به این صورت که اندیشه‌های گوناگونی در ذهن نمازگزار تداعی می‌کند و با این کار مانع توجه قلبی او می‌شود. از آن طرف مؤمن نیز با بی‌توجهی به القائنات شیطان از خود دفاع می‌کند و با شیطان می‌جنگد.

تلاش در راه طاعت خدا

وعلیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم و تخشعهم، و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله فی العمل بطاعته، فإتکم إن لم تفعلوا ذلك، لم تنزلوا عند ربکم منزلة الصالحین قبلکم^(۱)؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری شان از محرمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت.

هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می‌باشند. از ویژگی‌های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می‌توان ذکر کرد. امام صادق علیه السلام مؤمنان را به پیش‌گرفتن راه و رسم صالحان فراخوانده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند. همان‌طور که قبلاً گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان‌ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنهاست، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است.

۱. متن نامه.

وقارِ صالحان

ژهر کدام از انسان‌ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی‌شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر یک به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می‌کند. بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام اقوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان‌های الهی است، بنابراین انسان‌ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می‌افتند و به گفته حضرت مسیح (ع): «تذکرکم الله رؤیته»^(۱)؛ دیدار او خدا را به یادتان می‌آورد. تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی اوست. ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می‌طلبد، ولی تمیز بین این دو مشکل است؛ چراکه تمیز بین مفهومات کار مشکلی است. با این‌که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب‌های زاجیه^(۲) و کبریتیه^(۳) آب به شمار می‌روند یا نه.

در روایات آمده است رسول خدا ﷺ وقتی می‌خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می‌کردند و سر مبارک را به طرف مخاطب خود می‌چرخاندند. اگر می‌خواستند به کسی اشاره کنند هیچ‌گاه با انگشت این کار را نمی‌کردند، بلکه با تمام دست اشاره می‌کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می‌کند و نمی‌گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره فی وجهه و حُزنه فی قلبه»^(۴)؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب اوست.

۱. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۴.

۲. ماده‌ای است که به وسیله آن طلا را صاف می‌کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است.

۳. نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می‌شود.

۴. همان، ج ۶۴، ص ۳۰۵.

صبر و حلم

خویشتن داری در برابر ناگواری های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد). اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکی دیگران، نقل است که یک اعرابی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بی احترامی کرد، ولی حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبِعُكَ إِنْ كُنْتَ عَرِيانًا كَسُوْنَاكَ^(۱)؛ اگر گرسنه ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می دهیم». در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند.

شخصی در سامرا نامه بسیار تندی به میرزای شیرازی نوشت. مرحوم میرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداری هندوانه تهیه کن و برای این آقا بفرست. این بنده خدا گرمی اش شده!». این هم یک مصداق از حلم است.

خشوع صالحان

تخشّع از باب تفعل است و چنان که می دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنّع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می کند و گاهی تصبّر؛ یعنی تظاهر به صبر می نماید. تحلّم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشّع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشتن. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش. باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی هستم. این تلقین ها آهسته آهسته درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می سازد. خلاصه این که تحلّم، راه به دست آوردن حلم، تصبّر راه کسب صبر، و تخشّع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده ای باید ابتدا

ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند .

دوری از محارم

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنهاست . مؤمنان باید دوری از گناه را از صالحان بیاموزند و از ارتکاب حرام فردی ، حرام اجتماعی ، حرام اقتصادی و انواع حرام‌ها خودداری کنند . خدای حکیم برای انسان‌ها حدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است . ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد . هم‌چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند ، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تا در دایره حرمت قدم نهد . البته ، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی‌شمار است . اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سرزد ، و تن به این گناه داد ، و به فکر جبران کرده خویش است . چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتد ، درست مانند کاسبی که ضرر کرده و شش‌دانگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند . نکته ظریفی که در این قسمت آمده این است که امام فرموده‌اند : « الورع عن محارم الله » ، بلکه فرموده‌اند : « ورعهم عن محارم الله » ؛ یعنی آن‌گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می‌کنند . این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است ، به این صورت که ابتدا فرمود : « علیکم بهدی الصالحین » و در ادامه جزئیات را ذکر می‌کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است .

صدق و وفا

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنهاست . داشتن صدق‌گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده : « النجاة فی الصدق ^(۱) » ؛ رهایی در راستگویی است .

و فائز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می‌کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم‌اند و به عهدی که با آنها بسته پایبند است. یکی از کاسب‌های محترم برای بنده نقل می‌کرد که روزی شخصی آمد و فلان جنس را به صورت نسیه از من خرید. قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه‌ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می‌خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفتم: تو که این جنس را در مغازه داری؟! گفتم مال من نیست، آن را فروخته‌ام. پرسید: پس چرا هنوز این جاست؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا خریدار پول تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد. گفتم: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می‌خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می‌دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته‌ام و مال مردم است.

اطاعت صالحان

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی‌دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعبیر تندی در مورد افراد کسل آمده است. کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می‌نگرد بدون آن که به زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب‌های قطور همچون: بحارالانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار و موسوعه‌های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده‌اند. این کتاب‌های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک‌اندک به رشته تحریر درآمده‌اند، و چه خون دل‌هایی که نویسنده نخورده و چه رنج‌هایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره‌ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته‌ها خود نمایی می‌کند

تلاش و استمرار پیایی نویسنده است.

آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «خادع نفسک»^(۱)؛ نفس خود را فریب دهید. در کلمه «خادع» نکته نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی به کار می‌برند که فعلی دو سویه و متقابل در میان باشد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می‌گویند «قاتلاً زید و عمر» یعنی زید و عمر در حال محاربه بایکدیگرند و هر کدام کمر به قتل دیگری بسته‌اند. چنان که می‌دانیم نفس دائماً در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می‌فرمایند: در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهید. آنان که صاحب نفس مطمئنه هستند، از این راه به چنین مقامی دست یافته‌اند. آنان آن قدر با نفس خود نیرنگ کرده‌اند تا توانسته‌اند نفس مطمئنه داشته باشند.

نفس عنصر خوبی نیست، ولی قابلیت خوب شدن را دارد. همان طور که خود شیطان هم این قابلیت را دارد. آن که می‌خواهد قدم در راه سعادت نهد، باید تک‌تک این صفات حسنه را کم‌کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یک بار، راست می‌گویم تا بینم بعد چه می‌شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی‌شوم و همین طور ادامه دهد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبیند. «الأجر علی قدر المشقة؛ پاداش به اندازه تحمل دشواری‌هاست». تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است، ولی در هر صورت آن که پر تحرک‌تر است راحت‌تر و زودتر به سر منزل مقصود می‌رسد.

طاعت چیست؟

در روایت صحیح‌های از اباصلت هروی نقل شده است که امام رضا (ع) فرمود: «رحم الله عبداً أحيا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می‌کند» اباصلت پرسید:

یابن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علوما و یعلمها الناس»^(۱)؛ آنان که علوم ما را فرا می گیرند و به دیگران نیز می آموزند، امر ما را احیا می کنند». خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعاً مستجاب می شود.

طاعت الهی در گرو کسب صفات پسندیده است و کسب این صفات نیز رهین تلاش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نماید، مثلاً تصمیم بگیرد چهل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خانه اش بدخلقی نکند، آن وقت است که متوجه می شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست. ماشینی که در جاده آسفالت حرکت می کند همیشه با دنده چهار و روی جاده صاف حرکت نمی کند، بلکه گاهی به دست انداز بر می خورد و ناچار سرعتش کم می شود. گاهی نیز ممکن است میخ یا شیشه ای چرخ ماشین را پنچر، و حرکت آن را متوقف سازد. عمل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می کند.

حکایت

نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند: بسیاری از اوقات اول شب که مشغول مطالعه می شدم تا اذان صبح نمی خوابیدم. تا صبح نخوابیدن و به مغز خود فشار آوردن و بعد با فکری خسته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل می کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب های قدیمی وجود نداشت.

یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان پذیرفتند و دم در نشستند. لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست به بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند.

حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه جواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است. بار اول که آنجا نشست به دلیل استحباب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان‌هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است.

طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ‌تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است. روزی در ماه رمضان به همراه عده‌ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی‌توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت‌کنندگان گفت: ان شاء الله، تحمل این سختی‌ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی‌خواهم! آجر می‌خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چار چوب خواست و اراده خدا باشد. نمی‌شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نمازم را سلام دهم حال خوشم را از دست می‌دهم. درست است که اقبال در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چار چوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می‌فرمود: «شخصی ادعا می‌کرد که من در طول عمرم هیچ‌گاه با تیمم نماز نخوانده‌ام». باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضعیتی برایش پیش نیامده که وظیفه‌اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه‌اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال تیمم نکند)، کار حرامی مرتکب شده است. ملاک در طاعت، خواست خداست و اگر کسی پایش را فراتر از این حد بگذارد، مخالفت کرده است. باید کارها را «قربة إلى الله» انجام داد. شخصی می‌گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی‌دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این

کار را انجام می‌دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی‌شناسد. گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می‌دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی‌شناسم. حال که از دست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکاری را عوض کن، ولی از کار خیر دست برندار.

حضرت امام صادق علیه السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی‌های صالحان را نیز بر شمرده است. در پایان می‌فرماید: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت.

دنیا و ارزش آن

و إِذَا لَمْ يُرِدِ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَكَانَ صَدْرُهُ ضَيِّقًا حَرَجًا، فَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ حَقٌّ لَمْ يُعَقَّدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَإِذَا لَمْ يُعَقَّدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ لَمْ يُعْطِهِ اللَّهُ الْعَمَلَ بِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُوتَ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَصَارَ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي لَمْ يُعْطِهِ اللَّهُ أَنْ يُعَقَّدَ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُعْطِهِ الْعَمَلَ بِهِ حُجَّةً عَلَيْهِ^(۱)؛ هرگاه خدا خیر بنده‌ای را نخواهد او را به خودش واگذار می‌کند و سینه‌اش گرفته و پریشان می‌شود. در این حال اگر سخن حقی بر زبانش جاری شود دل بدان نمی‌بندد و چون بدان دل نمی‌بندد خدا توفیق عمل کردن به آن سخن را به او نمی‌دهد. چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشگاه خدا از منافقان خواهد بود و آن سخن حقی که بر زبانش جاری شده ولی خدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می‌گردد.

ارزش دنیا از نگاه امام علی علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده‌اند که تا جایی که در کتاب‌ها مطالعه

۱. متن نامه.

کرده‌ام قبل از ایشان کسی این نوع تشبیه را به کار نبرده است. البته امیرمؤمنان و ائمه اطهار (ع) مطالب ابتکاری بسیاری دارند. حضرت می‌فرمایند: «وَاللّٰهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ»^(۱)؛ به خدا سوگند که دنیای شما در چشم من بی‌ارج‌تر از پاره‌استخوان خوکی است که در دست شخص جذامی باشد. «در نهج البلاغه کلمه عِرَاق با کسر عین ثبت شده است، و علامه مجلسی در بحار دو وجه (عِرَاق و عُراق) را ذکر کرده‌اند که هر کدام معنای خاصی دارد و به قول مرحوم مجلسی هر دو در منتهای پلیدی است. عُراق به استخوان بی‌گوشت و عِرَاق به روده شکم خوک می‌گویند. حضرت می‌فرمایند: «دنیایکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسی از دنیا بدش بیاید اما طلاقش ندهد؛ مانند کسی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی‌دهد. حضرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاقه کرده‌اند و زن سه طلاقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دل بستگی مسئله‌ای است و بهرمندی از نعمت‌ها بدون دل بستگی مسئله‌ای دیگر. عُراق استخوان خوکی است که حیوانات گوشت آن را خورده‌اند. اگر عِرَاق باشد، یعنی روده. آن هم روده درون شکم خوک که انسان از تصور آن نیز حالش به هم می‌خورد. انسان‌ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال‌گوشت دوری می‌کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی. اگر یک سینی غذا در جلو شخص جذامی گذاشته شده است مردم از آن می‌گریزند، چه رسد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسلام سفارش شده است همان‌طور که از شیر فرار می‌کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست‌تر است.

این دنیا فقط پول، جوانی، ریاست، خوش‌اندami و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تفاخر و غیره ذکر کرده است. پول فقط یکی از مظاهر دنیاست. در منتهی الآمال آمده است حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشته باشد وعظ دیگران فایده‌ای به حالش ندارد. انسان اگر پا نداشته باشد با صد تا عصا هم

۱. نهج البلاغه، کلام ۲۳۶.

نمی تواند راه برود ، باید پا داشته باشد تا بتواند به کمک عصا راه برود . باید انسان خودش اقدام به اصلاح نفس کند تا موعظه های دیگران برایش سودمند باشد . وقتی که انسان « وکله الله الی نفسه » شد ، یعنی خدا او را به خویش واگذار کرد برای پول و مانند آن آدم هم می کشد . یکی از کارهایی که ابن زیاد نسبت به حضرت مسلم انجام داد این بود که با حيله های مختلف از جمله پول وضعیت دشوار و غریبی را بر آن حضرت تحمیل کرد . او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را بردارید و اعلام کنید هرکس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امان خواهد بود . او هم چنین عده ای را با ریاست و عده دیگری را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسمت تقسیم کرد تا نقشه خود را پیاده کند . در نهایت وضع چنان شد که دوستان حضرت مسلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنده شدند . این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی ارزش تر است .

خیلی از امثال من بعضی از محرمات و واجبات را نمی دانند . اسحاق بن عمار^(۱) به حضرت عرض کرد : « یابن رسول الله ، بچه ای دارم که اذیت می کند . چقدر حق دارم که او را بزنم ؟ » خیلی ها ممکن است اهل نماز و روزه باشند ، اما نمی دانند که پدر تا چه حدی حق دارد بچه اش را تنبیه کند ؟ حضرت فرمودند : چقدر او را می زنی ؟ گفت : خیلی شیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزنم . حضرت فرمودند : نه ، جایز نیست . عرض کرد : یابن رسول الله ، چقدر بزنم ؟ گفت : یک مرتبه . عرض کرد : فایده ندارد . فرمودند : دو مرتبه . عرض کرد : یابن رسول الله ، به خدا قسم ، اگر بداند او را بیش از دو بار نمی زنم زندگی ام را تباه خواهد کرد . حضرت فرمودند : سه مرتبه بزن . گفت : یابن رسول الله ، فایده ندارد . نقل می کنند که حضرت صورتشان سرخ شد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند : « اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن » .

انسان اگر « وکله الله الی نفسه » شد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسش می گردد و از امور معنوی و دینی باز می ماند . از سوی دیگر اگر بخواهد بداند که واجبات

۱. از جمله ثقات است.

و محرمات چیست خیلی وقت پیدا نمی‌کند که به دنیا برسد، فقها می‌فرمایند: ظلم مطلقاً حرام است. اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟ هر چیزی که عرفاً ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلاً اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طریق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می‌گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهد، اما اگر محبت مصداق ظلم باشد حرام است. این بچه می‌ترسد و اشکش جاری می‌شود این ظلم نیست؟ انسان بچه‌اش را به هوا پرتاب می‌کند و او می‌ترسد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شهوات نیست، اینها هم مصادیق ظلم است. آن وقت این خود انسان است که زمینه «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ بَعْدَ خَيْراً» را فراهم می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»^(۱)؛ خدا به اندازه ذره‌ای به کسی ستم نمی‌کند. من در جایی غیر از قرآن ندیدم که از ذره به مثقال تعبیر شده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداوند خودش اراده کند بنده‌ای را به نفس خود واگذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه‌ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ماست.

دوستی خدا

وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَحِبُّهُ فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَلِيَتَّبِعْنَا أَلَمْ يَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ (۱) - (۲)؛ هر که دوست دارد که بداند خدا او را
دوست دارد یا نه، باید در طاعت خدا بکوشد و از ما پیروی کند. آیا این
گفته خدای متعال را نشنیده‌اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار
خداييد از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

حضرت در آخرین بخش نامه خود می‌فرمایند: کسی که می‌خواهد بداند خدا او را
دوست دارد، یا نه، باید از فرمان خدا اطاعت کند و از اهل بیت علیهم‌السلام پیروی نماید.
علامت دوستی خدا این دو چیز است.

کسی که این دو کار را انجام دهد. بنابر فرمایش حضرت صادق علیه‌السلام خدا او را
دوست می‌دارد. سپس حضرت به آیه شریفه استشهاد می‌کنند و می‌فرمایند: آیا این آیه
به گوش شما نخورده است؟

در زبان عربی یک «استماع» و یک «سماع» هست. گاهی کسی قرآن می‌خواند و
شما با توجه، به آن گوش جان می‌سپارید این کار شما را «استماع» می‌گویند، اما وقتی
انسان مشغول کاری است و مثلاً دارد می‌نویسد یا مطالعه می‌کند، و همزمان این صدا به

۱. متن نامه.

۲. آل عمران، آیه ۳۱.

گوشش می خورد این را « سماع » می گویند . بین فقها اختلاف هست که اگر کسی آیه سجده واجب را خواند و دیگری سماع کرد نه استماع ، آیا سجده بر شنونده واجب است . اگر استماع می کرد ، یعنی گوش فرامی داد فقها اجماع دارند که سجده واجب است . و در این فرع ، اختلافی نیست ، اما آیا در سماع هم سجده است یا نه ؟ فتوای عده ای از علما بر وجوب و نظر عده دیگر بر عدم وجوب است . در نامه امام صادق علیه السلام ، تعبیر سماع آمده ، نه استماع . نفرمودند : « أَلَمْ يَسْمَعْ » ، بلکه فرمودند : « أَلَمْ يَسْمَعْ » ؛ یعنی آیا این آیه به گوشش نخورده است ؟ لازم نیست به این آیه گوش جان سپرده باشد ، بلکه همین قدر که به گوشش خورده باشد برای درک رابطه حب الهی با آن دو کار کافی است . « أَلَمْ يَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كُنِّيْهِ : قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ؛ آیا این گفته خدای متعال را نشنیده اید که به پیامبرش فرمود : بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد » .

پیرامون واقعه غدیر*

امروز روز غدیر است و چنین روزی به فرمایش معصومین علیهم السلام عظیم‌ترین عید در اسلام است. در بیشتر تفاسیر قرآن و کتاب‌های روایی ماجرای غدیر آمده است^(۱).

غدیر واقعه سرنوشت‌ساز و مهمی در تاریخ پیامبر خداست. کم و بیش انسان‌ها اسم غدیر را شنیده‌اند. اما باید بدانیم که بسیاری از جمعیت جهان هنوز اسم غدیر را نشنیده‌اند، و ماجرای غدیر را نمی‌دانند. بزنبی که از خوبان اصحاب معصومین علیهم السلام است از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لوعرف الناس فضل هذا اليوم بحقیقه لصادحتهم الملائكة في كل يوم عشر مَرَّات»^(۲)؛ اگر مردم حقیقت این روز را چنان که باید می‌شناختند، هر آینه فرشتگان روزانه ده‌بار با آنان مصافحه می‌کردند.

غیر از روز غدیر در جایی یا مناسبتی نیست که ملائکه با انسان‌ها مصافحه کنند. روایت دیگری نداریم که ملائکه به مناسبتی روزی ده‌بار با انسان مصافحه کنند، مگر در مسئله غدیر.

ملائکه موجودات معمولی نیستند. و قرآن درباره ملائکه فرموده است: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ^(۳)؛ مرتکب معصیت خدا نمی‌شوند».

* لازم به ذکر است که شرح فراز آخر نامه امام صادق علیه السلام مصادف با روز عید غدیر بوده، لذا معظم له این گفتار را درباره عید غدیر در ادامه مطلب بیان فرموده‌اند. (ویراستار)

۱. به غیر از صحیح بخاری، در بقیه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است.

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸.

۳. تحریم، آیه ۶.

ملائکه عصمت دارند، ولی مرتبه عصمت آنها پایین‌تر از مرتبه عصمت چهارده معصوم (ع) است. این‌که این موجودات به دور از پلیدی و گناه، با غدیرشناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می‌کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کنند. اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتد، مایه بسی افتخار است، چه رسد به روزی ده بار. ارحام و بستگان شاید سالی یک بار به دیدن شما بیایند و با شما مصافحه کنند. اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته‌ای یک بار، و در نهایت اگر علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق‌العاده‌ای است که فرشتگان را وامی‌دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیرشناسان را تحیت بگویند.

از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می‌گیرد. عمل مرتبه بعد از معرفت قرار می‌گیرد. این مقدمه عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می‌گذاریم؟ برای این‌که شخص عالم ارزش دارد. هرچند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد.

در بعضی از زیارتنامه‌ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می‌کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثناست. حضرت امیر (ع) فرمودند: «وَأَنَا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ»^(۱)؛ ما [ملک] سخن را امیرانیم. حضرت رضا (ع) اینجا فرموده‌اند: «إِنْ عَرَفَ النَّاسُ» یا «إِذَا عَرَفَ النَّاسُ»، بلکه فرمودند: «لَوْ عَرَفَ النَّاسُ». در کتاب‌های ادبیات می‌گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می‌رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم‌چنین قید «بحقیقه» نیز در کلام حضرت آمده است. فضیلت غدیر یک حقیقت فوق‌العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند. این روایت را با روایات دیگر جمع می‌کنیم تا معنای غدیر روشن‌تر شود. به عنوان

مثال در روایت آمده است که اگر مانع امیر مؤمنان علیه السلام نمی شدند، و آن حضرت می توانستند در این سی سال از عمر مبارکشان درست کار کنند «أقام كتاب الله كله و الحق كله»^(۱)؛ تمام کتاب خدا و تمام حق را برپا می داشت. «یک جزء از کتاب خدا «أقيموا الصلاة» است یک جزء آن «أتوا الزكاة» است. یک قسمت آن حج است و یک قسمت هم «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^(۲)؛ تمام آنچه روی زمین است برای شما آفرید». همه اینها را را امیر مؤمنان علیه السلام اقامه می کردند. در آیه شریفه آمده است: «لَا تَكُلُوا مِنْ قُوَّهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»^(۳)؛ در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند». آن وقت دیگر روی کره زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیدا نمی شد. ۲۵ سال امیر مؤمنان علیه السلام را که غدیر متعلق به اوست خانه نشین کردند و با این کار در گنجینه های زمین و آسمان را بر مردم بستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان مولای مردم معرفی کنند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^(۴)؛ ای رسول، آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده (یعنی مسئله غدیر) را به گوش همه برسان. «کنار نهادن امیر مؤمنان علیه السلام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر علیه السلام چهار سال حکومت کرد و اگر آن چهار سال با حکومت های امروزی مقایسه شود معلوم می شود که عدالت چیست و علی کیست. امروزه در دنیای شرق و غرب به دروغ شعار آزادی می دهند، ولی هزاران نفر بی گناه کشته می شوند و میلیون ها نفر در زندان های حاکمان بی هیچ گناهی هم چنان اسیرند و میلیون ها انسان تشنه و گرسنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی ها و پریشانی ها آن است که مسیر غدیر در ۱۴۰۰ سال پیش عوض شد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

۲. بقره، آیه ۲۹.

۳. مائده، آیه ۶۶.

۴. مائده، آیه ۶۷.

یکی از خوارج نزد امیر مؤمنان (ع) آمد و به حضرت عرض کرد: «إِثَّقَ اللَّهُ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»^(۱)؛ از خدا بترس، چرا که روزی می‌میری». در آن زمان امام علی (ع) ریاست بزرگ‌ترین کشور را دارا بود، ولی با این قبیل معترضان با مهربانی برخورد می‌کرد. این آموزه ناب را باید با ارزش‌ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسی به من بگوید: «إِثَّقَ اللَّهُ» گردنش را می‌زنم! به نام خلیفه رسول خدا این‌گونه با مردم عمل می‌کردند. حضرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسی می‌تواند چنین سخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسد به مسئول بزرگ؟ در دنیا قانونی وضع می‌شود که اگر به فلان کس اهانت کردند جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست.

«لَا قَامَ كِتَابُ اللَّهِ كَلَّةً» در این کلمه «کله» یک دنیا مطلب نهفته است. قسمت‌هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می‌کنند و در مقابل، بخش‌هایی از آن مورد اهمال و بی‌مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی‌ها را به این دلیل که گفتند: «تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَتُكْفُرُ بَعْضٌ»^(۲)؛ بعضی را می‌پذیریم بعضی را نمی‌پذیریم. نکوهش کرده است. وقتی همه اجزای بدن این انسان، اعم از قلب، خون، اعصاب و غیره سالم باشد انسان می‌تواند راه برود و کار کند، اما اگر بعضی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را درآورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می‌شود. چشمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است. زمانی می‌توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه کامل (کل مرگب) مورد استفاده قرار گیرد.

حضرت امیر (ع) با اینکه خلیفه رسول خداست در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا (ص) ریاست عامه مسلمانان را داشت و علی (ع) خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا (ع) سیزده و صله داشت. امیر مؤمنان با بیت المال مسلمانان همان‌گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می‌کرد، ولی عمر اموال مردم

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.

۲. نساء، آیه ۱۵۰.

را از سالی به سال دیگر نگه می‌داشت. در تاریخ نوشته‌اند خمس آفریقا را که آوردند عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شاید میلیون‌ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسلمانان دیگر نرسید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربه تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می‌شود.

غدیر چشمه جوشان مهر و عدالت است. علی علیه السلام که خود ملاک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل نمی‌کند: «فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ»^(۱)؛ هر کس به شما تجاوز کرد بر او همان‌گونه تعدی کنید. علی نمی‌گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هستم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می‌کند. «وَأَن تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^(۲)؛ اگر عفو کنید به تقوانزدیک تر است. اگر امیرمؤمنان بعد از پیامبر سی سال حاکم می‌شد و راهنمایی مسلمانان را به دست می‌گرفت، این اخلاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیدا می‌کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم.

نوشته‌اند مساحت خانه هارون عباسی شانزده کیلومتر مربع بود، در حالی که دختران امام موسی بن جعفر علیه السلام، دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک چادر نماز بیشتر نداشتند و باید صبر می‌کردند و یکی یکی نماز می‌خواندند.

شخصی به کوفه آمد و به یکی از مسلمان‌ها گفت: رئیس شما چه کسی است؟ خانه امیرمؤمنان را نشان دادند. خانه امام علی علیه السلام را که از نزدیک دید گفت: اثاث و خانه شما همین است؟ امام فرمودند: اثاث‌های دیگر را به آن خانه فرستادم^(۳). آن شخص بیرون آمد و از مردم پرسید: خانه دیگر امیرمؤمنان کجاست؟ گفتند: خانه دیگری ندارد. خانه‌اش همین است که دیدی. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثیه را به خانه

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۲۳۷.

۳. مقصود حضرت خانه آخرت بود.

دیگر فرستادم. گفتند: مقصودش خانه آخرت است. ولی در تاریخ مدینه^(۱)، که قبل از طبری نوشته شده، آمده است که ابوبکر وقتی که مرد سه باب خانه داشت.

غدير و نفی ظلم و دروغ

در روایتی آمده است حضرت امیر (ع) در زمان حکومتشان از محله‌ای عبور می‌کردند که عده‌ای از کودکان مکتب‌خانه با حضرت برخورد کردند، و نوشته‌های خود را به حضرت نشان دادند و گفتند: یا امیرمؤمنان، کدام یک از اینها زیباتر است؟ فرمود: «أما إنها حكومة والجور فيها كالجور في الحكم»^(۲)؛ همانا این کار قضاوت است و ستم کردن در آن مانند ستم کردن در داوری است. حضرت از ما می‌خواهد که وقتی بین دو کودک قضاوت می‌کنیم، مانند یک قاضی عادل با ملاحظه و به گوش باشیم تا مبادا پا از حق فراتر گذاریم. این است منطق غدير. آن بچه‌ها فقط می‌خواستند آقا امیرالمؤمنین (ع) بگویند کدام یک زیباتر است، ولی حضرت می‌فرمایند: این مثل دادگاه است و باید در آن دقت کرد و خدا را در نظر داشت. اگر چنین کسی سی سال مردم را تربیت می‌کرد و دستش را باز می‌گذاشتند دنیا وضع دیگری داشت.

غدير و مسئولیت ما

ما دو مسئولیت در برابر غدير داریم: یکی آن‌که غدير را به دنیا بشناسانیم؛ و این یک ارشاد است و ارشاد گمراه واجب کفایی است، اگر من فیه الکفایه بود از دیگران ساقط می‌شود، ولی اگر نبوده گردن همه است و به واجب عینی تبدیل می‌شود. البته، خیلی کار می‌خواهد تا غدير در همه جا شناخته شود.

مسئولیت دیگر این است که انسان سعی کند خود را با تعالیم قرآن و با امیرمؤمنان (ع) و باروح غدير تطبیق دهد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

۱. مؤلف تاریخ مدینه، «ابن شبه» می‌باشد که استاد طبری است.

۲. کافی، ج ۷، ص ۲۶۸.